



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



غدا  
حقیقت  
طلوہ اگر از

مرزا کا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# جلوه اي از حقيقت غدیر

نویسنده:

مرزبان کریمی

ناشر چاپی:

سدره المنتهی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	جلوه ای از حقیقت غدیر
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۲	مقدمه
۲۲	شکوه غدیر
۲۴	فصل اول: غدیر تبلیغ ولایت
۲۴	اشاره
۲۶	تبلیغ و ضرورت آن
۴۲	ویژگی ها و راه های تبلیغ
۴۷	راه های تبلیغ غدیر
۴۸	غدیر عید ولایت
۵۰	عید غدیر در نگاه امام خمینی (رحمه الله)
۵۱	اعمال عید غدیر
۵۱	غدیر در تاریخ اسلام
۵۲	مکان و زمان غدیر
۵۲	غدیر سند گویای ولایت
۵۳	ولایت علوی در خطبه نبوی
۵۴	جاودانگی داستان غدیر
۵۶	علی (علیه السلام) و مهدی (علیه السلام) در خطبه غدیر
۵۷	زعامت علی (علیه السلام)
۵۸	تعیین امام در روز غدیر
۶۰	غدیر مهم ترین عید اسلامی

- ۶۴ ..... اشاره
- ۶۶ ..... ۱. مشهور این است که غدیر در پایان حجه الوداع اتفاق افتاده است، منظور از حجه الوداع چیست؟
- ۶۷ ..... ۲. اصولاً شیعه از چه زمانی به وجود آمده است؟
- ۶۸ ..... ۳. اگر امامت منصبی الهی است، چرا نام علی (علیه السلام) و سایر امامان در قرآن نیامده است؟
- ۶۹ ..... ۴. چگونه ممکن است وقتی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زنده بودند جانشین داشته باشند؟
- ۶۹ ..... ۵. آیا طرح غدیر با دعوت به اخوت اسلامی و وحدت ایمانی منافات ندارد؟
- ۷۱ ..... ۶. اگر حدیث غدیر سند امامت و ولایت حضرت علی (علیه السلام) می باشد چرا آن حضرت و سایر اهل بیت...؟
- ۷۲ ..... ۷. بعضی می گویند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای جانشینی پس از خود هیچ فردی را معرفی و معین نکردند...
- ۷۶ ..... ۸. اگر گفته شود کلمه «مولی» در حدیث غدیر به معنی دوست و یار و یاور می باشد نه به معنای رهبر و سرپرست، در پاسخ چه باید گفت؟
- ۷۷ ..... ۹. اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای خلافت و رهبری امت شخص خاصی را معرفی کرده بود، چرا ...؟
- ۷۸ ..... ۱۰. امامت و ولایت از نظر شیعه یعنی چه و دارای چه ویژگی هایی است؟
- ۷۹ ..... ۱۱. در قرآن کریم در مورد حادثه غدیر چند آیه وجود دارد و مفهوم آنها چیست؟
- ۸۲ ..... ۱۲. آیا راویان و محدثین اهل سنت هم حدیث غدیر را نقل و روایت کرده اند؟
- ۸۳ ..... ۱۳. کیفیت صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چگونه است؟
- ۸۵ ..... ۱۴. آیا خداوند جسم است؟
- ۸۶ ..... ۱۵. آیا بنای قبور انبیاء و اولیاء شرک است؟
- ۸۸ ..... ۱۶. آیا توسل به انبیاء و اولیاء شرک است؟
- ۹۱ ..... ۱۷. آیا اموات با عالم دنیا رابطه دارند و دارای ادراک و شنوایی هستند؟
- ۹۳ ..... ۱۸. ادوار تاریخی شیعه کدامند؟
- ۹۵ ..... ۱۹. چرا علی (علیه السلام) از حکومت صرف نظر کرد؟
- ۹۸ ..... ۲۰. تقدم و سابقه ائمه و شاگردان آنها در پیدایش علوم مختلف چگونه است؟
- ۱۰۱ ..... ۲۱. مذهب تشیع چگونه وارد ایران شد؟
- ۱۱۰ ..... ۲۲. چرا دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره خلافت علی (علیه السلام) اجرا نشد؟
- ۱۱۲ ..... ۲۳. چرا در کنار خواندن نام خدا، ائمه را نیز می خوانید، مثلاً در کنار یا الله، یاعلی هم می گویند؟
- ۱۱۵ ..... ۲۴. یکی از ایرادات وارد بر مسأله ولایت و امامت مولی الموحدين امام المتقين...؟

- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۲۴ ..... نتیجه
- ۱۲۵ ..... ۲۵. برخی عقیده دارند که مسئله عصمت امام مورد اختلاف است و هیچ امر بدیهی اختلاف پذیر نیست...
- ۱۳۴ ..... ۲۶. کلمه مولا در حدیث غدیر به معنی آزاد شده می باشد و مربوط به مشاجره میان علی (علیه السلام)...
- ۱۳۵ ..... ۲۷. به طور کلی میان شیعه امامیه و اهل سنت چه تفاوت هایی وجود دارد؟
- ۱۳۶ ..... ۲۸. معرفی و بیان بعضی از فضایل و کمالات علی (علیه السلام)
- ۱۳۶ ..... ۱. شجاعت علی (علیه السلام):
- ۱۳۸ ..... ۲. دانش علی (علیه السلام):
- ۱۴۱ ..... ۳. علی (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است:
- ۱۴۱ ..... ۴. جود و بخشش علی (علیه السلام):
- ۱۴۲ ..... ۵. زهد و وارستگی علی (علیه السلام):
- ۱۴۳ ..... ۶. عبادت علی (علیه السلام):
- ۱۴۴ ..... ۷. حلم علی (علیه السلام):
- ۱۴۶ ..... ۸. خلق و خوی علی (علیه السلام):
- ۱۴۶ ..... ۹. علی (علیه السلام) اقدام الناس در ایمان است:
- ۱۴۸ ..... ۱۰. فصاحت علی (علیه السلام):
- ۱۴۹ ..... ۱۱. استواری علی (علیه السلام) در رأی:
- ۱۴۹ ..... ۱۲. علی (علیه السلام) و اقامه حدود الهی:
- ۱۵۰ ..... ۱۳. علی (علیه السلام) و حفظ قرآن:
- ۱۵۰ ..... ۱۴. علی (علیه السلام) و خبرهای غیبی:
- ۱۵۲ ..... ۱۵. استجابات دعای علی (علیه السلام):
- ۱۵۲ ..... ۱۶. معجزات مولا علی (علیه السلام):
- ۱۵۳ ..... ۱۷. قربت مولا علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم):
- ۱۵۳ ..... ۱۸. علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است:
- ۱۵۴ ..... ۱۹. دوستی علی (علیه السلام) واجب است:
- ۱۵۴ ..... ۲۰. علی (علیه السلام) و یاری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم):

۲۱. علی (علیه السلام) و انبیاء: ..... ۱۵۴
۲۲. علی (علیه السلام) از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): ..... ۱۵۵
۲۳. علی (علیه السلام) لحظه ای به خدا کفر نورزید: ..... ۱۵۷
۲۴. خدمات علی (علیه السلام) به اسلام: ..... ۱۵۷
۲۵. علی (علیه السلام) و کمالات روحی و جسمی: ..... ۱۵۷
۲۹. فضایل علی (علیه السلام) از زبان قرآن ..... ۱۵۹
۳۰. اگر پیامبران و ائمه اطهار (علیه السلام)، معصوم هستند به چه دلیل این همه استغفار می کردند و ظلمت نفسی می گفتند؟ ..... ۱۶۴
۳۱. اگر امامت و ولایت علی (علیه السلام) از ارکان ایمان است چرا صریحا در قرآن نیامده است؟ ..... ۱۶۵
۳۲. برترین فضایل اختصاصی علی (علیه السلام) ..... ۱۶۶
۳۳. واسطه فیض بودن ائمه (علیه السلام) را توضیح دهید. .... ۱۶۷
۳۴. بعضی از مقامات اولیاء معصوم (علیه السلام) ..... ۱۶۹
۳۵. چهارده روایت نورانی در مقام ائمه (علیه السلام). ..... ۱۷۲
۳۶. مقام ولایت کلیه الهیه چیست؟ ..... ۱۷۴
۳۷. ولایت تکوینی و تشریحی را توضیح دهید. .... ۱۷۶
- اقسام ولایت تشریحی: ..... ۱۷۷
۳۸. برهان لطف و رابطه آن با امامت چیست؟ ..... ۱۸۰
۳۹. مقصود از مصحف و کتاب علی (علیه السلام) چیست؟ ..... ۱۸۲
۴۰. آیا علی (علیه السلام) و سایر امامان (علیه السلام) علم غیب می دانستند؟ ..... ۱۸۴
- فصل سوم: شیعه و علی (علیه السلام) ..... ۱۸۶
- اشاره ..... ۱۸۶
- مهمترین دیدگاه های شیعه در مورد حضرت علی (علیه السلام) ..... ۱۸۸
- ترجمه گزیده ای از خطبه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در غدیر خم: ..... ۱۹۱
- آماری از موضوعات و کلمات در خطبه غدیر ..... ۱۹۴
- امامت و ولایت امیرالمؤمنین در خطبه غدیر ..... ۱۹۵
- فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه غدیر ..... ۱۹۷
- اشاره ..... ۱۹۷



اول: اثبات فضیلت مطلق و بینهایت برای امیر المؤمنین (علیه السلام) ----- ۱۹۷

دوم: ذکر بعضی فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) ----- ۱۹۸

منابع و مأخذ: ----- ۲۰۰

درباره مرکز ----- ۲۰۴

## جلوه ای از حقیقت غدیر

### مشخصات کتاب

سرشناسه: کریمی، مرزبان، 1335 -

عنوان و نام پدیدآور: جلوه ای از حقیقت غدیر / مرزبان کریمی.

مشخصات نشر: شهرکرد: سدره المنتهی، 1389.

مشخصات ظاهری: 189 ص.

شابک: 3-20-5149-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم

رده بندی کنگره: BP223/54/ک46ج8 1389

رده بندی دیویی: 297/452

شماره کتابشناسی ملی: 2135799

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُبْتَهَىٰ

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ

ص: 2



جلوه ای از حقیقت غدیر

مرزبان کریمی

ص: 4

سرشناسه: کریمی، مرزبان، 1335 -

عنوان و نام پدیدآور: جلوه ای از حقیقت غدیر/ مرزبان کریمی.

مشخصات نشر: شهرکرد: سدره المنتهی، 1389.

مشخصات ظاهری: 189 ص.

شابک: 3-20-5149-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق -- اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم

رده بندی کنگره: 46/54/BP223/ک 46 ج 8 1389

رده بندی دیویی: 297/452

شماره کتابشناسی ملی: 2135799

ص: 5



- مقدمه: شکوه غدیر .....9
- فصل اول: غدیر، تبلیغ ولایت .....11
- تبلیغ و ضرورت آن .....13
- ویژگی ها و راه های تبلیغ .....29
- راه های تبلیغ غدیر .....34
- غدیر عید ولایت .....35
- عید غدیر در نگاه امام خمینی (رحمه الله) .....37
- اعمال عید غدیر .....38
- غدیر در تاریخ اسلام .....38
- مکان و زمان غدیر .....39
- غدیر سند گویای ولایت .....39
- ولایت علوی در خطبه نبوی .....40
- جاودانگی داستان غدیر .....41
- علی (علیه السلام) و مهدی (علیه السلام) در خطبه غدیر .....43
- زعامت علی (علیه السلام) .....44
- تعیین امام در روز غدیر .....45



غدیر مهم ترین عید اسلامی ..... 47

فصل دوم: بررسی سؤالاتی درباره غدیر و ولایت ..... 51

1. منظور از حجه الوداع چیست؟ ..... 53

2. شیعه از چه زمانی به وجود آمده است؟ ..... 54

3. اگر امامت منصبی الهی است، چرا نام علی (علیه السلام) و سایر امامان در قرآن نیامده است؟ ... 55

4. چگونه ممکن است وقتی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زنده بودند جانشین داشته باشند... 56

5. آیا طرح غدیر با دعوت به اخوت اسلامی و وحدت ایمانی منافات ندارد؟ ..... 56

6. اگر حدیث غدیر سند امامت و ولایت حضرت علی (علیه السلام) می باشد چرا آن حضرت و سایر اهل بیت (علیه السلام) در دفاع از خودشان به این حدیث استناد و استدلال نکرده اند؟ ... 58

7. به این ادعا چگونه باید پاسخ داد که بعضی می گویند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای جانشینی پس از خود هیچ فردی را معرفی و معین نکردند؟ .. 59

8. اگر گفته شود کلمه «مولی» در حدیث غدیر به معنی دوست و یار و یاور می باشد نه به معنای رهبر و سرپرست، در پاسخ چه باید گفت؟ ..... 63

9. اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای خلافت و رهبری امت شخص خاصی را معرفی کرده بود، چرا اصحاب او مخالفت کردند؟ ..... 64

10. امامت و ولایت از نظر شیعه یعنی چه و دارای چه ویژگی هایی است؟ ..... 65

11. در قرآن کریم در مورد حادثه غدیر چند آیه وجود دارد و مفهوم آنها چیست؟ ..... 66

12. آیا راویان و محدثین اهل سنت هم حدیث غدیر را نقل و روایت کرده اند؟ ..... 69

13. کیفیت صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چگونه است؟ ..... 70

14. آیا خداوند جسم است؟ ... 72

15. آیای بنای قبور انبیاء و اولیاء شرک است؟ ..... 73

16. آیا توسل به انبیاء و اولیاء شرک است؟ ..... 75

17. آیا اموات با عالم دنیا رابطه دارند و دارای ادراک و شنوایی ه... 78

ص: 8

18. ادوار تاریخی شیعه کدامند؟ .....80
19. چرا علی (علیه السلام) از حکومت صرف نظر کرد؟ .....82
20. تقدم و سابقه ائمه و شاگردان آنها در پیدایش علوم مختلف چگونه است؟ .....85
21. مذهب تشیع چگونه وارد ایران شد؟ ...88
22. چرا دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره خلافت علی (علیه السلام) اجرا نشد؟ .....97
23. چرا در کنار خواندن نام خدا، ائمه را نیز می خوانید، مثلاً در کنار یا الله، یا علی هم می گوید؟ .....99
24. اگر علی (علیه السلام) جانشین بلافصل حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است، چرا صریحاً در قرآن ذکر نشده است؟  
102..
25. مسئله عصمت امام مورد اختلاف است و هیچ امر بدیهی اختلاف پذیر نیست، پس عصمت امام بدیهی نیست و هیچ دلیلی هم بر عصمت امام وجود ندارد...112
26. کلمه مولا در حدیث غدیر به معنی آزاد شده می باشد و مربوط به مشاجره میان علی (علیه السلام) و زیدبن حارثه است نه امامت و ولایت علی (علیه السلام)...121
27. به طور کلی میان شیعه امامیه و اهل سنت چه تفاوت هایی وجود دارد؟ .... 122
28. معرفی و بیان بعضی از فضایل و کمالات علی (علیه السلام)... 123
29. فضایل علی (علیه السلام) از زبان قرآن.....146
30. اگر پیامبران و ائمه اطهار (علیه السلام)، معصوم هستند به چه دلیل این همه استغفار می کردند؟ ..... 151
31. اگر امامت و ولایت علی (علیه السلام) از ارکان ایمان است چرا صریحاً در قرآن نیامده است؟ ..... 152
32. برترین فضایل اختصاصی علی (علیه السلام) را بیان کنید.....153
33. واسطه فیض بودن ائمه (علیه السلام) را توضیح دهید.....154
34. بعضی از مقامات اولیاء معصوم (علیه السلام) را بیان کنید.....156
35. چهارده روایت نورانی در مقام ائمه (علیه السلام)...159
36. مقام ولایت کلیه الهیه چیست؟ ..... 161



37. ولایت تکوینی و تشریحی را توضیح دهید.....163

38. برهان لطف و رابطه آن با امامت چیست؟.....167

39. مقصود از مصحف و کتاب علی (علیه السلام) چیست؟.....169

40. آیا علی (علیه السلام) و سایر امامان (علیه السلام) علم غیب می دانستند؟....171

فصل سوم: شیعه و علی (علیه السلام).....173

مهمترین دیدگاه های شیعه در مورد حضرت علی (علیه السلام).....175

ترجمه گزیده ای از خطبه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در غدیر خم.....178

آماری از موضوعات و کلمات در خطبه غدیر.....181

امامت و ولایت امیر المؤمنین در خطبه غدیر.....182

فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه غدیر.....184

منابع و مأخذ.....187

ص: 10

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايه امير المؤمنين (عليه السلام) و الائمه المعصومين (عليه السلام).

ما مفتخریم که پیرو مذهبى هستيم که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) مؤسس آن به امر خداوند تعالى بوده و امير المؤمنين على بن ابى طالب (عليه السلام)، اين بنده رها شده از تمام قيود، مأمور رها کردن بشر از تمام اغلال و بندگى هاست.

غدیر منحصر به آن زمان نیست، غدیر در همه اعصار باید باشد». (1)

همت جمهوری اسلامی باید این باشد که خود را به آن الگویی که در غدیر معرفی شد و در دوران پنج ساله حکومت امیرالمؤمنین نمونه آن نشان داده شد، نزدیک کند.» (2)

حدیث غدیر از احادیث متواتر است. در مجموع 14 قرن، 360 تن عالم و دانشمند سنی آن را روایت کرده اند و اگر راویان و عالمان شیعی را به آنان ضمیمه کنیم خواهیم دید که حدیث در بالاترین حد متواتر قرار می گیرد. غدیر زلال حقیقت همیشه جاری است.

### شکوه غدیر

افتخار شیعه غدیر است و غدیر همه چیز شیعه می باشد. غدیر نام دیگر شیعه و تشیع است. شیعه با غدیر معنا پیدا کرد و ماهیت وجود خود را یافت که بدون غدیر شیعه و تشیع معنایی نخواهد

ص: 11

1- امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج 20، ص 27

2- مقام معظم رهبری (مدظله العالی) سخنرانی 80/12/12 عید غدیر

داشت. غدیر رمز پایداری و تلاش و کوشش جاودانه عاشقان خداست. غدیر رمز و راز کمال دین و اتمام نعمت پروردگار است. غدیر علت العلل جاودانگی رسالت است.

غدیر علت اصلی تداوم دین و جاودانگی احکام الهی است. غدیر ریشه تمام فضیلت‌ها، شرافتها، ارزش‌ها و به تکامل رسیدن‌هاست. غدیر، عامل اصلی ایثارگری‌ها، فدا شدن‌ها، فدایی دادن‌ها، شهادت‌ها، سر برداشتن‌ها و عاشوراها می‌باشد. چون غدیر سامان یافت عاشورا تکامل یافت. و عاشورائیان همیشه تاریخ در تداوم خط اسلام ناب و خط ولایت غدیر، برای پای فشردن در خط غدیر در تداوم وفاداری‌ها، رعایت عهد‌ها و پیمان‌ها، به استقبال شهادت رفتند و خواهند رفت. اگر غدیر نبود عشق می‌مرد و رسالت ناتمام می‌ماند و گلوآزه‌های شهادت و ایثار بی‌معنا بود و رسالت بدون ولایت در توطئه‌های مکرر خناسان فرو می‌خشکید. آن‌گاه که رسالت با غدیر همیشه جاری ولایت پیوند خورد دین الهی کامل شد که فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم.

امروز نیز غدیر باوران عاشق شهادت، ابرقدرت‌ها را به سقوط کشاندند و در عصر اسلحه‌های اتمی همه سلاح‌های مدرن را با ایمان و خون شکست دادند و ترس را ترساندند و مرگ را خجل کردند، که اینان پیرو امام و غدیر نامه امامی که در غدیر بیعت عمومی مسلمانان برای رهبری او تحقق یافت و امامت او و فرزندان معصومش تا قیامت و رجعت شناسانده شد و امت با تحقق ولایت و ابدیت پیوند خورد و عزت و سربلندی مسلمانان جاودانه گردید و آینده نیز از آن امام غدیر است که با دست توانمند غدیر باوران عاشق و منتظران تشنه زلال حقیقت غدیر بازسازی خواهد شد و زمین با نور پروردگارش روشن خواهد گشت و پس از طلوع آخرین خورشید از سلاله غدیر، غدیر باوران منتظر در رکاب او حاضر شده و به پاکسازی زمین همت خواهند کرد. پس گذشته ما با غدیر سامان یافت و امروز و فردای ما در پرتو غدیر نور می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند. به امید آن روز که فرزند راستین غدیر رمز و راز غدیر را بر همگان باز گوید. از ائمه (علیه السلام) آمده است: «بدانید که آخرین پیشوا، مهدی قائم از ماست، بدانید اوست یاری کننده دین، بدانید اوست گشاینده دژهای استوار و ویران کننده آنها، بدانید اوست نابود کننده طوایف شرک.»







تبلیغ از ریشه بلغ به معنی رسیدن به انتهای مقصد اعم از این که مکان باشد یا زمان یا امری معین و گاهی نزدیک شدن به مقصد مراد باشد هر چند به آخر آن نرسد. تبلیغ مصدر از باب تفعیل بلغ است.

دعوت به اسلام و تبلیغ آن به صورت صحیح از موارد مهمی است که ضرورت آن بدیهی و کاملاً مشخص می باشد، نشان دادن و تبلیغ اسلام اصیل و ناب محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم)، بدون تحریف و به دور از خرافات، وظیفه‌یکایک مسلمانان می باشد. تبلیغ در تمام وجوه اسلامی لازم و ضروری است و از جمله در مورد غدیر بسیار مهم و ضروری تر می باشد زیرا ادامه هدایت انسانها پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در غدیر و توسط شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به فرمان خدای تعالی، ولایت به دست علی (علیه السلام) و خاندان پاک و معصوم او (علیه السلام) رسید.

بنابراین واقعه غدیر در جهان اسلام واقعه بسیار بزرگ و عظیم و با اهمیتی است که سند حقانیت تشیع نیز به حساب می آید و شیعیان در هر کجا که باشند موظف به ترویج فرهنگ غدیر هستند تا این که غدیر را به طور دقیق و واضح و درست و بدون تحریف برای دیگران مشخص کنند.

شرط پیروزی در تبلیغات در آیات قرآن قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچ کس جز از خداوند است. قرآن کریم در آیه 39 سوره احزاب می فرماید: «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احدا الا الله و کفی بالله حسیبه»: «[ پیامبران پیشین ] کسانی بودند که

تبلیغ رسالت های الهی می کردند و تنها از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خداوند واهمه نداشتند، و همین بس که خداوند حسابگر و پاداش دهنده اعمال آنها) است.» (1)

برای تبلیغ باید از برهان و استدلال منطقی و درست استفاده کرد. در آیه 52 سوره فرقان چنین می خوانیم او جاهدیم به جهادا کبیره». (و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی بنما).

بدون شک منظور از جهاد در این مورد جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است. همچنین اشاره به این دارد که با قرآن به تبلیغات پردازیم و اهمیت و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین را بیان می دارد. این تعبیر عظمت قرآن را نیز بازگو می کند، چرا که وسیله ای است برای این جهاد کبیر و سلاخی است برنده، که قدرت بیان و استدلال و تأثیر fi عمیق و جاذبیتش مافوق تصور و قدرت انسان هاست. (2)

در آیات 24 تا 26 سوره انسان چنین می خوانیم: «فاصبر لحکم ربک و لا قطع مهم اثما او کفورہ، و اذکر اسم ربک بکره و اصیہ، و من اللیل فاسجد له و سبحه لیلا- طویلا». «پس در تبلیغ و اجرای حکم پروردگارت شکیبیا باش، و از هیچ گنهکار و کافری از آنان اطاعت مکن، و نامپروردگارت را در صبح و شام به یاد آور، و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی».

اولین دستور این آیات برای موفقیت در تبلیغ صبر و استقامت است. صبر در تبلیغ بسیار اهمیت دارد چنان چه در آیات دیگری به این امر اشاره شده از جمله در آیه 10 سوره مزمل آمده است: «واصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجره جمیلا». «و در برابر آنچه آنها(دشمنان) می گویند شکیبیا باش و به طرزی شایسته از آنها دوری نما».

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل این آیه چنین می گوید: این آیه دلالت می کند که مبلغین اسلام، و دعوت کنندگان به سوی قرآن، باید در مقابل ناملایمات، شکیبایی پیشه

ص: 16

---

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 335

2- همان، ج 15، ص 122

کنند، و با حسن خلق، و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آنها زودتر پذیرفته شود. (1)

الگو و نمونه بارز صبر و شکیبایی در امر تبلیغ حضرت نوح (علیه السلام) می باشد. قرآن در آیات 5 تا 9 سوره نوح به این موضوع اشاره کرده است. حضرت نوح (علیه السلام) گاه به سراغ مردم در خانه هایشان می رفت، یا در کوچه و بازار آنها را به طور خصوصی صدا می زد و با حوصله و لحن محبت آمیزی تبلیغ می کرد، و گاه در مجالس عمومی که به منظورهای دیگری از قبیل جشن و عزا تشکیل می شد، می آمد و با صدای بلند و آشکار فرمان خدا را بر آنها می خواند، اما همیشه با عکس العمل های نامطلوب و توهین استهزاء و گاه ضرب و جرح رویه رو می شد، ولی با این حال هرگز دست از کار خود برنداشت. این حوصله عجیب، و آن دلسوزی عجیب تر و پشتکار و استقامت بی نظیر سرمایه او را در راه دعوت به آیین حق بود.

و شگفت انگیز تر این که در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش تنها حدود هشتاد نفر به او ایمان آوردند. آیا اگر مبلغان اسلامی از یک چنین استقامت و پشتکاری برخوردار باشند اسلام با این محتوای غنی و جالب عالم گیر نخواهد شد؟! (2)

دومین دستور آیات سوره انسان بر نفی هر گونه سازش با منحرفان تأکید می کند و این را یکی از راه های موفقیت در تبلیغ می داند. در سومین دستور - از آن جایی که صبر و استقامت در برابر مشکلات عظیم کار آسانی نیست - توشه ای خاص برای پیمودن این راه معرفی می نماید، یادآوری نام پروردگار در هر صبح و شام، در آیه آخر توشه ای دیگر را بیان می کند که دستور چهارم و پنجم موفقیت در تبلیغ است شبانگاه برای او سجده کن، و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی. (3)

ص: 17

1- همان، ج 25، ص 181

2- همان، ج 25، ص 66

3- همان، ج 25، ص 375

اصل مهم و اساسی در رابطه با تبلیغ همان است که قرآن در آیه 29 سوره نجم به آن اشاره نموده است «فاعرض عن من تولى عن ذكرنا ولم يرد الا الحيوه الدنيا»: «حال که چنین است از اینها که از ذکر ما روی می گردانند و جز زندگی مادی دنیا را نمیطلبند، اعراض کن».

. این آیه اشاره به تأثیر گذار بودن تبلیغ دارد: نیاز به تذکر ندارد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، ندارد چرا که تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حداقل احتمال تأثیر وجود داشته باشد، آن جا که یقین به عدم تأثیر است نباید نیروها را به هدر داد و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد. این نکته نیز کاملاً مشخص است که این دستور مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه هایی صرف کنند که امید اثر است، اما دنیاپرستان مغرور و سیاه دلی که هیچ امیدی به هدایتشان نیست باید بعد از اتمام حجت آنها را به حال خود رها ساخت، تا خداوند درباره آنها داوری کند. (1)

همچنین قرآن کریم در آیات 199 و 200 سوره اعراف شرایط تبلیغ و رهبری مردم را این گونه بیان می کند: «خذ العفو و أمر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین، و اما ینزغنک من الشیطان نزع فاستعد بالله انه سمیع علیم». «با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیرد و به نیکیها دعوت نما و از جاهلان روی برگردان و با آنها ستیزه مکن»، و هر گاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر، که او شنوده و دانا است».

در نخستین آیه اشاره به سه قسمت از وظایف رهبران و مبلغان. به صورت خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده در ابتدا می گوید: در طرز رفتار با مردم سختگیر مباش و با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و بیش از آنچه قدرت دارند از آنها مخواه. بدیهی است اگر رهبر و

ص: 18

مبلغ، شخص سختگیری باشد به زودی جمعیت از اطراف او پراکنده می شوند، و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد.

سپس دومین دستور را به این صورت می دهد: مردم را به کارهای نیک و آنچه را عقل و خرد، شایسته می شناسد و خداوند آن را نیک معرفی کرده، دستور ده.

اشاره به این دارد که ترک سخت گیری مفهومی مجامله کاری نیست، بلکه باید رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فرو گذار نمایند.

در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده می گوید: از جاهلان روی برگردان و با آنها ستیزه مکن. رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب، لجوج، جاهل و بی خبر، و افرادی که سطح فکر و اخلاق آنها بسیار پایین است، روبه رو می شوند، از آنها دشنام می شوند، هدف تهمتشان قرار می گیرند، سنگ در راهشان می افکنند. راه پیروزی بر این مشکل گلاویز شدن با جاهلان نیست، بلکه بهترین راه تحمل و حوصله، نادیده گرفتن و نشنیده گرفتن این گونه کارها است، و تجربه نشان می دهد برای بیدار ساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصبشان، این بهترین راه است.

در آیه بعد دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان را تشکیل میدهد و آن این است که بر سر راه آنها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت و امثال اینها خودنمایی می کند، و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آنها را از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان بازدارند. قرآن دستور می دهد که: اگر وسوسه های شیطانی، متوجه تو شد، به خدا پناه ببر، و خود را به اویسپار، و از الطفش مدد بخواه، زیرا او سخن تو را می شنود و از اسرار درونت آگاه و از وسوسه های شیاطین باخبر است. (1)

ص: 19

یکی از راه های مؤثر شدن تبلیغات نفوذ در قلوب و تسخیر دلها می باشد. نحوه طرح بحثها، و طرز برخورد با طرف مقابل باید با اصولی از نظر اخلاق و روان توأم باشد تا جنبه های منفی را در طرف مقابل تحریک نکنند، و او را به لجاج و عناد وادار نسازد، بلکه به عکس وجدان او را بیدار کرده و روح حق طلبی و حق جویی را در او زنده کند. قرآن این راه و روش را به ما آموخته که چگونه در برابر مخالفان در عین طرح بحث های منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که ر اعماق روح آنها نفوذ کند.

شرط نفوذ این است که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر است:

1. به گفته های خود ایمان دارد، و آن چه را که می گوید از اعماق جانش بر می خیزد.

2. هدفش از بحث، حق جویی و حق طلبی است، نه برتری جویی و تفوق طلبی.

3. او هرگز نمی خواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.

4. او آنچه را که می گوید از طریق دلسوزی می گوید و منافع شخصی و خصوصی در

این کار ندارد.

5. او برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمی کند.

6. او نمی خواهد حس لجاجت طرف را بی جهت برانگیزد، و اگر درباره موضوعی به اندازه کافی بحث شده به همان قناعت می کند، و از اصرار در بحث و به کرسی نشانیدن حرف خویش پرهیز دارد.

7. او منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمی دهد، هر چند طرف مقابل این اصول را رعایت نکنند.

8. او نمی خواهد افکار خود را به دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوشی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی، این خودجوشی آنها را به حقیقت برساند. (1)

ص: 20

همان طور که بیان کردیم در تبلیغ باید از بحث‌ها و استدلال‌های منطقی استفاده کرد ولی آنها به تنهایی ممکن است تأثیرگذار نباشد. مؤثرترین راه تبلیغ این است که نخست سراغ هدایت عاطفی رفت، بعد هدایت عقلی و منطقی نمود. یعنی ابتدا از طریق خیر خواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کرد سپس به طرح استدلال و بیان حجت پرداخت و این همان شیوه و روش انبیاء و اوصیا می باشد. (1)

نکته دیگری که در رابطه با تبلیغ وجود دارد این است که در راه تبلیغ آیین حق همواره باید از عجله پرهیز کرد تا تمام کسانی که احتمال هدایتشان می رود ایمان بیاورند، و نسبت به همه اتمام حجت شود. (2)

همچنین این که باید توجه کرد که دعوت «اعیان الی الله» در تمام ابعادش خدمت گسترده ای است به انسانها، نه خدمتی به خدا که از همه چیز بی نیاز است، و نه به پیامبرانش که اجر آنها فقط بر خداوند است، توجه به این واقعیت عامل موثری برای حرکت به سوی اطاعت و پرهیز از گناه و موثر واقع شدن تبلیغ است. (3)

اگر فردی بخواهد برای اسلام تبلیغ کند می تواند سه مرحله در این تبلیغ به کار بگیرد تا تبلیغ وی موثر واقع شود. نکته مهم این که خود باید به محتوای آن ایمان کامل یافته باشد و به آیات الهی معتقد باشد.

نخست از حقانیت قرآن سخن بگویند و با چند دلیل این مطلب را اثبات کنند. سپس نجات و رهایی از چنگال عذاب آخرت را در میانه ایمان به این کتاب آسمانی به او بشارت دهد که این خود تأکیدی بر مسأله «معاد» و هم توجهی به ارزشهای اصیل آخرت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا می باشد. در سومین مرحله خطرات ترک ایمان را به او گوشزد کند و هشدار می‌تواند با استدلال و دلسوزی به او بدهد و سرانجام عاقبت انحراف از این

ص: 21

---

1- همان، ج 26، ص 91

2- همان، ج 26، ص 378

3- همان، ج 21، ص 248



مسیر را که «ضلال مبین» و گمراهی آشکار است گوشزد کند. (1)

در آیات 33 تا 36 سوره فصلت چهار بحث در زمینه دعوت به سوی خدا آمده که می توان گفت آنها برنامه ای چهار مرحله ای برای مبلغان و داعیان الی الله هستند.

نخست «خودسازی دعوت کنندگان از نظر ایمان و عمل صالح: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»..

دوم «استفاده از اصل و روش رد دفع بدی ها به نیکیها: «... اذْفَعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ».

سوم، فراهم ساختن مبادی اخلاقی برای انجام روش مرحله دوم: «وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»..

چهارم «برداشتن موانع از سر راه و مبارزه با وسوسه های شیطانی: «وَأَمَّا يُنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».. (2)

اصولا یک برنامه اساسی مخصوصا برای علما و مبلغین و داعیان راه حق این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود دعوت کنند و با عمل خود تبلیغ نمایند همان گونه که در حدیث معروف از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مردم را با عمل خود به نیکیها دعوت کنید نه با زبان خود».

تأثیر عمیق «دعوت عملی» از این جا سرچشمه می گیرد که هر گاه شنونده بداند گوینده از دل سخن می گوید و به گفته خویش صددرصد ایمان دارد گوش جان خود را به روی سخنانش می گشاید و سخن که از دل برخیزد بر دل می نشیند و در جان اثر می گذارد، بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش این است که خود قبل از دیگران به آن عمل کند، همان گونه که علی (علیه السلام) می فرماید: «ای مردم به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم مگر قبلا خودم آن را انجام دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی دارم مگر این که پیش از شما از آن دوری جستم» و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «از

ص: 22

1- همان، ص 372

2- همان، ج 20، ص 285

کسانی که در روز قیامت عذابشان از همه شدیدتر است کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند».

قرآن کریم نیز به این موضوع توجه داشته و در آیه 44 سوره بقره این چنین به این امر اشاره می کند: «**أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ**». «آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید با این که شما خودتان کتاب آسمانی را می خوانید آیا هیچ فکر نمی کنید؟!» (1)

به هر حال یک مبلغ و رهبر موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح، دارای بیانی گویا و خالی از هرگونه ابهام و نارسایی باشد. و این همان است که حضرت موسی (علیه السلام) برای دعوت فرعون به خدای متعال وسایل پیروزی در این مأموریت را از خداوند خواست.

ابتدا گفت: «قال رب اشرح لی صدری»: «پروردگار من! سینه ی مرا گشاده بدار». در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد، عرض کرد: «و پسرلی امری» سپس موسی (علیه السلام) تقاضای قدرت بیان هر چه بیشتر کرد و عرضه داشت: «و احلل عقده من لسانی»: «گره از زبانم بگشا» و مخصوصاً علت آن را چنین بیان کرد: «تا سخنان مرا درک کنند»: «يَقْفَهُوا قَوْلِي». (سوره طه، آیات 25 تا 28). (2)

همان طور که قبلاً بیان کردیم برای نفوذ در قلوب مردم (هر چند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و توأم با مهر و عواطف انسانی است، و توسل به خشونت مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد. هدف آن است که مردم جذب شوند، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند.

آری ممکن است، هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد و راه منحصره

ص: 23

---

1- همان، ج 1، ص 215

2- همان، ج 13، ص 187

توسل به خشونت باشد آن در جای خود صحیح است، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار، برنامه نخستین محبت است و ملایمت، و این همان درسی است که آیات قرآن به روشنی به ما می دهد. آیاتی از قبیل آیه های 44 و 45 سوره طه آیات 41 تا 45 سوره مریم که کیفیت گفت وگوی ابراهیم (علیه السلام) با آزر که طبق روایات مردی بت پرست و بت فروش بوده را به ما نشان می دهد. و بسیاری آیات دیگر قرآن کریم بر این نکته تأکید دارند. (1)

و این همان (ادْفَعْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ) است که در برابر خشونت ها مقابله به مثل نکردن و بدی را با نیکی پاسخ دادن است که این یکی از مؤثرترین روش ها برای بیدار کردن غافلان و فریب خوردگان است. یکی از مؤثرترین طرق مبارزه با دشمنان سرسخت و لجوج آن است که بدیها را به نیکی پاسخ دهند، این جاست که شور و غوغایی از درون وجدان آنها بر می خیزد، و شخص بد کار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد، و در مقایسه او با طرف مقابل حق را به طرف می دهد و همین امر در بسیاری از موارد سبب تجدید نظر دشمن در برنامه هایش می گردد. قرآن بارها این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه با بدی ها به مسلمانان گوشزد می کند و حتی در آیه 34 سوره فصلت می گوید: «نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، دوستان گرم و صمیمی شوند».

ولی این دستور مخصوص مواردی است که دشمن سوء استفاده نکنند و نیز مفهوم این سخن هرگز سازشکاری و قبول تسلیم در برابر وسوسه های دشمنان نیست. (2)

همان طور که گفتیم در تبلیغ دو چیز بسیار اهمیت دارد نخست شیوه نفوذ در دیگران که از راه جدال احسن و اقتناع عواطف است علاوه بر اقتناع عقل و فکر از طریق حکمت - و به بیان دیگر نفوذ در مرحله «ناخود آگاه» که بخش مهم روح را تشکیل می دهد علاوه بر

ص: 24

---

1- همان، ص 80 و 212

2- همان، ج 14، ص 306 تا 308

نفوذ در مرحله «خودآگاه» روح انسان، به دست می آید. (1)

و دوم اینکه مبلغ باید به سخن خود اعتقاد و ایمان داشته باشد و این اعتقاد و ایمان داشتن به سخن خود را از راه عمل به آن نشان دهد و در این صورت خواهد بود که سخن او تأثیر خواهد داشت. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «عالم کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کند، و هر کس عملش گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست» (2)

پس به طور کلی از آن چه گفته شد می توان نتیجه گیری کرد و تمام آنچه گفته شد خلاصه نماییم در آیات پایانی سوره نحل یعنی آیات 125 تا 128 یک رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی، و طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی، در برابر توطئه ها و مانند آن، بیان شده است که می توان آن را به عنوان اصول تاکتیکی و روش مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نامگذاری کرد و به عنوان یک قانون کلی برای تبلیغ در هر زمان و در همه جا از آن استفاده نمود.

این برنامه ده اصل دارد که با توجه به آیات شریف قرآن به ترتیب زیر است:

1. نخست می گوید: «به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن»: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه». «حکمت» به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است، و در اصل به معنی منع آمده و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده، به هر حال همان طور که گفتیم نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلال حساب شده است، و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقل های خفته نخستین گام محسوب می شود.

2. «و به وسیله اندرزهای نیکو»: «وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ». و این دومین گام در طریق دعوت

ص: 25

1- همان، ج 16، ص

2- همان، ج 24، ص 67

به راه خدا است. یعنی استفاده کردن از عواطف انسان ها، چرا که موعظه و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت. همان طور که گفتیم در حقیقت حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان استفاده می کند و موعظه حسنه از «بعد عاطفی».

و مقید ساختن «موعظه» به «حسنه» اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد، بنابر این موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می بخشد که «حسنه» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

3. «و با آنها مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز»: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آنها قبلاً از مسایل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی پذیرش حق را پیدا کنند. بدیهی است که مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر است که «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هر گونه توهین و تحقیر و خلاف گویی و استکبار خالی باشد، و خلاصه تمام جنبه های انسانی آن حفظ شود. و در پایان آیه نخست اضافه می کند: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»: «همانا پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند». اشاره به این که وظیفه شما دعوت به راه حق است. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله بیان دلیلی باشد برای دستورات سه گانه فوق چون خدا می داند که عامل تأثیر در گمراهان و وسیله هدایت چه عاملی است.

4. تاکنون سخن از این بود که در یک بحث منطقی، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد، آنها دست به تعدی و تجاوز زدند، در این جا دستور می دهد: «اگر خواستید مجازات کنید فقط به 26

مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید» و نه بیشتر از آن: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ».

5. «ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت، این کار برای شکیبایان بهتر است»: «وَلَنْ صَبِرْتُمْ لَهَو خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ». نمونه بارز این موضوع رفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز فتح مکه است که در آن روز پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از پیروزی فرمان عفو عمومی صادر کرد و به فکر انتقام کشتگان جنگ احد و ... نبود.

شاید تاکنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست خورده این معامله ای را که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان پس از پیروزی با مشرکان مکه کردند، نکرده باشد، آن هم در محیطی که انتقام و کینه توزی در بافت جامعه آنها نفوذ کرده بود، و کینه ها نسل به نسل به میراث گذاشته می شد و اصلاً ترک انتقام جویی در آن محیط عیب بزرگی بود. نتیجه این همه بزرگواری و عفو و گذشت آن شد که این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن: «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»: «گروه گروه در آیین خدا وارد شدند».

6. این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذاشت که بدون هیچ چشم داشتی انجام پذیرد یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می کند: شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی تواند باشد: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ».

7. هرگاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید دلسرد شد، و یا بی تابی و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می گوید: «بر آنها اندوهگین مباش»: «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ». این حزن و اندوه که حتماً به خاطر عدم ایمان آنهاست ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد، یا او را برای همیشه دلسرد سازد، و یا او را به جزع و بی تابی و بی حوصلگی وادارد، بنابراین نهی از حزن و

اندوه در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بی تابی کن و نه مأیوس باش.

8 با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه بر ندارد و به طرح نقشه های خطرناک پردازد، در چنین شرایطی موضع گیری صحیح همان است که قرآن می گوید: «از توطئه های آنها نگران مباش و محدود نشو»: «و لاتک فی ضیق مما یمکرون». این توطئه ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند، و گمان برید که در تنگنا قرار گرفته اید و محاصره شده اید چرا که تکیه گاه شما خدا است و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می توانید این توطئه ها را خنثی کنید و نقش بر آب.

آخرین آیه مورد بحث که سوره نحل با آن پایان می گیرد به نهمین و دهمین برنامه اشاره کرده، می گوید:

9. «خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند»: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا».

«تقوا» در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد. تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام گیرد و اجرا شود (البته موارد استثنایی که بسیار نادر است از این حکم خارج می باشد).

10. «و خداوند با کسانی است که نیکو کارند»: «وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ». چنان که گفتیم قرآن در سایر آیات بیان کرده گاهی باید پاسخ بدی را به نیکی داد و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود چرا که این کار پرخصومت ترین دشمنان و «الد الحضمام» را به دوست مهربان و «ولی حمیم» مبدل می سازد. احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پذیرد، یکی از بهترین روشهای مبارزه است. تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه، رفتاری که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با مشرکان مکه بعد از فتح نمود، معامله ای که با وحشی قاتل حمزه کرد، برخوردی که با اسیران بدر داشت، رفتاری که با یهودیانی که انواع اذیت و آزار را

درباره او روا می داشتند، انجام داد و همچنین نظایر این برنامه در زندگی علی (علیه السلام) و سایر پیشوایان بزرگ خود بیانگر این دستور اسلامی است.

این اصول دهگانه جامع و شامل تمام نکات تبلیغ است و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامع الاطراف را به کار می بستند، شاید اسلام امروز، سراسر جهان با بخش عمده آن را فرا گرفته بود. البته همان طور که گفتیم تا حدی که دشمن سوء استفاده نکند در غیر این صورت باید عملاً وارد میدان شویم و در صورت لزوم در مقابل خشونت ها به خشونت متوسل شویم ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی رعایت شود. (1)

همان طور که گفتیم تبلیغ در تمام وجوه اسلامی ضروری است و یکی از وجه های بسیار مهم اسلام عید غدیر است که شیعیان موظف به تبلیغ این واقعه ی مهم در تاریخ اسلام برای ترویج فرهنگ غدیر در جهان هستند، برای اثبات اهمیت تبلیغ درباره غدیر به اثبات اهمیت این واقعه عظیم می پردازیم. هجدهم ذی الحجه یکی از شریف ترین اعیاد اسلامی است، عیدی است که در آن پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به فرمان خداوند متعال در محل غدیر خم و در حضور مؤمنان برگشته از بیت الله، علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و مولا و سرپرست بعد از خود معرفی فرمود.

غدیر روزی است که در آن روز و به سبب امامت و ولایت علی (علیه السلام) دین الهی به کمال رسید و نعمت خداوندی بر اهل ایمان به اتمام نایل گردید. روز عید غدیر روز عید الله اکبر و عید آل محمد و عید ملائکه الله و اولیاء الله است و عظیم ترین اعیاد است و مبعوث نفرمود، حق تعالی پیامبری را مگر آن که این روز را عید گرفته و حرمت آن را پاس داشته است. نام این روز در آسمان (عهد معهود) است و در زمین (روز میثاق مأخوذ) و (جمع مشهود است. از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیده شد که آیا مسلمانان را غیر از جمعه و قربان و فطر عیدی است؟ فرمود: بلی، عیدی هست که حرمتش از همه اعیاد بیشتر است و آن روزی

ص: 29



است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)، علی (علیه السلام) را به خلافت خود نصب فرمود، و فرمود: هر که من مولا و آقای اویم پس علی مولا و آقا و پیشوای اوست و آن روز هجدهم ذی الحجه است. (1)

غدیر موجب رضایت خدا از اسلام شد، موجب یأس کفار شد. (2) اساس تشیع ولایت و امامت معصوم است. اساس ولایت و امامت امیرالمومنین علی (علیه السلام) است. ترویج و ابلاغ پیام غدیر فرمان قرآن است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ». (3)

غدیر برابر با تمام رسالت است: «اگر ابلاغ (ولایت علی را) نکنی، رسالت خدا را انجام نداده ای.

غدیر از مسلمات اسلام است. بیعت با علی (علیه السلام) به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مسلمات است. غدیر یوم الولایه، یوم الدوح، یوم البیعه است. غدیر تمام ولایت از اول تا آخر است، مهدویت بخشی از خطبه غدیر است. غدیر سرمایه و سرمنشأ تمام امامت و ولایت است. اهمیت ولایت از آنجا معلوم می شود که شرط مقبولیت اعمال قبول ولایت است - علوی بودن است - رسالت منهای ولایت مساوی با نفی رسالت است و زمانی که رسالت نفی شود ایمان نفی می شود.

راه توحید ولایت است. باب نبوت ولایت است. قرآن و عترت راه درک و فهم توحید و قرآن نبوت است. امامت (غدیر) صرفاً مسأله تاریخی نیست بلکه کلامی و اعتقادی است همچون نبوت، مستدل و عقلی و استدلالی است پس نباید آن را مسکوت گذاشت.

غدیر را باید احیا کرد و از گرد و غبار ایام پاک کرد تا حقیقت غدیر برای اهل اسلام بدرخشد.

قرآن، سند زنده حقانیت اسلام و تشیع است.

ص: 30

---

1- . کلیات مفاتیح الجنان، ص 456

2- مائده / 3

3- مائده / 67

محبت اهل بیت (علیه السلام) آغاز راه است باید تربیت کرد تا اهل عمل و اطاعت شوند، مسیحیان و اهل سنت نیز اهل بیت (علیه السلام) را دوست دارند.

خداوند به قدر مصلحت از چهره اهل بیت (علیه السلام) حجاب برداشته است و بیشتر از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی (علیه السلام) چهره برداشته، انسانها تحمل و ظرفیت ندارند. یک جلوه از ولایت و اسرار علی (علیه السلام)، عالمی را مست می کند و آقای قاضی، آقای بهاری، آقای بهجت، شیخ محمد اصفهانی، آقای کمپانی، آقای طباطبایی و امام پرورش می یابد. شیران بیشه ربوبیت در سایه نخل ولایت علی (علیه السلام) تربیت شده و می شوند. باز هم این نکته را تأکید می کنیم که حقانیت شیعه زمانی اثبات می شود که حقانیت غدیر اثبات شود.

### ویژگی ها و راه های تبلیغ

تبلیغ باید از روی بصیرت باشد چنانکه در قرآن می خوانیم: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»: «بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم، منزله است خدا، و از مشرکان نیستیم». (1) این عبارات نشان می دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند. و این دعوت باید از روی آگاهی و بصیرت باشد. (2)

تبلیغ باید بر پایه دعوت به تفکر باشد چنان چه در بسیاری از آیات پس از اعلام دستورات لازم چنین می فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»: «شاید بیندیشید». مثلاً هنگامی که آیه حکم تحریم خمر نازل شد و در طی آن از مردم دعوت کرد که از خمر و قمار دوری کنند در پایان می فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»؟

ص: 31

1- یوسف 1087

2- تفسیر نمونه، ج 10، ص 395. بقره/219

تبلیغ باید بر پایه دعوت به تعقل باشد چنان که قرآن کریم این چنین تبلیغ می کند: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: «بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند. ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید».(1)

تبلیغ باید بر پایه علم و دانش باشد: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِ رَبِّهَا لِلنَّاسِ ۖ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»: «اینها مثالهایی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند»(2)

تبلیغ باید بر پایه هدایت و موعظه باشد: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»: «این بیانی است برای عموم مردم، و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران».(3) تبلیغ باید بر پایه برهان و دلیل روشن باشد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا»: «ای مردم! دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمد و نور واضحی به سوی شما فرستادیم».(4)

تبلیغ باید بر پایه نور و روشننگری باشد: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ»: «ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمد و بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان کردید روشن می سازد و از بسیاری از آن که فعلا مورد نیاز نبوده) صرف نظر می نماید، از طرف خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد»(5)

تبلیغ باید بر پایه عملکرد صحیح باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ»: «ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوید که

ص: 32

1- حدید/17

2- عنکبوت/43

3- آل عمران/138

4- نساء/174

5- مائده/15

عمل نمی کنید، نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی کنید؟» (1).

و نیز در قرآن می خوانیم: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»: «گفتار چه کسی بهتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: من از مسلمین هستم» (2). این عبارات یعنی هیچ کس سخنش از داعیان به سوی الله و منادیان توحید بهتر نیست، همان منادیانی که با عمل صالح خویش دعوت زبانی خود را تأکید و تثبیت می کنند - به آنچه می گویند عمل می کنند - و با اعتقاد به اسلام و تسلیم در برابر حق بر عمل صالح خویش صحه می گذارند. در حقیقت چنین کسانی علاوه بر سه رکن معروف ایمان، اقرار به لسان، عمل به ارکان و ایمان به جنان (قلب) بر رکن چهارمی نیز چنگ زده اند و آن تبلیغ و نشر آیین حق و اقامه دلیل بر مبانی دین و زدودن آثار شکو تردید از قلوب بندگان خدا است. این منادیان با این چهار وصف بهترین منادیان جهانند و عمل کرد آنان در راه تبلیغ صحیح است. (3)

تبلیغ باید بر اساس ما انزل الله باشد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»: «ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً به مردم برسان .....»

تبلیغ باید بر اساس اجرای رسالت پروردگار و نصیحت و امانت باشد: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»: «رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیر خواه امینی برای شما هستم» (4) و نیز می فرماید: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: «رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیر خواه شما هستم و از خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید» (5).

ص: 33

1- صف 2/ و 3

2- فصلت 33

3- تفسیر نمونه، ج 20، ص 278

4- اعراف 68

5- اعراف 62

تبلیغ باید بر اساس شجاعت و خداترسی باشد: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا»: «(پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می کردند و (تنها) از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خداوند واهمه نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر است (1)»

تبلیغ باید آشکار و مبین باشد: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»: «و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کنید و بترسید (از مخالفت فرمان او)، و اگر روی برگردانید و بدانید بر پیامبر ما جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست». (2)»

و نیز می فرماید: «فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»: «اگر روی برتابند، تو فقط وظیفه ابلاغ آشکار داری (3) و نیز می فرماید: «... كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»: «... آنها که قبل از ایشان بودند نیز همین کارها را انجام دادند، ولی آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟».. (4)»

تبلیغ باید بر اساس حکمت و موعظه و جدال حسنه باشد: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»: «(با حکمت و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما، و با آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن ..» (5)»

تبلیغ باید بر پایه قول حسن باشد. آیات بسیاری بر این نکته اشاره می کند مثلاً: «... وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...»: «... و به مردم نیک بگوئید ...» (6)»

تبلیغ باید بر پایه قول معروف باشد: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا

ص: 34

1- احزاب/39

2- مائده /92

3- نحل /82 4

4- نحل /35

5- نحل /125

6- بقره /83

وَأَرزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا: «و اموال خود را كه خداوند وسيله قوام زندگى شما قرار داده به دست سفیهان ندهید و از آن، به آنها روزى دهید. و لباس بر آنها بپوشانید و سخن شایسته به آنها بگوئید (1) و نیز مى فرماید: « وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا: «و با آنها به طرز شایسته سخن بگوئید». (2) و نیز مى فرماید: «إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا: «مگر اینکه به طرز پسندیده ای اظهار کنید». (3)

تبلیغ باید بر پایه قول سدید باشد: «وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا: «و با یتیمان مردم با نرمی و محبت سخن بگوئید» (4) و نیز مى فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگوئید» (5)

قول سدید از ماده «سد» به معنی «محکم و استوار» و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع است، سخنی است که همچون یک سد محکم جلو امواج فساد و باطل را مى گیرد. و اگر سخن سدید را بعضی به معنی «خالی بودن از کذب و لغو» یا «هماهنگ بودن ظاهر و باطن» و یا اصلاح و رشاد» و مانند آن بیان کرده اند همه به معنی جامع فوق بر مى گردد. (6)

تبلیغ باید بر پایه قول بلیغ باشد: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا: «آنها کسانی هستند که خدا آنچه را در دل دارند مى داند، از (مجازات آنها صرف نظر کن، و آنها را انداز بده و با بیانی رسا نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما». (7)

ص: 35

1- نساء / 5

2- نساء / 8

3- بقره / 235

4- نساء / 9

5- احزاب / 70

6- تفسیر نمونه، ج 17، ص 447

7- نساء / 63

تبلیغ باید بر پایه قول کریم باشد: « وَقَصَّی رَبِّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»: پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از آنها - یا هر دو آنها - نزد تو، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آنها روا مدار، و بر آنها فریاد مزن، و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو». (1)

تبلیغ باید بر پایه قول میسور باشد: «وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا»: «و هر گاه از آنها (یعنی مستمندان) روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی تا گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته به لطف با آنها سخن بگو». (2) «میسور» از ماده «یسر» به معنی راحت و آسان است، و در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه سخن نیک و برخورد توأم با احترام و محبت را شامل می شود. (3)

تبلیغ باید بر پایه قول لین باشد: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»: «اما به نرمی با او سخن بگوید شاید متذکر شود یا از (خدا) بترسد». (4)

لند

## راه های تبلیغ غدیر

باید در تبلیغ این واقعه بحث های منطقی و دوستانه را ترویج داد. بحثهای علمی، منطقی و برادرانه. در این بحثها باید از منابع دسته اول و معتبر استفاده کرد و به آنها استدلال نمود. مثلا از کتب علامه امینی و میر حامد حسین هندی کمک گرفت. نیاز به یک بسیج عمومی است. سایت ها و همه امکانات را به کار باید گرفت و آموزش را وسیع تر کرد. با برگزاری مسابقه حفظ خطبه غدیر و دادن جایزه و تشویق کردن باید به ترویج خطبه

ص: 36

1- اسرا/23

2- اسرا/28

3- تفسیر نمونه، ج 12، ص 89

4- طه /44

غدیر پرداخت. عید غدیر باید رسمی شود و جدی و همگانی و باشکوه و با یک مقدمات خاص برگزار گردد. مثلاً امور مهم در روز غدیر افتتاح شود.

باید از ادبیات روز و ابزار جدید و رسانه های جمعی و تبلیغاتی در این زمینه بسیار استفاده کرد. در مدارس، دانش آموزان را باید با فرهنگ غدیر تربیت کرد و آموزش گسترده را از همان دوران کودکی آغاز نمود. و با رعایت اصول تبلیغ با ادب و محبت و متانت زمینه ساز ظهور شد. در این موضوع باید با منطق و حجت و دلیل عقلی بحث کرد و از معارف متعالی اهل بیت (علیه السلام) مثل نهج البلاغه، صحیفه سجاده استفاده کرد و با حفظ وحدت و به دور از هرگونه اهانت، برتری ها و دلایل روشن را برای مخالفان بیان نمود. باید مانند اهل بیت (علیه السلام) عملاً ثابت کنیم که مدافعان واقعی اسلام هستیم. باید با غدیر برخورد عملی نمود، جشنواره ها و مسابقات گوناگون برای تمام گروههای سنی با موضوع غدیر در زمینه های پژوهشی، مقاله نویسی، عکاسی، نقاشی و ... برگزار کرد و کم کم آن را تا سطح بین المللی گسترش داد. برای تبلیغات آمادگی لازم است یک آمادگی تبلیغی وسیع و گسترده و دارای برنامه خاص و مشخص. باید همه را با مکتب اهل بیت (علیه السلام) آشنا کنیم و از برنامه های مهارتی استفاده کنیم مانند جدل با مخالفان. باید به تبلیغ در تمام جوه غدیر پردازیم.

آموزش، تفسیر آیات مربوط به واقعه غدیر، آموزش عقاید و ... در این راه می توان از نهج البلاغه نیز بسیار کمک گرفت. تبلیغ را باید به صورت فشرده، خلاصه و مستدل پیش برد تا به نتیجه مطلوب برسد، ان شاء الله.

## غدیر عید ولایت

( يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... ) (1)

هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست».

ص: 37



عید در مفهوم اسلامی به معنی فرح طاعت و سرور عبادت است، چنانکه عید غدیر فرح و سرور پذیرش و تولای ولایت است. لذا هر عملی که به نام شادی و سرور و جشن موجب غفلت و لهو و لعب و سرگرمی لغو و بیهودگی باشد از نظر اسلام جزء قوانین و اعمال جاهلیت است. از دیدگاه اسلام عید شادی است و شادی عاقلانه از آن کسی است که عمل سعادت آمیزی انجام دهد، به دولت وصال معبود و اطاعت و عبادت محبوب نائل شده باشد نه آنکه به لهو و لعب و سرگرمی مشغول و به غرور دنیا مغرور شده باشد. عرفا عید را چیزی می دانند که عاید و نصیب و بهره سالک شده بر قلب او تجلی کند چه از تجلیات جلالی باشد و چه از تجلیات جمالی. پس عید وقت و زمان تجلیات الهی بر دل است، دلی که در معرض تجلیات حق تعالی واقع شود هر لحظه جلواتی بر او دعوت کرده و وارد می شود، لذا عید عرفا ترک بوستان است، همت بلند سالک در آزادی از بند غیر خدا است، ازدیاد شوق و حب الهی در قلب است. سنایی می فرماید:

صوفیان در دمی دو عید کنند \* عنکبوتیان مگس قدید کنند

ما که از دست روح قوت خوریم \* کی نمک سود عنکبوت خوریم (1)

یعنی عرفا به جهت بهره های فراوان معنوی در یک لحظه دو عید دارد، در حالی که افراد پست و فرومایه در پی بهر مال پست مادی و دنیوی هستند، و منظور از دو عید، دو عید بزرگ مسلمانان، یعنی عید فطر و عید قربان است. به عبارت دیگر سنایی می گوید: اهل الله هر حظه هم عید فطر دارند و هم عید قربان، زیرا هر لحظه در صومند و هر لحظه در راه جهاد نفس و قربانی کردن بت نفس بسر می برند.

عید جشن مبارکی، شادمانی و شادی را می گویند، رأس و سر آغاز سال را نیز عید رأس السنه می گویند. عید را از آن جهت عید گویند که هر سال مکرر می شود و عود کرده بازگشت می نماید و به عبارت دیگر در هر سال تجدید گردیده و حالتی است که پی در پی به انسان اعاده و بازگشت می کند، گفته اند اصل آن عود است، (واو) قلب به (یاء) شده است،

ص: 38

لذا شروع هر سال را چون با شادی و فرح جدید و تازه ای عود می کند، عید می گویند. (کلمه عید) در متن قرآن مجید فقط یک بار در آیه 114 سوره مائده استعمال شده است. و اما عید غدیر روز نصب حضرت علی (علیه السلام) به ولایت و رهبری مسلمانان و پس از بعثت، بزرگترین عید است. در سال دهم هجری، رسول خدا به حج رفت و احکام آن را به مردم تعلیم فرمود. هنگام بازگشت از مکه در محلی به نام غدیر خم، فرشته وحی بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و گفت: «ای پیامبر، آنچه از خدایت بر تو نازل شده به خلق برسان که اگر چنین نکنی پیامش را نرسانده ای.» پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان داد تا همه مسلمانان گرد آیند. پس از آن حضرت، خطبه ای خواند و آنگاه دست حضرت علی (علیه السلام) را بلند کرد و فرمود: «هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست.»

### عید غدیر در نگاه امام خمینی (رحمه الله)

روز عید غدیر روزی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وظیفه حکومت را معین فرمود و الگوی حکومت اسلامی را تا آخر تعیین فرمود. (1)

امروز که روز عید غدیر است و از بزرگترین اعیاد مذهبی است، این عید عیدی است که مال مستضعفان است، عید محرومان است، عید مظلومان جهان است، عیدی است که خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای اجرای مقاصد الهی و ادامه تبلیغات و ادامه راه انبیاء حضرت امیر سلام الله علیه را منصوب فرمودند. (2)

غدیر منحصر به آن زمان نیست، غدیر در همه اعصار باید باشد و روشی که حضرت امیر در این حکومت پیش گرفته است، باید روش ملتها و دست اندر کاران باشد. قضیه غدیر، قضیه جعل حکومت است. مسئله غدیر مسئله ای نیست که به نفسه برای حضرت امیر (علیه السلام) یک مسئله پیش بیاورد، حضرت امیر (علیه السلام) مسئله غدیر را ایجاد کرده است. آن وجود

ص: 39

---

1- صحیفه نور، ج 3، ص 197

2- همان، ج 19، ص 2960

شریف که منبع همه جهات بوده است موجب این شده است که غدیر پیش بیاید. غدیر برای ایشان ارزش ندارد، آنکه ارزش دارد خود حضرت است که دنباله آن ارزش غدیر آمده است. (1)

## اعمال عید غدیر

از آنجا که غدیر از اعیاد بسیار مهم اسلامی به شمار می رود و در راستای اعیادی چون بعثت، فطر، قربان قرار دارد، لذا در سنت و روایات دینی برای این روز مناسک و عباداتی مستحبی مقرر شده که بعضی از آنها بدین قرار است. روز عید غدیر باید غسل کرد و این روز را روزه گرفت و نماز خواند، نماز روز عید غدیر دو رکعت است، مانند نماز صبح که پس از آن دو مرتبه به سجده رفته و صد بار (شکر الله) گفته شود، بین دو سجده نیز دعایی خوانده می شود، این دعا در مفاتیح می باشد. دعاهای وارد در این روز خواندن زیارت امیرالمؤمنین، خواندن عقد برادری و اخوت است. در این روز مثل تمام اعیاد سفارش به پوشیدن لباس پاکیزه و رفتن به دید و بازدید دوستان شده است. (2)

## غدیر در تاریخ اسلام

این روز بزرگ در اسلام از جایگاهی شکوهمند برخوردار است. مسلمانان به ویژه شیعیان حماسه غدیر را به خوبی می شناسند و در کشور ایران هر ساله به میمنت رسیدن این روز فرخنده، شکوه و شادمانی بر قلوب دین داران و پیروان ولایت و دوستداران خاندان اهل بیت عصمت و طهارت پرتو می افکند. غدیر میعادگاه بیعت و بندگی است، غدیر تجلیلگاه ارادت و احسان است. در آسمان روشن غدیر تفسیر روشن آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) جلوه آراسته است. در چنین

ص: 40

1- همان، ج 20، ص 27 - 28

2- تقویم عبادی، ص 109

خجسته روزی ساکنان آسمان و زمین ژرف ترین سخنان پیامبر معظم اسلام حضرت رسول اکرم محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) را نظاره کردند و ولایت مفهوم واقعی به خود گرفته است و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در رکاب پیشوای مکتب اسلام به عنوان برگزیده او و مولای متقیان به همگان معرفی می گردد. آنان که رشته ارتباطشان با علی و ائمه اطهار (علیه السلام) محکم و ناگسستی است، با غدیر زنده اند و آن را تبلور حقیقی اسلام ناب محمدی میدانند. اینان همه ساله در عید خجسته غدیر با ولایت تجدید پیمان می کنند و وفاداریشان را به آرمان های مذهبی خویش تکرار می کنند. (1)

## مکان و زمان غدیر

نام غدیر را همه شنیده ایم، غدیر سرزمینی است میان مکه و مدینه، در نزدیکی (جحفه) در حدود 200 کیلومتری مکه واقع شده و چهار راهی است که حجاج سرزمین های مختلف می توانستند در آنجا از هم جدا شوند، راهی به سوی مدینه می رود در جهت شمال و راهی به سوی عراق می رود در جهت شرق، راهی به سوی مصر می رود در طرف غرب و راهی به سوی یمن در جهت جنوب.

امروزه این سرزمین، سرزمین متروکی است ولی روزی شاهد یکی از بزرگترین حوادث تاریخ اسلام بود و آن روز نصب علی (علیه السلام) به جانشینی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز هجدهم ذی الحجه سال دهم هجری میباشد.

## غدیر سند گویای ولایت

حادثه غدیر یکی از دلایل روشن ولایت و خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بعد از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) است که محققان اهمیت خاصی برای آن قایل هستند. مراسم حجه الوداع در ماه آخر سال دهم هجرت به پایان رسید و مسلمانان اعمال حج را از پیامبر

ص: 41

اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) آموختند و در این هنگام پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت مکه را به عزم مدینه ترک گوید. فرمان حرکت صادر شد، هنگامی که کاروان به سرزمین (رابغ) که در سه مایلی جحفه قرار دارد، رسید جبرئیل، امین وحی در نقطه ای به نام غدیر فرود آمد و حضرت را با آیه زیر مورد خطاب قرار داد:

(ای رسول آنچه که از سوی خدا به تو فرستاده شد، به مردم ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی رسالت خدا را تکمیل نکرده ای، خداوند تو را از آسیب مردم حفظ می کند). لحن آیه حاکی از آن است که خداوند انجام امر خطیری را بر عهده پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گذارده است که هم سنگ رسالت و موجب یاس دشمنان اسلام بوده است، چه امر خطیری بالاتر از اینکه در برابر دیدگان بیش از صد هزار نفر علی (علیه السلام) را به مقام خلافت و وصایت و جانشین نصب کند.

از این نظر دستور توقف صادر شد. کسانی که جلوی کاروان بودند از حرکت باز ایستادند و آنها که به دنبال کاروان بودند به آنها پیوستند، وقت ظهر بود و هوا به شدت

گرم، تا آنجا که گروهی از مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پای افکندند، برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سایبانی به وسیله چادری که روی درخت افکنده بودند تشکیل شد. آن حضرت بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده شده بود قرار گرفت و با صدای بلند و رسا خطبه ای ایراد فرمود.

### ولایت علوی در خطبه نبوی

حمد و ثنا مخصوص خداست. از او یاری می طلبیم و به او ایمان داریم و بر او توکل می کنیم از بدیها و اعمال ناشایست خود به او پناه می بریم. خدایی که جز او هادی و راهنمایی نیست و هر کسی را که هدایت نموده گمراه کننده ای برای او نخواهد بود. گواهی می دهیم که جز او معبودی نیست و محمد بنده و پیامبر اوست. هان ای مردم نزدیک است من دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم. من مسئولم و شما نیز مسئول هستید. سپس فرمود: درباره من چه فکر می کنید؟ آیا من وظیفه خود را در برابر شما انجام دادم؟

در این موقع صدای جمعیت به تصدیق خدمات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بلند شد و گفتند: ما گواهی می دهیم تو رسالت خود را انجام داده ای و کوشش نمودی، خدا تو را پاداش نیک دهد. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آیا گواهی می دهید که معبود جهان یکی است و محمد بنده خدا و پیامبر اوست، و در بهشت و دوزخ و زندگی جاویدان در سرای دیگر جای تردید نیست؟ همگی گفتند، آری صحیح است، گواهی می دهیم. سپس فرمود: مردم من دو چیز نفیس و گرانبه در میان شما به امانت می گذارم، ببینم بعد از من چگونه با این دو یادگار من رفتار می نمایید. در این وقت یک نفر برخاست و با صدای بلند گفت منظور از این دو چیز نفیس چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یکی کتاب خداست که یک طرف آن در دست قدرت خداوند و طرف دیگر آن در دست شما است و دیگری عترت و اهل بیت من است. خداوند به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد. هان ای مردم بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به فرمان هر دو کوتاهی نکنید که هلاک می شوید. در این لحظه دست علی (علیه السلام) را گرفت و بالا برد و او را به همه مردم معرفی نمود.

سپس فرمود: «خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم، هان ای مردم، هر کس من مولا و سرپرست او هستم علی مولای اوست. خداوند کسانی که علی را دوست دارند دوستدار و کسانی که او را دشمن بدانند، دشمن بدانند. خدایا آنهایی که علی را یاری کنند یاری کن و آنها که دست از یاری او بردارند آنها را از یاری خود محروم ساز و حق را بر محور وجود او بگردان.» در جای جای خطبه غدیر اگر نیک بنگریم، دلایل زنده امامت علی (علیه السلام) آشکار است.

### جاودانگی داستان غدیر

اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که واقعه تاریخی غدیر، در تمام قرون و اعصار به صورت یک تاریخ زنده که قلوب و دلها به سوی آن جذب می شوند، بماند و نویسندگان اسلامی در هر عصر و زمانی در کتاب های تاریخ و تفسیر و حدیث و کلام، پیرامون آن سخن بگویند و گویندگان مذهبی در مجالس و عظم و خطابه به دربار آن داد

سخن دهند و از فضایل غیر قابل انکار امام علی (علیه السلام) بشمارند نه تنها خطبا و گویندگان بلکه شعرا از این واقعه الهام گرفته ذوق ادبی خود را از تفکر و اندیشه پیرامون این حادثه و از فزونی اخلاص به صاحب ولایت، پرفروغ سازند و عالی ترین اشعار را به صورت های گوناگون و به زبانهای مختلف از خود به یادگار بگذارند. به تعبیر دیگر کمتر واقعه تاریخی در جهان، بسان رویداد غدیر مورد توجه طبقات مختلف از محدث و مفسر و متکلم و فیلسوف و خطیب و شاعر و مورخ و سیره نویس واقع شده است.

یکی از علل جاودانه بودن این حدیث، نزول دو آیه از آیات قرآن پیرامون این واقعه است که تا قرآن ابدی و جاودانی است، این واقعه تاریخی نیز از خاطره ها محو نخواهد شد. دانشمندان شیعه پیرامون این واقعه تاریخی کتابهای ارزنده فراوانی نگاشته اند و به منابع مهم اهل سنت نیز اشاره کرده اند که جامع ترین آنها کتاب تاریخی الغدیر است که به قلم توانای نویسنده نامی اسلامی، علامه مجاهد مرحوم آیت... امینی نگارش یافته است. به هر حال پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از نصب امیر المؤمنین علی (علیه السلام) به عنوان جانشین خود فرمود: ای مردم اکنون فرشته وحی بر من نازل گردید و این آیه را آورد: امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما یگانه آیین انتخاب کرده و پسندیدم) در این موقع صدای تکبیر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بلند شد و فرمود: خدا را سپاس می گذارم که آیین خود را کامل کرد و نعمت خود را به کمال رسانید و از وصایت و ولایت و جانشینی علی پس از خود خشنود گشت). سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن نقطه مرتفع فرود آمد و به علی (علیه السلام) فرمود: (در زیر خیمه ای بنشین تا سران و شخصیت های بارز اسلام با تو بیعت کنند و تبریک گویند). پیش از همه ابوبکر و عمر به علی (علیه السلام) تبریک گفتند و او را مولای خود خواندند. حسان بن ثابت، فرصت را مغتنم شمرد و با کسب اجازه از محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اشعاری سرود و در برابر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) خواند که ما فقط دو بیت آن را نقل می کنیم:

فقال له یا قم یا علی فانی \* رضیتک من بعدی امامه و هادياً

فمن کنت مولاه فهذا ولیه \* فکونوا له اتباع صدق موالياً

یعنی: به علی (علیه السلام) فرمود برخیز که من تو را برای جانشینی و راهنمایی مردم پس از خویش انتخاب کردم. هر کس من مولا- و سرپرست او هستم، علی مولای اوست و شما در حالی که او را از صمیم دل دوست می دارید از پیروان او باشید. این حدیث از بزرگترین شواهد بر فضیلت و برتری امام علی (علیه السلام) بر تمام صحابه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است.

حتی امیرمؤمنان در مجلس شورای خلافت که پس از درگذشت خلیفه دوم منعقد گردید و نیز در دوران خلافت عثمان و ایام خلافت خویش به آن احتجاج کرده است. و همچنین حضرت زهرا (سلام الله علیها) همواره به این حدیث در برابر مخالفان و منکران مقام والای علی (علیه السلام) استدلال کرده اند. (1)

### علی (علیه السلام) و مهدی (علیه السلام) در خطبه غدیر

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در خطبه غدیر چنین می فرماید: ای مردم، من بیم دهنده هستم و علی (علیه السلام) هدایتگر، ای مردم من پیامبرم و علی جانشین من. بدانید که خاتم الانبیا، قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) مهدی (علیه السلام) است. بدانید که او پشتیبان دین است، بدانید که او انتقام گیرنده از ستمگران است، بدانید که او فتح کننده دژها و نابود کننده آنها است، بدانید که او کشنده دودمان شرک و کفر است، بدانید که او انتقام گیرنده دوستان خداوند بلند مرتبت است، بدانید که او یاریگر دین خداوند است، بدانید که او فرو رونده در دریا یثرف است، بدانید که او هر صاحب فضیلت را به فضل و هر نادان را به نادانیش نشان است. بدانید که برترین بنده و برگزیده خداوند است، بدانید که وارث علم (همه انبیاء و محیط به آن است، بدانید که او از خدای بلند مرتبت خبر دهد و به فرمان او آگاه نماید و رهنمون کند، بدانید که او رشید و استوار است. بدانید که او تقویض کننده امور به خداوند است، بدانید که پیشینیان از گذشته تا آینده به او مژده دهند، بدانید که او حجت باقی است و حجتی پس از او نیست، حق تنها با اوست و نور تنها نزد او یافت شود، بدانید که همیشه پیروزمند است و مغلوب

1. حدیث غدیر سند گویای ولایت، گروه معارف و تحقیقات اسلامی قم

ص: 45

1- حدیث غدیر سند گویای ولایت، گروه معارف و تحقیقات اسلامی قم



نخواهد شد، بدانید که او ولی خداوند در زمین، داور او میان خلق و امانتدار او در پنهان و آشکار است. ای مردم برای شما تبیین کردم و شما را فهماندم و این علی (علیه السلام) بعد از من شما را آگاه خواهد کرد. ای مردم پس از پایان سخنانم، شما را به بیعت و مصافحه او و اقرار به ولایت او می خوانم، بدانید که من با خداوند بیعت نمودم و علی (علیه السلام) با من بیعت نموده است، من اکنون از جانب خداوند بلند مرتبت از شما برای او بیعت می گیرم چنانکه خداوند فرمود: پس هر کسی پیمان شکنی کند، تنها به زبان خود پیمان می شکند».

### زعامت علی (علیه السلام)

علاوه بر اینکه هر کس که مرجع دین است، زعیم دین هم باید هم او باشد، در مسئله زعامت علی (علیه السلام) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تصریح کرده است که نمونه بارز آن حدیث غدیر است. حجه الوداع آخرین حج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و شاید ایشان بعد از فتح مکه یک حج بیشتر نکردند، البته قبل از حجه الوداع، حج عمره داشتند. رسول اکرم در آن سال صلاهی عام دادند و مخصوصا مردم را دعوت کردند که به این حج بیایند، همه را جمع کردند و بعد در مواقع مختلف، در مسجد الحرام، در عرفات، در منا و بیرون منا، در غدیر خم و در جاهای دیگر خطابه های عمومی خود را القاء کردند و در آخر در غدیر خم مطلبی را به عنوان آخرین قسمت با بیان شدیدی ذکر نمودند، فلسفه اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این مطلب را در آخر فرمودند جریان ولایت علی (علیه السلام) است. [سوره مائده، آیه 67]

البته بعد از اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در عرفات و منا و مسجد الحرام کلیات اسلامی را در باب اصول و فروع بیان کرده که مهمترین سخنان ایشان است، یک مرتبه در غدیر خم این طور می فرماید:

مطلبی است که اگر آن را نگویم هیچ چیز را نگفته ام «فما بلغت رسالته» به من گفته اند که اگر آن را نگویم هیچ چیز را نگفته ای، یعنی همه، هبا و هدر است. بعد می فرماید: آیا من حق تسلط و ولایتم بر شما از خودتان بیشتر نیست. همه می گویند: بلی یا رسول الله.

سپس حضرت می فرماید: من کنت مولاه فهذا علی مولاه) و این حدیث دارای اسناد زیادی است.

## تعیین امام در روز غدیر

شیعه مدعی است که نقل خبر غدیر در حدی است که ما احتمال تبانی هم در آن نمی توانیم بدهیم و بگوییم مثلاً چهل نفر از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تبانی کردند، یک چنین حرفی را زده اند، چون که بسیاری از ناقلان این خبر جزء دشمنان علی (علیه السلام) بوده یا از طرفداران ایشان شمرده نشده اند. اگر ناقلان فقط از تپ سلمان و ابوذر و مقداد یعنی همان هایی که دور علی (علیه السلام) می چرخیدند بودند، می شد احتمال داد که اینها علاقه مفرطی به علی (علیه السلام) داشتند و با تبانی چنین حرفی زده اند، در حالی که این خبر از کسانی نقل شده است که علاقه ای به علی (علیه السلام) نشان نداده اند، مثل ملا علی قوشچی. تعیین امامت حضرت علی (علیه السلام) در همین دو جمله حضر رسول نهفته است: (آیا من از شما بر شما اولویت ندارم؟ مردم گفتند: بلی و فرمود: هر کس من مولای اویم بعد از من علی مولای اوست.) معلوم است که می خواهد همان اولویت خودش بر نفوس را برای علی (علیه السلام) تصویب کند و از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که حضرت بارها خطاب به علی (علیه السلام) فرمودند: (انت الخلیفه بعدی). (1)

و اثبات این سخن و شاهد و گواه آن، این است که در اوایل بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آیه آمد: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) خویشاوندان نزدیکت را انداز و اعلام خطر کن. (2) که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود: غذایی ترتیب بده و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را دعوت کن و چند بار این اتفاق افتاد که داستان مفصلی دارد. ولی در این چند مجلس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر کس از شما که اول دعوت مرا بپذیرد، وصی، وزیر و جانشین من

ص: 47

---

1- امامت و رهبر استاد شهید مطهری، ص 106

2- شعراء/ 214

خواهد بود. و غیر از علی (علیه السلام) کسی جواب مثبت نداد. و هر چند بار که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اعلام کرد فقط علی (علیه السلام) که کودکی بود از جا بلند شد. در آخر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بعد از من تو وصی و وزیر و خلیفه من خواهی بود. و نیز آیه دیگری از قرآن را شاهد این گواه می آوریم: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ): ولی تان خداست و فرستاده اش رسول خدا و آنان که ایمان آورده اند که نماز را به پای دارند و زکات را در حال رکوع ادا می کنند. (1) فقط حضرت علی (علیه السلام) مصداق این آیه است که تنها او بوده است، در حال رکوع زکات داده است. فخر رازی و زمحشری از بزرگان اهل سنت هم به صراحت اعتراف کرده اند که این آیه در شأن علی (علیه السلام) نازل گشته و علما چه سنی و چه شیعه اتفاق کرده اند که ادای زکات در حال رکوع واقع نشده جز از علی (علیه السلام) و ابن حماد از شاعران بزرگ امامیه در قرن چهارم هجری در این خصوص اشعاری سروده که معنی آن را در اینجا می آوریم: خداوند ولای علی (علیه السلام) را با ولای خودش، در اثر اینکه علی در حال رکوع زکات بخشید مقرون ساخت. پروردگار عرش علی (علیه السلام) را در روز مباحله جان محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) خواند و این حقیقتی غیر قابل انکار است. (2)

مولوی در مورد امامت و ولایت علی (علیه السلام) در ذیل حدیث غدیر پرده های مانع ولا را بالا می زند و بخشی از اسرار ولایت کلیه مطلقه و ولایت جزئی را با رموز و اشارات لطیفه بیان می کند. نکته قابل توجه این است که اولاً کلمه مولا را به همان معنی ولایت تصرفی و منصب پیشوایی و هدایت و دستگیری خلق تفسیر نموده، نه به معنی قرب و دوستی ساده که گروهی از اهل تسنن گفته اند. ثانیاً می گویند که باید جامعه بشری قدر این موهبت بزرگ الهی را بدانند و شایسته است که تشنه کامان از این آب رحمت بنوشند. روایت حدیث غدیر توسط مولوی با این ابیات آغاز می شود: (3)

ص: 48

---

1- مائده / 55

2- آل عمران / 61

3- معارفی از تشیع، قدرت صولتی با مقدمه استاد محمد تقی جعفری، ص 105

زین سبب پیغمبر با اجتهاد\* نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کورا منم مولا و دوست\* ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا آنکه آزادت کند\* بند رقیت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است\* مؤمنان را زانیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید\* همچو سرو و سوسن آزادی کنید

لیک می گوید هر دم شکر آب\* بی زبان چون گلستان خوش خضاب

بی زبان گویند سرو و سبزه زار\* شکر آب و شکر عدل نوبهار

حله ها پوشیده و دامن کشان\* مست و رقااص و خوش عنبر فشان

ماه ما بی نطق خوش بر تافته است\* هر زبان نطق از فرما یافته است

نطق عیسی از فر مریم بود\* نطق آدم پرتو آن دم بود

مولوی، علی (علیه السلام) را رهبری به حق و عارفی واصل به مقام ربوبی می داند، در بیت دیگری صادقانه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را مصداق حقانیت و مفهوم حدیث ثقلین بیان می دارد:

از برای حق شما یید ای مهان\* دستگیر این جهان و آن جهان

در این حدیث شریفه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به زبان مبارک می فرماید که تمسک و توسل بجوید به قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت که در رأس آن علی (علیه السلام) قرار دارد.

### **غدیر مهم ترین عید اسلامی**

هجدهم ذی الحجه یکی از شریف ترین اعیاد اسلامی است. عیدی است که در آن پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به فرمان خداوند متعال در محل غدیر خم و در حضور مؤمنان برگشته از بیت الله، علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و مولا و سرپرست بعد از خود معرفی فرمود. غدیرروزی است که در آن روز و به سبب امامت و ولایت علی (علیه السلام) دین الهی به کمال رسید و نعمت خداوندی بر اهل ایمان به اتمام نایل گردید. روز عید غدیر روز عید الله اکبر و عید آل محمد و عید ملائکه الله و اولیاء الله است و از عظیم ترین اعیاد است و مبعوث نقرمود،

حق تعالی پیامبری را مگر آنکه این روز را عید گرفته و حرمت آن را پاس داشته است. نام این روز در آسمان (عهد معهود) است و در زمین (روز میثاق مأخوذ) و (جمع مشهود) است.

از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیده شد که آیا مسلمانان را غیر از جمعه و قربان و فطر عیدی است؟ فرمود: بلی عیدی هست که حرمتش از همه اعیاد بیشتر است و آن روزی است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)، علی (علیه السلام) را به خلافت خود نصب فرمود: که هر که من مولا و آقای اویم پس علی آقا و مولا و پیشوای اوست و آن روز هجدهم ذی الحجه است.

چنان که بیان شد، غدیر یک روز نیست یک تاریخ است، یک نوع عقیده و فکر است و نشان دادن خورشید است، غدیر یعنی دست انسان در دست ولی خدا و امام معصوم و بیمه شدن از طاغوتها، غدیر یعنی تداوم رسالت، غدیر یعنی همان گونه که انسان نیاز به پیامبر دارد و پیامبر را خدا تعیین می کند بعد از پیامبر خاتم نیز به امام نیاز دارد و امام را نیز باید خدا تعیین کند زیرا انسان همان انسان است و نیاز به رهبری الهی در همه زمانها و مکانها دارد.

غدیر ظهور و تجلی ولایت مطلقه و خلافت کامله الهیه و لذا عصاره و نتیجه آفرینش است، غدیر جوهره و حقیقت اسلام و ثمره نبوت و رسالت است. بنابراین غدیر یک واقعه تاریخی نیست بلکه یک تاریخ است که از ابد تا ازل گسترده می باشد.

بزرگداشت عید غدیر که از بزرگترین اعیاد اسلامی و عید ولایت است وظیفه آحاد امت اسلامی است. ملت مسلمان و انقلابی ایران با بزرگداشت این روز بزرگ نشان میدهد که راه سعادت بشر و بهترین شیوه حکومت در دنیای معاصر حاکمیت ولایت فقیه است.

غدیر عید آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و جشن اهل بیت (علیه السلام) است و چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «روز غدیر افضل و بالاترین عیدهای امت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد. به طوری که عید غدیر از عید فطر و قربان و روز جمعه و روز عرفه در نزد خداوند متعال افضل و دارای منزلت و الاستری است. بنابراین جشن گرفتن این روز همگانی با همه پیامبران الهی است. چنان که امام صادق (صلی الله علیه وآله وسلم) بر این مسئله تأکید فرموده است. بالاترین و افضل اعیاد شیعه و محبین اهل بیت (علیه السلام)، عید غدیر است، چه غدیر روزی است که خداوند با رحمت تر از آن

روز خلق نکرده است. به همین سبب در آسمان ها این روز به نام روز «عهد معهود» معروف و اهل آسمان آن روز را جشن می گیرند و برای شیعیان امیر المؤمنین و ائمه (علیه السلام) و محبین ایشان استغفار می کنند.

اما غدیر برای شیطان و شیطان صفتان روز حزن و اندوه و غصه و ماتم است. زیرا در غدیر کافران از دین خدا مأیوس گشته و از گمراه نمودن مؤمنین ناامید شدند. عظمت غدیر در نزد اهل آسمان آنچنان است که همان طور که بیان شد امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «روز غدیر نزد اهل آسمان مشهورتر از اهل زمین است». غدیر نه تنها روز نصب امیر المؤمنین به وصایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است، بلکه روز قبولی توبه حضرت آدم (صلی الله علیه وآله وسلم)، روز نصب شیث به وصایت حضرت آدم (علیه السلام)، روز نجات ابراهیم خلیل (علیه السلام) از آتش نمرود، روز نصب هارون به وصایت حضرت موسی (علیه السلام)، روز ادريس (علیه السلام)، روز برگزیده شدن یوشع بن نون به وصایت حضرت موسی (علیه السلام) و روزی است که حضرت عیسی (علیه السلام) وصی خود شمعون را در این روز به وصایت نصبت کرد. می توان گفت غیر روز عرضه ی ولایت به همه موجودات و مخلوقات و همه اهل آسمانها و زمین از ملائکه و اجنه و انسان و حیوانات و نباتات و جمادات می باشد.

بیشک اولین بانی عید غدیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است و اولین تهنیت و تبریک ها به این مناسبت نثار وجود مقدس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گردیده است و سپس همه ائمه (علیه السلام) و محبین و پیروان آن بزرگواران به پیروی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به بزرگداشت این عید فرخنده و خجسته و مبارک مبادرت کرده اند و سرور و شادمانی و تبسم خود را بر روی مؤمنین و اهل ولایت تقدیم نموده اند و به خواندن شعر و سرود متناسب اقدام کرده اند.

پوشیدن لباس نو، زینت کردن، هدیه دادن از نعمت های الهی، زیارت مؤمنین رفتن، صلوات فرستادن، شکر و حمد الهی را بر نعمت ولایت به جای آوردن، قرائت زیارت امیر المؤمنین (علیه السلام) و روزه گرفتن در این روز شریف از اعمالی است که کفار گناهان مؤمنین محسوب می شود.

غدیر روز لعن و نفرین بر قاتلان امیر المؤمنین (علیه السلام) و غاصبان و ظالمان به ساحت مقدس اهل بیت است. همچنان که روز تجدید عهد و پیمان شیعیان و تجدید بیعت پیروان اهل بیت با آن بزرگواران می باشد. بدیهی است که در اعیاد اسلامی بر خلاف اعیاد جاهلی، سراسر معنویت، ذکر و یاد خدا، توبه و استغفار، ملاقات و دیدار مؤمنین، عقد اخوت بستن میان مؤمنین و تبریک و تهنیت گفتن به مؤمنین حکومت می کند و هیچ اثر و خبری از لغو و لهو و لعب و اسراف و تبذیر و تجملات و یاوه و خرافات نیست و نباید باشد. زیرا این امور توهین به اسلام و موجب رنج و آزار قلوب مقدس حضرات معصومین (علیه السلام) است.

عید غدیر سنت حسنه ای است که در سراسر تاریخ اسلام و تشیع پیوسته محرک، آگاهی بخش، بیدارگر، شادی آفرین، حرارت زای قلوب محبین آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده و هرگز متروک نشده است، این عید شکر و سپاس الهی است در برابر نعمت ولایت، حمد الهی در مقابل نعمت امامت، تقدیر و تکریمی است از صاحب مقام نبوت و رسالت که در این روز به امر الهی و با نصب امیر المؤمنین (علیه السلام)، ندای ربانی اکمال دین و اتمام نعمت را سر داد و اعلام رضایت حق تعالی از اسلام را تا ابد به گوش جان بشریت ابلاغ فرمود و پس از آن با کاروانیان غدیر، سه روز را در غدیر به جشن پرداخت و عید گرفت و اهل اسلام را به بیعت با وصی خود دعوت نمود و پیوسته می فرمود: «هنئونی، هنئونی» به من تبریک بگوئید، به من تبریک بگوئید. و فرمود با علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه و وصی من با قلب و زبانتان بیعت کنید و به او با عنوان (امیر المؤمنین) سلام کنید.

«السلام علیک یا مولای و مولی المؤمنین».

## فصل دوم: بررسی سؤالاتی درباره غدیر و ولایت

اشاره

ص: 53





## 1. مشهور این است که غدیر در پایان حجه الوداع اتفاق افتاده است، منظور از حجه الوداع چیست؟

از آنجایی که این حج، آخرین حج پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و آن حضرت با حج و مراسم و مناسک آن وداع کردند، حجه الوداع نامیده شده است، این حج در آخرین ماه های عمر پربرکت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روی داد، لذا در چنین اجتماع پرشور که مسلمین حاضر در آن مراسم عبادی و معنوی و سیاسی و اجتماعی گرد آمده بودند، و حول محور وجود مقدس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جمع شده بودند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر اساس فرمان خدا در چنین جمع عظیمی جانشین و امام و خلیفه و وصی پس از خود را به همگان معرفی نمود و برای او از مردم حاضر در آن مراسم بزرگی بیعت گرفت: یعنی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حجه الوداع خود را با ولایت و امامت علی (علیه السلام) پیوند زد، همان گونه که سرآغاز دعوت عمومی خود را در حادثه یوم الدار اعلان وصایت و خلافت امیر المومنین علی (علیه السلام) قرار داد.

در هر صورت حجه الوداع به جهت تودیع رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) با مسلمانان در ضمن برخوردها و خطبه هایشان به این نام نامیده شده زیرا رحلت آن حضرت هفتاد روز بعد از غدیر خم و هشتاد روز بعد از خطبه خواندن در عرفات و مناسک صورت گرفت. باید دانست که حجه الوداع را؛ حجه الاسلام، حجه التمام؛ حجه الاکمال (حجه الکمال) و حجه البلاغ نیز نامیده اند، زیرا در این حج رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) احکام و مناسک حج را طبق دستورات اسلام بیان کرده، حدود عرفات و مشعر و منا را معین نموده و وجوب افاضه و حرکت از عرفات

را در شب قربان که مشرکان برای قریش نسخ کرده بودند، بیان فرموده و حج را به زمان اصلی خود برگردانید و سعی بین صفا و مروه را از شعائر الهی اعلام کرد. و خود سعی نمود و سایر آداب حج از جمله طواف و نماز و وجوب حج تمتع را تا روز قیامت باقی و جاوید معرفی کرد و سایر نام‌ها به مناسبت نزول آیه تبلیغ و آیه کمال نامگذاری شده است. (1)

## 2. اصولا شیعه از چه زمانی به وجود آمده است؟

پیدایش تشیع در واقع همزمان با ظهور اسلام است. زیرا یکی از آموزه‌های اصلی قرآن و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تداوم رهبری و امامت امت به وسیله فردی است که دارای عصمت و علم لدنی و الهی می‌باشد که چنین فردی از جانب خدا تعیین گردیده، و توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امت معرفی شده است. بنابراین تشیع به معنی اعتقاد به هدایت و سرپرستی امت پس از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، توسط برگزیده معصوم خدا، در متن آموزه‌های اسلام و قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و در زمان حیات پر برکت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به همگان اعلام شده است، آری به نظر شیعه نبوت و امامت هر دو منصب الهی هستند، به همین سبب است که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) با آشکار کردن دعوت خود، براساس فرمان الهی «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (2) در مجلسی که از بزرگان بنی هاشم تشکیل شده بود فرمود: «هان! ای خویشان و بستگان من! علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است». این حادثه و این حدیث از شهرت بالایی برخوردار است و به نام یوم الدار خوانده می‌شود. از سوی دیگر حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شخص پیروان علی (علیه السلام) را شیعه نامیده اند. اکثر محدثان و مفسران نقل کرده اند که چون آیه 7 سوره بینه «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه» نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «مقصود از این آیه، تو و شیعیانت می‌باشید که روز قیامت خشنود و پسندیده هستید». (3)

ص: 56

1- امام شناسی، حسینی تهرانی، ج 6، ص 32 و 33

2- شعر/224

3- امام شناسی، ج 3، ص 57 تا 75، درس 34 و 35

### 3. اگر امامت منصبی الهی است، چرا نام علی (علیه السلام) و سایر امامان در قرآن نیامده است؟

در قرآن کلیات و اصول عام عقاید و احکام و اخلاقیات و تاریخ بیان شده است و بیان مصادیق و جزئیات بر عهده پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) گذاشته شده است. این قرآن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را مأمور تبیین قرآن نموده و همگان را امر به اطاعت از آن حضرت کرده است، می فرماید: «و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر، 7) و می فرماید: «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» (نجم، 3) و می فرماید: «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس» (نحل، 44) و دهها آیه دیگر همچون (مائده، 3، 55، 67 و نساء 59).

بنابراین لازمه ایمان و عمل و تصدیق قرآن، ایمان و عمل و تصدیق سیره و سنت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است و بی شک این نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده که بارها، علی و فرزندان برگزیده او را به عنوان امام معرفی کرده از جمله در یوم الدار، در تبوک، در حدیث جابر، در حدیث ثقلین، در خطبه حجه الوداع و در غدیر خم. این وظیفه مسلمین است که از اوامر و نواهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اطاعت مطلق کنند و در همه امور دین و دنیای خود از آن حضرت پیروی کنند.

رجوع شود به سوره آل عمران، 2، 3، 132 و نساء 12، 14، 69، 80 و مائده 92 و انفال، 1، 20، 46 و توبه، 71 و نور، 51، 54، 56 و احزاب، 66، 71 و حجرات، 14 و فتح، 16، 17 و محمد، 32 و مجادله، 12 و ممتحنه، 12 و تغابن، 12 و جن، 23 و دهها آیه دیگر].

نکته دیگر در جواب سؤال فوق این است که از ابوبصیر نقل شده که گفت: درباره آیه اولوالامر از امام صادق (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال کردم، فرمود: در شأن علی بن ابی طالب و حسن و حسین نازل شده است. عرض کردم: مردم میگویند چرا قرآن کریم، علی و اهل بیتش را به نام معرفی نکرده است؟ فرمودند به ایشان بگوی: «آیه نماز که نازل شد اسمی از سه رکعت و چهار رکعت نبرد، و این رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که آن را برای مردم تفسیر کرد، هم چنین آیه زکات و حج و ... این آیه هم می بایست پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای مردم تفسیر کند» و او چنین فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و نیز فرمود: «شما را سفارش می کنم به ملازمت کتاب خدا و اهل بیت، همانا از خدای عزوجل درخواست کردم که میان قرآن و اهل بیت جدایی

نیندازد تا در حوض کوثر ایشان را بر من وارد سازد و خدای متعال درخواست مرا اجابت کرد» (1).

#### 4. چگونه ممکن است وقتی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زنده بودند جانشین داشته باشند؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صریح فرمودند: من به زودی از میان شما می روم و دو چیز گرانبه را در میان شما می گذارم. از این سخن آشکار می شود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آینده پس از خود برنامه ریزی کرده، درصدد معرفی جانشین پس از خود می باشد همچنین این سخنان بیانگر درایت، آینده نگری و تیزی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است که بعد از خود امت حیران و سرگردان نباشد و برای تعیین رهبری خود دچار اختلاف و گمراهی نگردد، از سوی دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور وحی را اجرا کرده و اگر به ابلاغ ولایت و امامت علی (علیه السلام) اقدام نمی کرد، رسالت خدایی خود را ابلاغ نکرده بود به علاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشت که گویا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از اظهار مخالفت آنها اضطراب و نگرانی داشته باشد لذا قرآن به آن حضرت دلداری و تأمین می دهد و به او می گوید: خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم نگاه می دارد. (2).

خلاصه این که دوراندیشی و آینده نگری و دلسوزی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به اسلام و قرآن و استمرار هدایت امت و اطاعت از فرمان خدا موجب این گردید که آن حضرت در ایام حیات نورانی خود تکلیف رهبری و سرپرستی امت را روشن کند.

#### 5. آیا طرح غدیر با دعوت به اخوت اسلامی و وحدت ایمانی منافات ندارد؟

خیر، زیرا حمایت از وحدت به معنی کتمان حقایق نیست بلکه به معنی وحدت در

مشرکات است، وحدت به معنی توحید صفوف مسلمین در برابر دشمن مشترک است و نیز به معنی پرهیز از دشنام و اهانت و تحقیر است، از سویی دیگر وحدت، سیره عملی

ص: 58

---

1- آموزش عقاید، استاد مصباح، ص 314

2- مائده/67

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دوره خلفای سه گانه بوده است. و همه اینها پیام غدیر است پس غدیر منادی وحدت حول محور سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و آیات قرآن است. بهترین امتها مسلمین هستند چون دعوت به خیر می کنند و بهترین دعوت به خیر دعوت به وحدت است. بی شک مهم ترین پیام قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دعوت به وحدت اسلامی است. (1)

بدون شک نیاز مسلمین به اتحاد و اتفاق از مبرم ترین نیازهاست و در اساسی جهان اسلام همین کینه های کهنه میان مردم مسلمان است. دشمن هم همواره از همین ها استفاده می کند. مفهوم اتحاد اسلامی که در صد ساله اخیر میان علما و فضلا مومن و روشنفکر اسلامی مطرح است این نیست که فرقه های اسلامی به خاطر اتحاد اسلامی از اصول اعتقادی یا غیر اعتقادی خود صرف نظر کنند و به اصطلاح مشترکات همه فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند. چه این کار نه منطقی است و نه عملی.

آنچه ما انتظار و آرزو داریم این است که محیط حسن تفاهم به وجود آید. آنچه بزرگان ما در پی آن هستند این است که زمینه برای پخش و انتشار معارف اهل بیت (علیه السلام) در میان برادران اهل سنت فراهم شود و معتقدند که این کار جز با ایجاد حسن تفاهم امکان پذیر نیست. (2)

آنچه که مانع وحدت است بیشتر سوء تفاهم هاست زیرا همه ما مسلمین یک معبود داریم، یک قبله داریم، ماه رمضان و روزه همه ما یکی است، یک کتاب آسمانی داریم، همه به نماز و زکات معتقد هستیم، و عمده این است که فرهنگ و تمدن همه مسلمین یکی است، باید از اهانت و شماتت همدیگر پرهیزیم و همه به فرهنگ و تمدن اسلامی و به قرآن و اسلام برگردیم. یکی از اهداف اسلام، یکی از اهداف عبادت بزرگی چون حج، وحدت اسلامی است. باید سعی کرد که سوء تفاهمات را از میان برد، و هیچ گروهی دیگری را تخطئه و تحقیر نکند، هر گروهی فقط مزایا و محاسن مذهب خود را معرفی و

ص: 59

---

1- آل عمران/ 103، 105 و انفال/ 46

2- امامت و رهبری، شهید مطهری، ص 16 و 17

تبلیغ کند و از هر گونه اهانت و تحقیر باید دوری کرد و بدون تحقیق و مطالعه هرگز قضاوت نکنیم و از هر گونه دروغ و جعل و شایعه شدیداً پرهیز کنیم.

همه مسلمین: 1. به خدا عقیده دارند. 2. به قرآن عقیده دارند. 3. به قیامت اعتقاد دارند. 4. به سیره و سنت و احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) باور دارند. 5. به مراسم حج و قداست کعبه و قبله مسلمین باور دارند. 6. همه مسلمین تاریخ مشترک و به هم آمیخته دارند. 7. همه مسلمین فرهنگ و روحیه معنوی مشترک دارند.

علی (علیه السلام) خود مظهر کامل وحدت اسلامی بودند و از تفرقه مسلمین رنج می بردند. (1)

## 6. اگر حدیث غدیر سند امامت و ولایت حضرت علی (علیه السلام) می باشد چرا آن حضرت و سایر اهل بیت...

\*6. اگر حدیث غدیر سند امامت و ولایت حضرت علی (علیه السلام) می باشد چرا آن حضرت و سایر اهل بیت (علیه السلام) در دفاع از خودشان به این حدیث استناد و استدلال نکرده اند؟

این ایراد ناشی از عدم آگاهی و احاطه به کتب حدیث و تاریخ و تفسیر است، زیرا حتی در کتب دانشمندان اهل سنت موارد زیادی نقل شده که علی (علیه السلام) و یا علاقه مندان به این مکتب به حدیث غدیر استدلال کرده اند از جمله:

1. طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب، از عامر بن واصله چنین نقل می کند: در روز شورا با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شورا چنین می گفت: دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم توانایی تغییر آن را نداشته باشند، شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد؟

شما را به خدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در حق او گفته باشد: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و انصر من نصره لیبغ الشاهد الغائب؟ همه گفتند: نه. [مناقب خوارزمی، ص 217] (2)

ص: 60

1- یادداشت های استاد مطهری (ره)، ج 6، ص 395 و 396. ج 7، صص 43 و 414

2- مناقب خوارزمی، ص 217

2. در ایام عثمان، علی (علیه السلام) در مسجد در حضور جمعیت حاضر، به جریان غدیر استدلال کرد، هم چنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافضل او را از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انکار می کردند، صریحا به روایت غدیر استدلال کرد و نیز در جنگ جمل حضرت علی (علیه السلام) در برابر طلحه با حدیث غدیر استدلال کرد. (1)

3. در روز جنگ صفین، علی (علیه السلام) در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجران و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند به حدیث غدیر استدلال کرد و دوازده نفر از اصحاب بدر گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیده اند.

4. علاوه بر علی (علیه السلام)، بانوی اسلام فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبدالعزیز و مأمون خلیفه عباسی به حدیث غدیر استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامه ای که به معاویه نوشت برای این که به او اثبات کند به خوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحا مسأله غدیر را یاد آوری کرد. (2)

## 7. بعضی می گویند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای جانشینی پس از خود هیچ فردی را معرفی و معین نکردند...

\*7. بعضی می گویند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای جانشینی پس از خود هیچ فردی را معرفی و معین نکردند لذا انتخاب خلیفه بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به عهده امت می باشد. به این ادعا چگونه باید پاسخ داد؟

این امری محال است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای پس از خود خلیفه و جانشینی معرفی نکرده باشد زیرا روش و سنت و سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود که هر گاه و به هر دلیلی که مدینه را ترک می نمود فردی را به عنوان جانشین تعیین می کرد که در غیاب آن حضرت عهده دار سرپرستی امور مردم و شهر مدینه باشد. 1. از جمله آن حضرت هرگاه برای انجام غزوات

ص: 61

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 371

2- مناقب خوارزمی، ص 124، الغدیر، علامه امینی، ج 1، ص 159 تا 213 شامل شرح استدلال به حدیث غدیر از قول 22 تن از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف می باشد. تفسیر نمونه، ج 5، ص 19 تا 21



مدینه را ترک می کرد هر چند برای مدت کوتاهی، حتما کسی را به عنوان جانشین خود برای شهر مدینه معرفی و معین می فرمود، که برای نمونه به موارد زیر می توان اشاره کرد:

الف) در غزوه أحد، ابن ام مکتوم به عنوان جانشین.

ب) در غزوه ذات الرقاع، ابوذر غفاری به عنوان جانشین.

ج) در غزوه بنی نضیر، ابن ام مکتوم به عنوان جانشین.

د) در غزوه دومه الجندل، سباع بن عرفطه غفاری یا ابن ام مکتوم به عنوان جانشین ها در غزوه خندق، بن ام مکتوم به عنوان جانشین.

و) در غزوه بنی قریظه، ابن ام مکتوم به عنوان جانشین.

ز) در غزوه بنی لحيان، ابن ام مکتوم به عنوان جانشین

ح) در غزوه حدیبیه، ابن ام مکتوم به عنوان جانشین.

ط) در غزوه خیبر، سباع بن عرفطه غفاری به عنوان جانشین.

ی) در فتح مکه، ابولبابه بن عبدالمنذر به عنوان جانشین.

ک) در غزوه حنین، عتاب ابن أسید بن ابی العیص به عنوان جانشین

ل) در غزوه تبوک، حضرت علی (علیه السلام) به عنوان جانشین.

آن گاه منافقان شایعه کردند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را برای جهاد (در غزوه تبوک) دعوت کرد و او به واسطه شدت گرما و دوری راه از شرکت در این نبرد مقدس سرباز زد،

علی (علیه السلام) برای ابطال تهمت آنان، نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رفت و ماجرا را باز گفت. در اینجا بود که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بیان تاریخی خود را که از دلایل واضح امامت و جانشینی او بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است ایراد فرمود و گفت: اما ترضی، یا علی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؟ یعنی: (ای علی، مگر خشنود نیستی که نسبت به من همان مقام و منزلت را داشته باشی که هارون نسبت به موسی داشت، جز آن که بعد از من پیامبری نیست).

و علی (علیه السلام) به مدینه بازگشت. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای حفظ شئون و اوضاع مدینه کسی را جز

علی (علیه السلام) شایسته ندید و فرمود: تو نماینده من در میان اهل بیت و خویشانمنی. و به این ترتیب نقشه منافقان را نقش بر آب کرد. [\(1\)](#)

با توجه به موارد فوق، آیا هیچ انسان با انصاف و عاقل و دانشمندی می پذیرد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با این همه عقل و درایت و آینده نگری و تیزبینی و دلسوزی نسبت به اسلام و مسلمین برای پس از خود طرحی و فکری در سر نداشته و امت را بدون رهبری و امامت و ولایت رها کرده باشد؟!

2. عقل سلیم حکم می کند که هیچ مسئولی ترک مسئولیت نکند مگر آن که مسئولیت خود را به دیگری بسپارد. پس محال است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) امت خود را بدون سرپرست رها کرده باشد.

3. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که خود عقل کل بوده اند بی شک به این امر مهم عقلانی که نمی توان امت را بدون رهبر و سرپرست گذاشت توجه داشته اند و محال است که جامعه نوپای اسلامی را در آن دورانی که همه دشمنها دست به دست هم، حیات تازه شکفته دین را تهدید می کرد بدون مسئول رها کند.

4. این فرض که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کسی را به عنوان جانشین پس از خود تعیین نکرده است به این معنی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خلاف سنت همیشگی خود و برخلاف عقل، جامعه اسلامی را به هرج و مرج و اختلاف سوق داده است و این محال است، زیرا یکی از اساسی ترین پیام های بعثت و رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ایجاد وحدت و اتحاد و پرهیز از تفرقه و اختلاف بوده است.

5. قرآن مجید نیز دعوت به اتحاد و پرهیز از اختلاف و تفرقه نموده، آن هم حول محور پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و فرامین آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم). پس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که بنا به فرمایش قرآن خود محور اتحاد و وحدت مسلمین است، [\(2\)](#) چگونه می تواند با رها کردن امت به حال خودشان

ص: 63

---

1- ر.ک، تاریخ تحلیلی اسلام، محمود طباطبایی اردکانی، ذیل عناوین غزوات فوق.

2- نساء/ 59 و 65

موجب ایجاد تفرقه شود.

6. قرآن امامت را مجعول به جعل الهی دانسته است (1) و برای امام قایل به مقام عصمت و طهارت می باشد (2) و خداوند فعل همه خیرات را به آنان وحی می فرماید. (3) بنابراین امام با این اوصاف تنها باید از ناحیه خداوند متعال انتخاب و برگزیده شده باشد در نتیجه این مسأله از امور بشری نیست و به طور اصولی وقتی در موردی نص وجود داشته باشد اجتهاد و رأی و نظر انسان ها باطل و نامشروع است.

7. قرآن کریم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را موظف به ابلاغ پیام الهی در معرفی امام و وصی و خلیفه پس از خود نموده آن را نشانه یأس کفار از اسلام و مسلمین و اکمال دین و اتمام نعمت هدایت دانسته است. (4)

8 چگونه است که اهل سقیفه به این مهم یعنی تعیین جانشین و خلیفه بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پی برده بودند اما پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، خود به این مطلب مهم پی نبرده بود؟

9. چگونه است که خلیفه اول به این مهم پی برده بود و برای پس از خود کسی را به عنوان جانشین انتخاب کرد ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خود به این مطلب مهم پی نبرده بود؟

10. چگونه است که خلیفه دوم به این مهم پی برده بود و برای تعیین جانشین پس از خود دستور به تشکیل شورای شش نفره داد ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خود به این مطلب مهم پی نبرده بود؟

آیا چنین ادعا و قضاوتی عاقلانه و از روی انصاف است؟

ص: 64

1- بقره/124

2- احزاب/33، و نساء/114 و یوسف/24

3- انبیاء/73

4- آیه تبلیغ، مائده/3

## 8. اگر گفته شود کلمه «مولی» در حدیث غدیر به معنی دوست و یار و یاور می باشد نه به معنای رهبر و سرپرست، در پاسخ چه باید گفت؟

الف) بی شک تذکر و یادآوری دوستی علی (علیه السلام) نیاز به این همه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت انبوه و گرفتن اعترافات پی در پی از آن جمعیت ندارد. دوستی مسلمانان با یکدیگر از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

ب) محبت و دوستی علی (علیه السلام) مطلبی نبود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از ابلاغ و ابراز آن وحشت داشته باشد تا نیازمند به این باشد که خداوند به او دلداری و تأمین دهد.

ج) محبت و دوستی علی (علیه السلام) مسأله ای نبود که خداوند با این لحن که «اگر آن را ابلاغ نکنی، رسالت را تبلیغ نکرده ای» با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن بگوید.

د) اگر منظور از حادثه غدیر صرفاً بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قبلاً از مردم چنین اقرار می گیرد: (الست اولی بکم من انفسکم): «آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟ آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟»

ها بیان یک دوستی ساده جای چنین تبریک و تهنیت را نداشته که همه مردم حاضر در غدیر و حتی شخص عمر، براساس فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با علی (علیه السلام) بیعت کرده و به او چنین خطاب کنند: (اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه): «ای علی تو مولای من و مولای هر زن و مرد مسلمان شدی» لازم به ذکر است که این جمله قسمتی از حدیثی است که به حدیث تهنیت معروف شده است. آیا دوستی مسلمانان با یکدیگر در آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مطرح شده است؟ آیا اعلان یک دوستی ساده نیازمند به تبریک و تهنیت و بیعت است؟

و) علاوه بر موارد فوق، به راستی چه رابطه ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با مسأله دوستی و محبت علی (علیه السلام) می تواند وجود داشته باشد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را در ردیف قرآن قرار دهد؟

همه موارد فوق گواهی میدهد که در غدیر مسأله رهبری و امامت امت مطرح بوده است.

زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نخستین رهبر مسلمانان و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دومین رهبر بوده اند. بنابر این مسأله غدیر مافوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است. (1)

## 9. اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای خلافت و رهبری امت شخص خاصی را معرفی کرده بود، چرا ...

\*9. اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای خلافت و رهبری امت شخص خاصی را معرفی کرده بود، چرا اصحاب او مخالفت کردند؟ آیا این سخن پذیرفتنی است که صحابه با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مخالفت کنند؟

نمونه های روشنی در تاریخ از مخالفت آشکار با انبیاء وجود دارد از جمله:

الف) امت موسی (علیه السلام) جناب هارون (علیه السلام) را مظلومانه طرد کردند و از اطاعت او که خلیفه پیامبرش بود، سرباز زدند. و از سامری پیروی کردند.

ب) امت عیسی (علیه السلام) از آن حضرت چه اختلاف هایی که پیدا نکردند و چه پیرایه هایی که بر مسیح (علیه السلام) و مادرش بستند و سرانجام به تثلیث گراییدند و از توحید منحرف شدند.

ج) قوم عرب براساس گرایشات و تفاخرات قومی و قبیله ای در پی احیای تفاخرات موهوم خود برآمدند و نبوت و امامت را هم چون ریاست دنیوی تلقی کردند و در پی تصاحب آن ریاست برای قوم و قبیله خود برآمدند. لذا به طور آشکار از اطاعت قرآن و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مبنی بر پیروی از علی (علیه السلام) و اهل بیت معصوم نبی (علیه السلام) بیرون آمدند.

د) بدیهی است هر انسانی در اطاعت و عصیان امر الهی و امر نبوی و سایر اوامر و نواهی، آزاد است و از سوی دیگر ایمان دارای مراتب است و ایمان همه اهل ایمان هم چون ایمان سلمان و ابوذر و مقداد و عمار نیست. ضمناً تلاش های ابوسفیان و معاویه و حزب اموی را نباید فراموش کنیم که به عنوان خلافت اسلامی و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سرانجام سلطنت قیصر و کسرا را برپا نمودند و یزید بن معاویه را بر آن مسند نشانند.

ص: 66

ه) عمل صحابه به تنهایی از آن جهت که صحابی هستند حجیت شرعی ندارد، زیرا صحابه معصوم و مصون از خطا و گناه و اشتباه نیستند، بلکه بعضی از آنان جنگ جمل و صفین و نهروان را برافروختند و در برابر وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سر به شورش و طغیان برداشتند. همچنان که قبل از آن در زمان حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از لشکر اسامه تخلف کردند و در ماجرای درخواست قلم و دوات از سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) غوغا برپا کردند.

بنابراین نپذیرفتن فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از سوی بعضی از صحابه منحصر به داستان غدیر و حجه الوداع نیست بلکه بارها تکرار شده است و برخی با بهانه جویی های خاص از فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تخلف نمودند. (1)

## 10. امامت و ولایت از نظر شیعه یعنی چه و دارای چه ویژگی هایی است؟

امامت و ولایت یعنی ریاست کلیه و امامت الهیه و صاحب اختیاری امت اسلام همانند پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) در همه امور دین و دنیا به نیابت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم).

امامت از نظر شیعه دارای ویژگی هایی است که از جمله مهم ترین آنها عبارتند از:

الف) امامت مقامی دینی است (یعنی دارای شئونی چون مرجعیت دینی وزعامت و قضاوت است، امام ولایت معنوی و باطنی و هدایت باطنی و ولایت تکوینی دارد). (2)

امام واسطه فیض الهی به موجودات و مایه اتمام حجت است.

ب) امامت تابع تشریح است.

ج) امامت تابع نصب الهی است. (3)

د) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم نقش استقلالی در تعیین امام نداشتند بلکه به امر الهی آن را انجام دادند و به مردم ابلاغ نمودند. (4)

ص: 67

---

1- همان، ج 22، ص 120 تا 123 و ص 147 تا 150

2- انبیاء/73

3- بقره/124 و نساء/114 و یوسف/24

4- مائده/67

ه) امامت اصلی اعتقادی است.

و) از لوازم و حکمت های ختم نبوت است.

ز) دارای صفاتی چون علم لدنی و عصمت است. منصوب به نصب الهی و منصوص به نص قطعی است.

ح) منابع علم امام از نظر شیعه عبارتند از: 1. آگاهی کامل از قرآن مجید. 2. وراثت از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم). 3. ارتباط با فرشتگان که آن را مقام تحدیث گویند و به همین دلیل امام را محدث گویند. 4. برخوردار بودن از روح پاک و القای روح القدس. 5. روح و جان امام کانون دریافت انوار الهی است.

ط) ولایت تکوینی امامان همانند پیامبران است که شامل این موارد می شود: 1. ولایت در امر خلقت و آفرینش جهان. 2. ولایت تکوینی به معنی واسطه فیض بودن. 3. ولایت تکوینی به اذن خداوند در موارد خاص و در مقیاس معین. 4. ولایت تکوینی به معنی دعا کردن برای تحقق امور. (1)

### 11. در قرآن کریم در مورد حادثه غدیر چند آیه وجود دارد و مفهوم آنها چیست؟

الف) آیه 3 سوره مائده: «الْيَوْمَ يَنْسَأ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»: «امروز کافران از زوال آیین شما مأیوس شدند. بنابر این از آنها نترسید و از من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم». روزی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر مومنان علی (علیه السلام) را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد، آن روز بود که کفار در میان امواج یأس فرو رفتند زیرا انتظار داشتند که آیین اسلام قائم به شخص باشد و با از میان رفتن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اوضاع به حال سابق برگردد و اسلام تدریجاً برچیده شود. در این روز بود که آیین اسلام به تکامل نهایی خود رسید. آن روز بود

.. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به کتاب پیامبر قرآن، ج 9، زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی

ص: 68

1- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به کتاب پیامبر قرآن، ج 9، زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی

که نعمت خدا با تعیین رهبری لایق همچون علی (علیه السلام) برای آینده مردم تکامل یافت. روز غدیر اسلام با تکمیل برنامه هایش به عنوان آیین نهایی از طرف خداوند پذیرفته شد. (1)

ب) آیه 67 سوره مائده: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَمَرًا مِنَ النَّاسِ إِنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَ الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»: «ای پیامبر آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً به مردم برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم نگاه می‌داد، و خداوند جمعیت کافران لجوج را هدایت نمی‌کند». این آیه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را مأمور نمود که ولایت و امامت علی (علیه السلام) را به فرمان خدا به عموم مسلمین ابلاغ کند. این آیه در غدیر خم بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و آن حضرت نیز در اجرای مفاد این آیه دستور توقف کاروان حجاج را صادر فرمود و سرانجام خطبه معروف غدیر را به سمع بیش از 120 هزار نفر رساند و در همین مراسم بود که علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین پس از خود معرفی نمود.

ج) آیه 79 سوره بقره: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»: «وای بر کسانی که کتاب را با دست‌های خود می‌نویسند و آن را برای آن که به بهای اندک بفروشند به خدا نسبت می‌دهند. پس وای بر آنان از آنچه نوشته‌اند و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند».

پس از غدیر و بیعت عمومی مسلمانان با علی (علیه السلام) گروهی به فکر تهیه طوماری افتادند تا مخالفت خود را با ولایت علی (علیه السلام) اعلام دارند و بگویند که مخالفت ما سازمان یافته و مستحکم است.

با بررسی امضاء تأیید کنندگان این طومار، عمق کینه توزی قریش و مخالفان علی (علیه السلام) به اثبات می‌رسد که نام ابوسفیان و فرزند ابی جهل صفوان بن امیه در رأس همه امضاها به چشم می‌خورد. چون عهدنامه به اتمام رسید آن را به ابوعبیده جراح سپردند و او نامه را به

ص: 69



سفارش آنان در محلی از کعبه دفن کرد. این نامه اولین پیمان نامه سیاسی، نظامی بود که در پنهان شکل گرفت و سرانجام نیز با کودتای سقیفه به پیروزی رسید. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که از این راز پنهان آگاه بود خطاب به ابو عبیده فرمود: آفرین و صد آفرین بر مانند تو که امین این امت شده ای. سپس آیه 79 سوره بقره را قرائت فرمود. (1) آیه 1 و 2 سوره معارج: «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»: «تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد. این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند».

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، علی (علیه السلام) را در روز غدیر خم به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت: «من کنت مولاه فعلی مولاه، هر کس من مولا و ولی او هستم، علی مولا و ولی او است».

چیزی نگذشت که این مسأله در بلاد و شهرها منتشر شد، نعمان بن حارث فهری خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و عرض کرد تو به ما دستور دادی شهادت دهیم به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی، ما هم شهادت دادیم. سپس دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی ما همه اینها را نیز پذیرفتیم. اما با اینها راضی نشدی تا این که این جوان (اشاره به علی (علیه السلام) است) را به جانشینی خود منصوب کردی. گفتم: من کنت مولاه فعلی مولاه، آیا این سخنی است از ناحیه خودت یا از سوی خدا؟! پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست این از ناحیه خداست. نعمان روی برگرداند در حالی که می گفت: خداوند اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما بیاران.

این جا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت. همین جا بود که آیه 1 و 2 سوره معارج نازل گشت.

ص: 70

## 12. آیا راویان و محدثین اهل سنت هم حدیث غدیر را نقل و روایت کرده اند؟

در بعضی از صحاح سته اهل سنت مانند: سنن ابن ماجه جلد اول صفحه 55 و 58 و کتاب مسند احمد بن حنبل جلد اول صفحات 84 و 88 و 118 و 119 و 152 و 331 و 281 و 370 حدیث غدیر نقل و روایت شده است و علاوه بر آن دیگر دانشمندان اهل سنت مانند: حاکم، ذهبی و ابن حجر به صحیح بودن بسیاری از طرق حدیث غدیر اعتراف کرده اند. همچنین حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب (ما نزل من القرآن فی علی) و ابوالحسن واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول) و ابوسعید سجستانی در کتاب (الولایه) و فخر رازی در جلد سوم کتاب تفسیر کبیر) و ابواسحاق حموی در کتاب (فرائد السمطین) و ابن صباغ مالکی در کتاب (فصول المهمه) و جلال الدین سیوطی در جلد دوم کتاب (در المنثور) و قاضی شوکانی در کتاب (فتح القدر) جلد سوم و شهاب الدین آلوسی شافعی در جلد ششم کتاب (تفسیر روح المعانی) و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب (ینایع الموده) و بدر الدین حنفی در جلد هشتم کتاب (عمده القاری فی شرح صحیح البخاری) و شیخ محمد عبده در جلد ششم کتاب تفسیر المنار) و ابن مردویه و بسیاری دیگر از محدثین و مفسرین اهل سنت در آثار خود به طور مستند به صحت حدیث غدیر تصریح کرده اند. (1)

برخی از متکلمین اهل سنت نیز به بیان حدیث غدیر پرداخته اند از جمله: قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب تمهید القواعد، قاضی عبدالرحمن ایچی در کتاب مواقف، سید شریف جرجانی در کتاب شرح مواقف، قاضی بیضاوی در کتاب طوابع الانوار، شمس الدین اصفهانی در مطالع الانظار، تفتازانی در شرح مقاصد، قوشجی در شرح تجرید.

عباراتی را که همه این متکلمان آورده اند این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در غدیر مردم را مخاطب نمود و فرمود: «معاشر المسلمین الست اولی بکم من أنفسکم؟ قالوا: اللهم بلی!»

ص: 71

قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله». (1)

### 13. کیفیت صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چگونه است؟

واژه «اهل بیت» دوبار در قرآن کریم استعمال شده است. یکی درباره حضرت ابراهیم (علیه السلام) هنگامی که فرشتگان به همسرش گفتند: «رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» (2) و دیگری درباره اهل بیت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم): «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (3) و این همان آیه معروف به آیه تطهیر است و مراد از آن، پنج تن آل عباست. مسلمانان، در طول تاریخ، به تبعیت از قرآن کریم اهل بیت را در مورد خاندان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) به کار گرفته اند و به طوری این اصطلاح اختصاصی شد که استفاده از آن برای معنای دیگری احتیاج به قرینه دارد. در تفسیر المیزان آمده است:

روایات در این باره از هفتاد عنوان متجاوز است و آنچه اهل سنت نقل کرده اند، از روایات شیعه است. اهل سنت آن را از چهل طریق، به روایت ام سلمه، عایشه، ابی سعید خدیوی، سعد، وائله بن استمع، ابی حمرا ابن ثویان غلام حضرت رسول، عبدالله بن جعفر بن علی بن ابی طالب و حسن بن علی (علیه السلام) نقل کرده اند. شیعه نیز آن را بیشتر از سی حدیث از حضرت علی (علیه السلام)، امام سجاد (علیه السلام) و امام محمد تقی (علیه السلام)، امام جعفر صادق (علیه السلام)، ام سلمه، ابوذر، ابی لیلیا، ابی الأسود، عمرو بن میمون اودی، و سعد بن ابی وقاص نقل کرده اند. (4)

آیه 33 سوره احزاب به اتفاق مفسران و اندیشمندان اسلام در شأن و مقام والای اهل بیت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردیده است. برادران اهل سنت نیز روایات فراوانی در شأن نزول این آیه ذکر کرده اند، از جمله: حاکم نیشابوری در مستدرک می نویسد: «...»

ص: 72

1- امام شناسی، حسینی تهرانی، ج 7، ص 166 تا 170

2- هود/ 37

3- احزاب/ 33

4- به نقل از فرقه وهابیت و پاسخ به شبهات، قزوینی، رکی ترجمه المیزان، ج 16، ص 365

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگامی که رحمت الهی را در حال نزول دیدند فرمودند: به سوی من بخوانید، گفتند: چه کسی را، فرمود: بیتم را، علی (علیه السلام) را و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) را آنگاه که آمدند آن حضرت (علیه السلام) عبای خویش را روی آنان افکند، پس دستانش را بالا برده و عرض کرد: اینان اهل بیت من هستند، سپس بر محمد و آل محمد صلوات فرستاد. در این هنگام خدای حکیم این آیه را نازل فرمود. (1) و از ام سلمه نقل شده که: «آیه تطهیر در خانه من و در حالی که پنج تن آل عبا در آن بودند، نازل گردید. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را با عبایی که بر روی آنان افکند، پوشانید. سپس عرضه داشت اینان اهل بیت من هستند. پروردگارا! پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و مطهر گردان. (2)

و مسلم در کتاب صحیح از یزید بن حنان عن یزید بن ارقم نقل کرده: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: میان شما دو گوهر گرانبها به جا می گذارم، کتاب خدا که ریسمان الهی است و هر کس از آن پیروی کند هدایت می یابد و کسی که آن را رها کند به گمراهی خواهد رفت و اهل بیتم. عرضه داشتیم آیا همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از اهل بیت هستند؟ فرمودند: خیر، به خدا سوگند زن روزگاری را با مرد است و سپس مرد او را طلاق داده و زن به قوم خود باز می گردد، اهل بیت من کسانی هستند که صدقه را بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خود حرام کرده اند. (3)

بنابراین ایشان صلوات بر محمد و آل محمد را از خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل و قبول دارند.

مرحوم علاوه امینی از امام شافعی شعری می گوید که این گونه سروده شده است: «یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر امنکم من لم یصل علیکم لا صلاه له».

یعنی: ای اهل بیت پیامبر خدا، دوستی و حب شما را در قرآن که بر پیامبرش نازل کرد،

ص: 73

---

1- رک مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج 3، ص 147 و 148

2- سنن بیهقی، ج 2، ص 150

3- به نقل از فرقه وهابیت و پاسخ به شبهات، قزوینی. رک صحیح مسلم، ج 7، ص 123

## 14. آیا خداوند جسم است؟

در همه ادیان الهی - خصوصاً اسلام - توحید مهم ترین اصل است. خداوند متعال پیامبران را برانگیخت و سرلوحه دعوت آنان را تبلیغ یکتا پرستی و تبیین توحید قرار داد. این اصل، در قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به روشنی تبیین شده است و هر مسلمانی باید توحید را از این منابع زلال بگیرد. تأمل در عقاید و اندیشه های وهابیان نشان می دهد که آنان در این اصل اساسی به کلی از قرآن و سنت دور افتاده اند و خدا را با او صافی که محکومات قرآن و سنت معرفی می کند قبول ندارند.

به اعتقاد آنان، خداوند در بالای و یا در آسمان، محدود و محاط بوده و محتاج به مکان است. ابن تیمیه رهبر وهابیه، در کتابهایش به این اعتقادات اعتراف نموده و به آیه متشابه قرآن و احادیثی مجعول متوسل گشته و از محکومات قرآن و احادیث قطعی چشم پوشی کرده است.

او در اثبات عقایدش به این حدیث متوسل شده است که می گوید: خدا هر شب و یا آخر هر شب از عرش به زمین فرود می آید و صبح آن شب به عرش برمی گردد. در حالی که شب در زمین دائمی است یعنی هر لحظه، مکانی در حال شب شدن و مکانی در حال صبح شدن است و همیشه نصف کره زمین شب است و قسمتی از زمین ثلث آخر شب است. اگر خدا محدود و محاط در عرش باشد و برای یک بار هم به زمین فرود بیاید دیگر برای همیشه در زمین باقی می ماند، چون شب و ثلث آخر شب در کره زمین تا قیامت برقرار است. و لحظه ای نیست که شب یا ثلث آخر شب در کره زمین تمام شود و نباشد در نتیجه این حدیث، خودش را تکذیب می کند، زیرا ممکن نیست خداوند هر شب به زمین بیاید و صبح آن شب در عرش برگردد و اگر مقصود این است که خداوند یک بار به زمین می آید

ص: 74

و دیگر به عرش بر نمی گردد و یا این که لااقل تا قیامت بر نمی گردد، باز هم عرش از وجود خدا خالی می گردد.

در حالی که به اعتقاد وهابی ها خدا در عرش است. به هر حال ابن تیمیه و پیروانش در کتاب خود به این عقیده که از آن یهودیان در خداشناسی است، اعتراف و افتخار می کنند و این شاید عجیب نباشد، چون آنها یهودیان را موحد و قربانی آنها را حلال می دانند.

آنان به قدری به انحراف عقیده دچار گشته اند که حتی برای اثبات اعتقاداتشان به اعتقادات فرعون تمسک می جویند. (به این صورت که می گویند: از آنجا که فرعون معتقد بود که خدای موسی در آسمان است و لذا به وزیرش هامان دستور داد چیزی برای او بسازد تا به آسمان برود و خدای موسی را در آنجا ببیند) پس خدا در عرش است اگر کسی بگوید خدا هم چون انسان است، یعنی محدود و محتاج به مکان است. به شهادت آیات محکمات قرآن، کافر است.

جریری در کتاب خود به نام الفقه علی المذاهب الأربعة اعتقاد به جسمیت خداوند و آنچه را ملتزم اعتقاد به تجسم باشد موجب کفر و معتقد به آن را کافر و مشرک می داند. البته عجیب این است که ابن تیمیه خودش می گوید: اعتقاد به این که خداوند جسم دارد موجب ارتداد نمی شود، زیرا قرآن و سنت و ائمه خدا هم نگفته اند که خداوند جسم نیست. سرانجام همین نظرات مشرکانه وی درباره خدا و افکارش نسبت به مقام رسول خدا باعث شد که به حکم قضات حنفی، مالکی و شافعی دستگیر گردید و در زندان محبوس شد تا مرد

### **15. آیا بنای قبور انبیاء و اولیاء شرک است؟**

وهابی ها بر این باورند که بنای قبور انبیاء و اولیاء شرک است در حالی که صحابه پیامبر اولین بانیان حرم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بودند. وقتی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت، صحابه طبق وصیت خود ایشان که فرموده بود: هر پیغمبری در همان جایی که می میرد دفن می شود، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را در زیر سقف همان اتاق دفن کردند و به قبرستان بقیع، که قبرستان عمومی مسلمانان بود نبردند. صحابه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به روایت قاسم بن محمد بن

ابی بکر و روایات دیگر به احترام قبر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) میان اتاق، دیواری ساختند تا نصف آن اتاق که قبر پیغمبر خدا در آن است به چهاردیواری محفوظ گردد و حرمی مستقل برای مزار رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) شود و لذا می توان گفت: صحابه رسول خدا اولین کسانی بودند که اقدام به بنا برای حریم قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کرده و سپس بنی امیه و بنی عباس و ... پس می توان گفت بانی ساختمان حریم قبر رسول خدا در مرحله اول، خود آن حضرت بود که چنین وصیتی کرد که در اتاق خودش دفن شود و بعد صحابه بودند که به بناء آن افزودند. قاسم پسر محمد بن ابی بکر، یعنی برادر زاده عایشه روایت می کند که من بر عایشه وارد شدم، گفتم از شما میخواهم پوششی را که بر روی قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و شیخین (خلیفه اول و دوم) است، برداری تا قبرها را ببینیم. عایشه آن پوشش را برداشت و من سه قبر دیدم که در کنار هم قرار دارند.

نه از زمین بسیار بلند که مشرف باشند و نه با زمین یکنواخت هستند که زیر پا روند، و همچنین مشاهده کردم که قبرها با سنگ و گل قرمز زینت شده بودند، البته این که قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مشرف نبود به جهت دستوری است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی بن ابیطالب دادند و از مشرف بودن قبرنهی فرموده بودند. منظور از مشرف بودن قبر که مورد نهی واقع شده این است که قبر را همچون ستونی بالا نبرند که مشرف گردد، اما این که قبر مقدار کمی از زمین بلند تر باشد تا پایمال نگردد و نیز از این که قبر در اتاق باشد نهی نشده است. قرآن در مورد سرانجام اصحاب کهف چنین می فرماید: «وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنْهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا» (و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده (رستاخیز) خداوند حق است و در پایان جهان و قیامت شکی نیست، در آن هنگام که میان خود در این باره نزاع می کردند: گروهی می گفتند بنایی بر آن بسازید تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آن سخن نگوید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است (ولی آنها که بر رازشان آگاهی یافتند و آن را

دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند ما مسجدی در کنار (مدفن آنها می سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود). (1) ظاهر تعبیر قرآن این است که اصحاب کهف سرانجام بدرود حیات گفتند و به خاک سپرده شدند، و کلمه «علیهم» شاهد این مدعا است، سپس علاقه مندان به آنها تصمیم گرفتند معبدی در کنار آرامگاه آنان بسازند، قرآن این موضوع را در آیه فوق با لحن موافقی آورده است و این نشان می دهد که ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین نه تنها حرام نیست - آن چنان که وهابی ها می پندارند بلکه کار خوب و شایسته ای است.

اصولا بناهای یادبود که خاطره افراد برجسته و با شخصیت را زنده می دارد همیشه در میان مردم جهان بوده و هست، و یک نوع قدردانی از گذشتگان، و تشویق برای آیندگان در آن کار نهفته است، اسلام نه تنها از این کار نهی نکرده است بلکه آن را مجاز شمرده.

وجود این گونه بناها یک سند تاریخی بر وجود این شخصیت ها و برنامه و تاریخشان است، به همین دلیل پیامبران و شخصیت هایی که قبر آنها متروک مانده تاریخ آنها نیز مورد تردید و استفهام قرار گرفته است. این نیز واضح است که این گونه بناها کمترین منافاتی با مسئله توحید و اختصاص پرستش به «الله» ندارد، زیرا «احترام»، مطلبی است، و «عبادت» و پرستش مطلبی دیگرم. (2)

## 16. آیا توسل به انبیاء و اولیاء شرک است؟

یکی دیگر از عقاید مسلم اسلامی، که وهابیان آن را انکار می کنند، توسل است. مطابق عقیده اینفرقه، توسل فرزندان یعقوب به آن حضرت برای استغفار در نزد خدا، توسل مسیحیان به حضرت عیسی برای شفای امراضشان، توسل بنی اسرائیل به موسی برای زنده شدن مقتول و معرفی قاتل و توسل هر شخصی یا امتی به پیغمبران و اولیاء شرک است. پس طبق عقاید آنها مقام انبیاء و اولیاء خدا به خاطر تقریر و تأیید چنین توسلاتی مشرک و کافرند. در حالی که توسل به عزیزان درگاه خداوندی، از جمله مسائلی است که در میان

ص: 77

1- کهف/21

2- تفسیر نمونه، ج 12، ص 388



مسلمانان جهان رواج کامل دارد و از روزی که شریعت اسلام به وسیله پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم) ابلاغ شد، مشروعیت توسل از طریق احادیث اعلام گردید. تنها ابن تیمیه بود که در قرن هشتم این امر مسلم را مورد انکار قرار داد و چهار قرن و اندی پس از آن، این جریان به وسیله محمد بن عبد الوهاب شدت یافت و توسل به اولیاء الهی نامشروع و بدعت معرفی گردید و احیاناً «عبادت اولیاء» خوانده شد. لازم است یادآور شویم که توسل به اولیاء به یک صورت عبادت و «شُرک» محسوب شده و به صورت دیگر، مطلوب و مستحب است و بویی از عبادت ندارد، ابتدا باید بدانیم که توسل به اولیاء الهی به دو صورت انجام می گیرد:

1. توسل به ذات آنان؛ مثل اینکه بگوییم: «بار الها! توسل به تو می جوئیم، به وسیله پیامبر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) که حاجت مرا روا فرما».

2. توسل به مقام و قرب آنان در درگاه الهی و حقوق آنها؛ مثل اینکه بگوییم: «بار الها! مقام و احترام آنان را، که در نزد تو دارند، وسیله خود قرار می دهیم که حاجت مرا ادا فرمایی»

از دیدگاه وهابیت هر دو صورت ممنوع است در حالی که احادیث و سیره مسلمین بر خلاف نظریه وهابی ها است و توسل به اولیا به هر دو صورت تجویز می کنند. به طوری که در قرآن و روایات، موارد زیادی از توسلات انبیاء و اولیاء خدا آمده است که برخی از آنها را می آوریم:

توسل فرزندان یعقوب به آن حضرت:

فرزندان یعقوب به آن حضرت متوسل شدند تا در پیشگاه خدا برای آنها استغفار کند «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطا کار بوده ایم». (1) آنان در واقع آمرزش خود را از خدا می خواستند نه از حضرت یعقوب (علیه السلام) و فقط در این کار حضرت یعقوب (علیه السلام) را واسطه قرار داده بودند. زیرا

ص: 78

یعقوب (علیه السلام) پیش خدا آبرومند بود و خداوند دعای او را رد نمی کرد. در پی آن توسل، حضرت یعقوب (علیه السلام)

فرمود: از پروردگارم برای شما آموزش خواهم خواست. او آمرزنده و مهربان است. توسل به شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم):

گروهی از محدثان نقل کرده اند که عربی بادیه نشین بر پیامبر وارد شد و شروع به سخن گفتن کرد و گفت: به سوی تو آمده ایم، در حالی که نه شتری داریم ناله کند و نه کودکی که بخواند؛ آن گاه اشعاری این چنین سرود: ما به سوی تو آمده ایم، در حالی که از سینه اسبها خون می چکد، مادر کودک از طفل خود باز داشته شده است، چیزی نزد ما نیست که مردم بخورند مگر حنظل تلخی که در سال مجاعت و قحطی می خورند و غذاییدی از کرک و خون. ما چاره ای جز پناه به سوی تو نداریم، و پناه مردم جز به سوی پیامبران کجا می تواند باشد؟

از طرفی می توان برای اثبات توسل و عدم اشکال وارد بر آن از احادیثی که مورد اتفاق شیعه و سنی است مثال آورد. حدیث عثمان بن حنیف: مرد ناینبایی حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و گفت از خداوند بخواه به من عافیت بخشد. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر مایل هستی دعا کنم و اگر مایل هستی صبر کن که این بهتر است. مرد نایبنا گفت: دعا بفرمائید. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به او دستور داد وضو بگیرد و در وضوی خود دقت کند و دو رکعت نماز بگذارد و این چنین دعا کند: پروردگارا! من از تو درخواست می کنم و به وسیله پیامبر رحمت به تو متوجه می شوم. ای محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) من درباره حاجتم به وسیله تو، به خدا متوجه می شوم تا خدا حاجتم را بر آورده بفرماید. پروردگارا شفاعت او را درباره من بپذیر. در سند حدیث شکی نیست، زیرا این حدیث را سنایی، بیهقی، طیرانی و حاکم نقل کرده اند.

همچنین از این مدارک به دست آمده است: سنن ابن ماجه، مسند احمد بن حنبل، مستدرک حاکم، الجامع الصغیر سیوطی تلخیص مستدرک 51 جلد.

حدیث بخاری:

ص: 79

عمر بن الخطاب در مواقع قحطی به عباس بن عبدالمطلب متوسل می گردید و می گفت: پروردگارا ما در گذشته به پیامبرت متوسل می شدیم و رحمت خود را می فرستادی. اکنون به عموی پیامبرت متوسل می شویم، رحمت خود را بفرست، در این هنگام باران ریزش می کرد و همگی سیراب می شدند. (1)

## 17. آیا اموات با عالم دنیا رابطه دارند و دارای ادراک و شنوایی هستند؟

ابن تیمیه و پیروانش، همچون مادیون، مردن را معدوم شدن می دانند و به گفته قرآن و سنت به این که ارواح مردگان از زندگان شنواترند، و رسول خدا با ارواح مردگان حرف می زند، و شهداء سلام زائرین را می شنوند و جواب آنان را می دهند و ... اعتقادی ندارند.

الف) مسلمانان طبق احادیث صحیح نبوی در آخر نماز از راه دور و نزدیک خطاب به رسول الله سلام می کنند و در هر کجای جهان که باشند می گویند: السلام علیک ایها النبی ورحمه الله وبرکاته. در احادیث نبوی هست که سلام شما به من می رسد و من جواب شما را می دهم.

ب) در احادیث دیگری هم آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اهل قبور بقیع را همچون زندگان مورد خطاب قرار می داد و با آنان سخن می گفت که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

1. هوده بن خلیفه می گوید که عوف بن حسن گفت: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به اهل بقیع خطاب کرد و فرمود: السلام علیک یا اهل القبور من المومنین و المسلمین. اگر بدانید، که خداوند شما را از چیزی که بعد از شما وجود دارد، نجات داده است. سپس رو به اصحاب کردند و فرمودند: اینان «شهدا» از شما بهترند.

2. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: به میت خطاب کنید و تلقین نمایید که از تو سؤال کردند در قبر بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لِلْقُنُوتِ مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

ص: 80

---

1- به نقل از فرقه وهابی و پاسخ به شبهات، قزوینی. رک صحیح بخاری، ج 2، ص 32

3. و نیز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: میت می شناسد کسی که او را حمل می کند، کسی که او را غسل می دهد و کسی که او را در قبرش می گذارد.

4. در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شهدای احد را مخاطب قرار می داد و بر ارواح آنان سلام می کرد و می گفت: سلام علیکم بما صبرتم، فنعیم عقبی الدار... سلام بر شما به خاطر آن همیشه شکیبایی که ورزیدید، سرای آخرت، چه سرای نیکوی است. و قرآن نیز شهدا را زنده نامیده، در سوره بقره آیه 154 می خوانیم: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَلَکِنْ لَا تَشْعُرُونَ»..

5. در صحیح بخاری آمده است که پیغمبر خدا در پایان جنگ بدر کشته شدگان مشرکان را با این آیه صدا می زند: «و نادى اصحاب الجنه اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا...»

اصحاب گفتند: یا رسول الله مردگان را صدا می زنی؟ فرمودند: شما از آنها شنواتر نیستند ولی آنها نمی توانند جواب بدهند.

6. در سنن ضیائی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بر من، زیاد درود بفرستید که درود شما بر من عرضه خواهد شد، گفتند: یا رسول الله چگونه درود بر شما عرضه می شود در حالی که پس از مرگ پوسیده خواهید شد. آن حضرت فرمودند: پیغمبر خدا زنده است و از خدا روزی می گیرد، وقتی مردگان صدای زندگان را می شنوند و می توان آنها را مخاطب قرار داد، می توان به آنها گفت که برای ما دعا کنند و یا این که از رسول خدا و شهدا که شفاعت کنندگان روز قیامتند بخواهیم برای ما در درگاه خدا شفاعت کنند.

7. علی بن ابیطالب (علیه السلام) بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن حضرت متوسل شدند و خطاب به آن بزرگوار فرمودند: پدر و مادرم فدایت باد ما را در پیشگاه پروردگارت به یاد آورد و در خاطرت نگه دارد. یعنی برای ما در پیشگاه خداوند دعا کن.

دوره های تاریخی شیعه عبارتند از: بعثت، غدیر، عاشورا، غیبت و انتظار، اجتهاد و فقاہت .

دوره اول که رهبری مردم برای نجات و کمال آزادی، و قسط و عدالت با نبوت است.

دوره دوم که فصل پایان نبوت است و دوران خاتمیت و آغاز امامت. در این دوره رهبری مردم به دست نظام امامت می افتد و دوره سوم که ادامه دهنده امامت و رهبری، ائمه معصومین (علیه السلام) است.

دوره چهارم که از غیبت امام آغاز می شود، یعنی دوران «غیب کبری»، رهبری و هدایت خلق و بسط حکمت، و استقرار عدالت و قسط یعنی آنچه که رسالت نبوت و امامت بود به عهده اعلم است. که در این جا وارد دورهی پنجم یعنی اجتهاد و فقاہت می شویم. اعلم بودن نه به عنوان دانستن مجموعه ای از اطلاعات علمی که دیگران نمی دانند، بلکه به معنی آگاهی ای شبیه به آن آگاهی که پیامبران می بخشند.

غیبت: برخلاف آنچه که فهمانده اند و می فهمیم دوره غیبت، دوره نفی مسئولیت و انتظار منفی ظهور نیست، بلکه دوره سنگین تر شدن و مستقیم تر شدن مسئولیت انسان است. در این دوره، عالم، رسالت و مسئولیتی مشخص، سنگین و صریح در برابر خدا و مکتب و علمش، و در برابر امام و مردم، به عهده می گیرد و این عبارت است از «نیابت».

نیابت: نیابت، یعنی مسئولیتی که اعلم به عهده می گیرد تا ادامه دهنده راه امام و نهضت او باشد. در این لحظه تاریخی مسئولیت و وظیفه اعلم، رهبری خلق و حکومت بر مردم و آموزش دادن و آگاهی بخشیدن به توده مردم، و آشنا کردن دائم مردم است با مکتب و زمان و سرنوشت مسئولیت. در این دوره غیبت، تعطیل مسئولیت های اجتماعی نیست، بلکه برعکس آنچه می پزند و پخته اند، تمام مسئولیت نبوت و امامت به دوش اعلم و عالم قرار می گیرد.

اجتهاد: اجتهاد، تحقیق آزادانه محقق مسئول است؛ نه محققى که می خواهد حقایق را برای کتابها، آزمایشگاه و دانشگاهها و ... کشف کند. برای مردم و سرنوشت مردم و بهتر

فهمیدن عقاید و ارائه جدید راه حل ها و پاسخ به نیازهای زمان و طرح ضرورت های زندگی اجتماعی و روشنگری و هدایت جامعه اش بر اساس مکتب، اجتهاد، مسئولیت مشخص و زندگی و مسئولیت سنگین مذهب تشیعاست که بر دوش عالم محقق گذاشته می شود تا بر حسب پیشرفت علم و آگاهی مردم، تلقی و برداشت مذهب در ذهن و اندیشه و دریافت علمی زمان، تحول ببخشد و تحقق اسلام و مکتبش را بر حسب نیاز زمان و به میزانی که در هر زمان امکان کشف و فهم بهتر آن حقایق می رود، ممکن کند.

و از همه مهم تر این رسالت بزرگ عالم است که بر اساس احکام و اصول مکتب بزرگی که در اختیار دارد و بر حسب نیاز و حرکت ضرورت زمانی که در آن می زید مذهبش نیز باید زنده بماند.

باید به احکام و برداشت ها و فهم تازه متناسب با زمان و متناسب با نیاز زمان و ضرورت بشر و نسل این زمان دست بیازد و استنباط و استخراجشان کند، تا مذهب در چهارچوب شرایط کهنه و گذشته - که دیگر گذشته است - نماند و منجمد نشود، و از زمانش واپس نیفتد - و این بدان معنی نیست که فقیه به جای کشف حوادث جدید زمان و پاسخ یابی اسلام بنشیند، تا بانک و سرفقلمی و بیمه بیاید، و او حکم توجیهی شرعیش را بگوید، بلکه باید بر حسب تغییر و تحول نیازها و ضرورت ها، روح و بینش و برداشت عقاید و استنباط احکام و نقش فقه اسلامی به وسیله مجتهد مسئول یعنی محقق آزاد و مسئول تحول و تکامل بیابد. و این جاست که دیگر بار، اجتهاد نفس مسئولیت دانشمند را در هدایت فکری و علمی جامعه و در طول تحول زمان و تغییر ارزشها و نیازها با این خصوصیت و سنگینی و صراحت مطرح می کند.

یکی از پیش بینی های مترقی فقه شیعی این است که «حوادث مستحده» را که هر زمانی روی می دهد و طبیعتا در قوانین فقهی پیشین حکمش و راه حلش نیامده است، باید علمای محقق مجتهد رسیدگی کنند و براساس موازین علمی و اجتهادی و شناخت علمی و عملی که از اسلام دارند آن را طرح کنند و پاسخ آن را بیابند. این اصل نشان می دهد که چگونه

اسلام مسأله زمان و حرکت و عامل تغییر و تحول و نوآوری را در طی ادوار تاریخی پیش بینی کرده است و آگاهان و اسلام شناسان را در برابر آن مسئول دانسته است.

حوادث مستحده، به طور کلی همه رویدادهای فرهنگی، فکری، اجتماعی و... است مسایلی از قبیل استعمار کهنه و نو، دموکراسی، فاشیسم، کاپیتالیسم، صهیونیسم... مردم را آموزش فکری می دهد و مسائلی همچون، گسیختگی سنتی، گسستگی تاریخی، تمدن، تجدد، آزادی زنان، جنسیت، تبریئ یهود به وسیله پاپ از اتهام قتل مسیح پس از دو هزار سال! گرسنگی، استثمار طبقاتی جدید، دگرگونی روابط طبقاتی، انقلاب اقتصادی، ادبیات و هنر نو، ایدئولوژی های نیرومند و ایمان زای امروز... همه حوادث مستحده ای هستند که جامعه ی اسلامی، در ابعاد گوناگونش با آنها درگیر یا در تماس است و بر عالم آگاه و مسئول اسلامی است که برای مبارزه با آنها راه حل نشان دهد، نظر بدهد، مردم را آموزش فکری دهد و متعهد کند و رهبری اجتماعی مردم را بر عهده گیرد.

### 19. چرا علی (علیه السلام) از حکومت صرف نظر کرد؟

سؤال می شود که اگر حضرت علی (علیه السلام) از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به خلافت تعیین گردیده بود چرا موقع تسلط ابی بکر بر خلاف او سخن نگفت و اعتراضی نکرد؟

این سؤال از زمان حضرت علی (علیه السلام) تاکنون تکرار شده و از خود آن حضرت نیز سؤال می شد. لذا ما پاسخ این سؤال را از زبان امام علی (علیه السلام) و نویسندگان و آنچه از پیش آمدهای تاریخی به دست آورده ایم در 5 جواب خلاصه کرده ایم:

1. عدم نیرو: حضرت علی (علیه السلام) فرمود: کوتاهی من در امر خلافت به خاطر ترس از مرگ نبود؛ بلکه به خاطر فرموده رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که فرمود: «ملت درباره تو خیانت نموده و به بیعتی که من با آنان نموده ام وفا نمی کنند»، حضرت امیر (علیه السلام) می گوید: «سؤال کردم تکلیف من موقع خیانت ملت چیست؟» حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «اگر کسی هست تو را یاری کند با آنان مبارزه کن و حقت را بگیر و هر گاه یآوری نداری از آنان صرف نظر نموده و خون خود را حفظ نما تا مظلومانه رخت از جهان بریندی».

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «من از هفت نفر انبیاء گذشته سرمشق می گیرم:

اول: نوح، موقعی که عرضه داشت، «أَنْتِي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ»: خدایا مغلوب شده ام مرا یاری کن. (قمر، 11)

دوم: ابراهیم خلیل (هنگام بی اعتنایی بستگانش که گفت: «وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: من از شما و از خدایان شما کناره گیری می کنم. (مریم، 48)

سوم: لوط پسر خاله ابراهیم که به مخالفین خود گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»: «ای کاش من قدرت مبارزه با شما داشتم، یا می توانستم به پناهگاهی مطمئن پناه ببرم!» (هود، 80)

چهارم: یوسف هنگامی که گفت: «رَبِّ السَّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»: خدایا زندان را از آنچه زنان مرا بدان دعوت می کنند دوست تر دارم. (یوسف 33)

پنجم: موسی هنگامی که گفت: «فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ»: من چون از شما می ترسیدم فرار کرد. (شعرا، 21)

ششم: هارون موقعی که به موسی گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَوْا عَفْوَنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي»: بنی اسرائیل مرا ضعیف شمرده و نزدیک بود مرا بکشند. (اعراف، 150)

هفتم: محمد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگامی که از مشرکین فرار نموده و به غار و کوه پناه برد.

علی (علیه السلام) در خطبه شقشقیه» چنین فرمود: «... من فکر کردم که با دست کوتاه خود و نبود اور مبارزه کنم، یا آنکه با این مصیبت هولناک دست به گریبان باشم، و صبر کنم، پس از فکر کردن به این نتیجه رسیدم که صبر کردن عاقلانه تر است». (1)

از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال کردند، آن حضرت فرمود: حضرت امیر (علیه السلام) از عمل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که 14 سال و 7 ماه به مشرکین مکه مهلت داد، 13 سال در مکه و 19 ماه در مدینه، و با آنان جنگ نکرد سرمشق گرفت، و علت ترک مبارزه در این مدت، نبود یاور بود، و حضرت امیر (علیه السلام) نیز باور نداشت تا مبارزه کند. آیات صبر نیز وجود دارد که در

ص: 85



موقعی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یار و یاورى نداشت برای حضرت نازل می شد، مانند: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» (1) و یا آیه: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»، (2) و یا آیه: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَرْشِ»، (3) و یا «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ»، (4).

2. حفظ اسلام: مردم تازه مسلمان شده هنوز در عقاید خود متزلزل بودند خصوصاً در زمانی که انقلاب «اهل الرده» در جزیره العرب آشکار گردید؛ اگر حضرت امیر (علیه السلام) با وجود این مسلمانان متزلزل و دشمنان خارجی اسلام قیام می کرد و برای به دست آوردن خلافت با ابی بکر مبارزه می نمود، ارکان اسلام در اثر مشکلات داخلی در هم فرو می ریخت و حکومت اسلامی از دست می رفت و دیگر از عظمت اسلام خبری نبود و پرچم اسلام که در مصر و عراق و شام و ایران در مدت کوتاهی به اهتزاز در آمده بود، فرود می آمد.

3. علی (علیه السلام) ریاست طلب نبود: علی (علیه السلام) معتقد به حقانیت خلافت خود بود ولی حقی بود که مردم برای حفظ آن قیام کنند نه آنکه خود علی (علیه السلام) به پا خواسته و قبل از آنان مطالبه حق خود را کند. همان ور که خود آن حضرت می فرماید: «دنیایم هده ازهد عندی من عفته عنز»: این دنیای شما از نظر من از آب و صدای بینی بز، بی ارزش تر است. یکی از عرفا، زهد علی (علیه السلام) را چنین توصیف می کند: دنیا در مقابل او پست تر از خاکستری بود که در مقابل طوفان قرار گرفته باشد و مرگ در نظر وی آسان تر از خوردن آب در هنگام تشنگی شدید بود. در صورتی که دنیا برای علی (علیه السلام) چنین باشد حساب ریاست او روشن است.

4. دشمنان داخلی: امام (علیه السلام) در میان مسلمین دشمنان فراوانی داشت که در جنگ، پدران و برادران و اقوام آنان را کشته بود، هر گاه آن حضرت قیام می کرد که حق خود را بگیرد دروغ و نفاق را ترویج داده، می گفتند شکاف بین مسلمین انداخته و به نام دین علیه آن

ص: 86

1- نحل/129

2- مزمل/11

3- احقاف/35

4- قلم/4986

حضرت (علیه السلام) جنگ می کردند. خود آن حضرت (علیه السلام) در این باره می گوید: «اگر شخصی بهانه ای به دست دشمن داد و گوشت و پوست و استخوان و خون خود را نابود ساخت و می توانست از آن جلوگیری کند و نکرد گناهی بزرگی مرتکب شده است و روشن می شود شخص کم ظرفیتی است».

5. حسودان: همان طوری که امام (علیه السلام) دارای دشمن بود عده ای حسود نیز داشت؛ به خلیل بن احمد گفتند: چرا اطرافیان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با یکدیگر مانند فرزندان پدری و مادری بودند ولی علی (علیه السلام) در میان آنان مانند نابرادری بود؟! خلیل گفت: چون علی (علیه السلام) از همه آنان زودتر اسلام آورده بود و از جهت شرافت و علم و حلم، اشرف و از جهت راستی و درستی سرآمد آنان می بود، پس نسبت به آن حضرت حسادت داشتند زیرا مردم به هم فکر و هم سلیقه خود مایل ترند. (1)

## 20. تقدم و سابقه ائمه و شاگردان آنها در پیدایش علوم مختلف چگونه است؟

حضرت علی (علیه السلام) بر خلاف نظریه های خلفای پیش از خود، درس و تدوین حدیث را، تجویز بلکه واجب نمود. همان طوری که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور تعلیم و تعلم داد؛ علی (علیه السلام) نیز می فرمود: «تذکروا الحدیث فانکم الا تفعلوا یندرس»: حدیث را مورد مذاکره قرار دهید در غیر این صورت از بین می رود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، امر به نوشتن حدیث نمود، علی (علیه السلام) و فرزندان او نیز قولاً و عملاً با نوشتن حدیث موافق بوده، بلکه به آن امر می کردند. از صحابه در عصر خلفاء غیر از علی (علیه السلام)، تدوین حدیث و تألیف کتاب نقل نشده مگر از سعد بن عباده که شافعی در مسند از کتاب او، حدیثی نقل نموده است و اگر ابن عمرو و عبد الله بن عمرو بن العاص، چیزی هم نوشته بودند، به دستور عمر از بین رفت. علی (علیه السلام) از طرف رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به تدوین احادیث نبوی و علوم رسالت مشغول شد. بعضی از علمای اهل سنت کوشش دارند که علوم رسالت را که در نزد علی (علیه السلام) موجود است منکر شوند، و لکن عده ای از بزرگان عامه

ص: 87

کتاب علی (علیه السلام) نقل کرده اند. و از نقل آنها معلوم می شود که کتاب علی (علیه السلام) مشتمل بر احکام زکات و دیات و اخلاق و پیش گویی ها بوده و از نقل ابن ابی الحدید بر می آید که علوم زیادی در کتاب علی (علیه السلام) بوده است. علی (علیه السلام) قرآن را با املائی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، با تفسیر و تأول و بیان و شأن نزول، و زمان نزول تدوین کرده و با خط خود نوشت.

ابن سیرین می گفت: اگر این کتاب به دست من می آمد، علم در آن بود. و بعضی گفته اند پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، علی (علیه السلام) مشغول تألیفقرآن شد. در کتب شیعه، کتاب جفر و جامعه و مصحف فاطمه را، از تألیفات علی (علیه السلام) شمرده اند.

بستانی در دایره المعارف خود کتاب جفر و جامعه را به علی (علیه السلام) نسبت داده و گوید: ابن طلحه گفته است: که جفر و جامعه در کتاب جلیلی است که یکی را امام علی (علیه السلام) در بالای منبر کوفه، در خطبه ذکر فرمود و دیگری کتابی است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مخفیانه به علی (علیه السلام) فرموده، و دستور داده تدوینش نماید. از سیوطی نقل شده که امام حسن (علیه السلام) نیز در نوشتن حدیث، با منع عمر مخالفت نمود. و در هر صورت روش اهل بیت در تألیف معلوم است و بزرگان شیعه، مانند سلمان و ابوذر و ... از امام تبعیت نموده و به تألیف مشغول شدند.

اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز مشغول تألیف شدند و رشته کار را به دست آیندگان دادند، و در نتیجه تألیف و مؤلفین زیاد شدند، و در عصر امام پنجم و ششم - که عصر نهضت علمی شیعه باید نامیده شود - به قدری مردم به علم و تألیف اقبال نمودند که اسامی مؤلفین و کتابها به شمار نمی آید. خلاصه، شیعه، در هر عصری مؤلفین زیادی داشته و احادیث را بدین وسیله از هر گونه دستبرد و تحریف و فراموشی حفظ می کرده و بالخصوص امام پنجم و ششم دستور داده بودند که کتابها را حفظ کنند. از عصر امیر المؤمنین (علیه السلام) شیعه، در غیر علم حدیث نیز تألیف کتاب نموده اند. «سلیم بن قیس هلالی» کتابی در امامت به صورت کتاب تاریخی نوشته است. و می توان او را بنیان گذار بحث

کلام شمرد. ولی کتابش به سبک آن عصر نوشته شده و مانند یک کتاب تاریخ یا حدیث به نظر می رسد.

اگر بخواهیم تأسیسات شیعه را در علوم، مورد بحث قرار بدهیم موجب تطویل کلام خواهد شد. نتیجه آن که شیعه، به دستور ائمه خود، در فن تألیف مبتکر، و در همه فنون علمی، یا در برخی از آنها مانند تاریخ و حدیث و فقه و نحو و ... متقدم هستند.

از زمان امام پنجم و ششم که تعداد شیعه ها زیادتر شد و مردم از کشورهای اسلامی برای کسب علم، به سوی اهل بیت (علیه السلام) شتافتند، آنها هر کسی را بر حسب استعداد خود تعلیم فرمودند. یعنی پس از یک سلسله تعلیمات عمومی دینی، استعداد اشخاص را در نظر گرفته، و در رشته مخصوصی تعلیماتی داده و آنها را تربیت و تعلیم نمودند. عده ای از آنها فقهای برجسته و دانشمندان فاضل بودند، مانند زراره و محمد بن مسلم و حماد و برید و ابوبصیر و امثال اینها که رشته اختصاصی آنها فقه بود. امام علی (علیه السلام) کلیات و قواعد فقه را به اینها آموزش، و دستور استخراج احکام فرعی را داده بودند.

این عده از فقها حق فتوا داشتند و حضرت شیعه ها را به این ها ارجاع می کرد. روزی مردی عرض کرد که من در اختلاف اخبار به مفضل بن عمر مراجعه می کنم، فرمود: به زراره مراجعه کن - چون که مفضل فقیه نبود و مطالعات او در رشته فلسفه بود - و روایتی که این عده در فقه دارند ارزش علمی به سزایی دارد.

عده دیگری در قسمت کلام و اصول دین، تخصص کامل داشتند مانند هشام بن حکم و هشام بن سالم و مفضل بن عمر و قیس و مؤمن طاق و ... که اجازه مباحثه و مجادله را داشتند، گاهی امام (علیه السلام) به این ها دستور بحث و مجادله را می داد. در صورتی که بعضی دیگر از بحث و مجادله ممنوع بودند. مثلاً امام علی (علیه السلام)، ابوعبیده خدء و ابوبصیر را از بحث قدغن کرده و هشام و عبدالاعلی و طیار و محمد بن حکیم و نظایر آنها را به بحث های کلامی ترغیب می نمودند. از حدیثی که ثقه الاسلام کلینی در اصول کافی، در اول کتاب الحجه نقل کرده، معلوم می شود که متکلمین شیعه، هر یک در یک قسمت، تخصص به

سزایی دارند. از گفتار ابن خلکان در ترجمه امام ششم چنین بر می آید که جابر بن حیان، از حضورش در قسمت شیعی استفاده کرده است، گوید که امام ششم 500 رساله در علوم شیعی داشته که آنها را جابر از حضرت نقل کرده و بستانی نیز در دایره المعارف جلد 6 در ترجمه آن حضرت گوید: امام رضا (علیه السلام) مقاله هایی در علم کیمیا دارد و شاگردش جابر بن حیان، کتابی تألیف نمود حدود هزار ورق که متضمن رساله های جعفر صادق است، و آن رساله ها 500 رساله بود. و می افزاید که گفته اند: هر وقت جابر می گفت: «قال سیدی او سمعت سیدی» مقصودش آن حضرت بود. جرجی زیدان در مجله «الهلال» سال 10 شماره 8 گوید: از غرائب آنچه ما دیدیم این است که فرنگی ها، در ترجمه حال جابر از عرب بیشتر اهمیت می دهند، و آنها در وصف خودش و کتاب هایش بحث کرده اند، و اعتراف کرده اند که او اول مخترع کیمیای قدیم و شیمی جدید است. و کتابهای او در کتابخانه های اروپا موجود است.

از آنچه نقل شد، معلوم می شود که امام ششم (علیه السلام) اول کسی است که شاگردانش را بر حسب استعداد و ذوق، به تحصیل در رشته های مختلف واداشته و برای هر یک فن اختصاصی قایل شده است و شاگردان برجسته و ممتازی به دنیای علم تحویل داده است. (1)

## 21. مذهب تشیع چگونه وارد ایران شد؟

در حدود چهارده قرن است که ایرانیان مذاهب سابق خود را کنار گذاشته و آیین مسلمانی را پذیرفته اند. در خلال این قرون صدها میلیون ایرانی با مذهب اسلام زاده شدند و پس از گذراندن دوران زندگی با همین آیین جان به جان آفرین تسلیم کردند.

در میان کشورهای اسلامی شاید - جز کشور عربستان سعودی - کشوری نداشته باشیم که به اندازه ایران اکثریت مردم آن مسلمان باشند. حتی کشور مصر که خود را عاصمه اسلام می داند به قدر مملکت ایران (البته با حفظ نسبت) مسلمان ندارد.

ص: 90

---

1- شیعه، علامه طباطبایی، صص 429، 433، 435، 438، 451، 452، 487، 453 و 455

طبق گواهی تاریخ، پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در زمان حیات خودشان پس از چند سالی که از هجرت گذشت نامه هایی به سران کشورهای جهان نوشتند و پیامبری خود را اعلام و آنها را به دین اسلام دعوت کردند. یکی از آن نامه ها، نامه ای بود که به خسرو پرویز پادشاه ایران نوشتند و او را به اسلام دعوت کردند ولی خسرو پرویز تنها کسی بود که نسبت به نامه آن حضرت اهانت کرد و آن را درید. این خود نشانه ی فساد ی بود که در اخلاق دستگاه حکومتی ایران راه یافته بود، هیچ شخصیت دیگر از پادشاهان و حکام و امپراطوران چنین کاری نکرد، بعضی از آنان جواب نامه را با احترام و توأم با هدایایی فرستادند. خسرو به پادشاه یمن که دست نشاندهی حکومت ایران بود دستور داد که درباره این مرد مدعی پیغمبری، که به خود جرئت داده به او نامه بنگارد و نام خود را قبل از نام او بنویسد، تحقیق کند و او را نزد خسرو بفرستد. ولی از آن جایی که «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»، هنوز فرستادگان پادشاه یمن در مدینه بودند که خسرو سقوط کرد و به دست پسرش کشته شد. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قضیه را به فرستادگان پادشاه یمن اطلاع داد، آنها با حیرت تمام خبر را برای پادشاه یمن بردند و پس از چندی معلوم شد که قضیه هم چنان بوده که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) خبر داده است.

خود پادشاه یمن و عده زیادی از یمنی ها بعد از این جریان مسلمان شدند و همراه آنان گروه زیادی از ایرانیان مقیم یمن نیز اسلام اختیار کردند. در آن زمان به واسطه ی یک جریان تاریخی عده زیادی از ایرانیان در یمن زندگی می کردند و حکومت یمن یک حکومت صددرصد دست نشانده ایرانی بود. هم چنین در زمان حیات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، در اثر تبلیغات اسلامی عده زیادی از مردم بحرین که در آن روز محل سکونت ایرانیان مجوس و غیر مجوس بود به آیین مسلمانی در آمدند و حتی حاکم آنجا که از طرف پادشاه ایران تعیین شده بود مسلمان شد. پس اولین بار ایرانیان در یمن و بحرین مسلمان شدند.

البته از نظر فردی اولین فرد مسلمان ایرانی سلمان فارسی است که از صحابه ی بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حساب می آید و اسلام این ایرانی جلیل آنقدر بالا بوده که به شرف «سلمان

همین مقدار سابقه ایرانیان با اسلام در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کافی بود که بسیاری از آنان با حقایق اسلامی آشنا شوند. خصوصاً با توجه به وضع دینی و حکومتی آن روز ایران طوری بود که مردم تشنه یک سخن تازه بودند، در حقیقت در انتظار فرج به سر می‌برند. هر گونه خبری از این نوع، به سرعت برق در میان مردم می‌پیچید.

تا آن که زمان خلافت ابوبکر و عمر فرارسید. در اواخر دوره خلافت ابوبکر و تمام دوران خلافت عمر در اثر جنگ‌هایی که میان دولت ایران و مسلمانان پدید آمد تقریباً تمام مملکت ایران به دست مسلمانان افتاد و میلیونها نفر ایرانی در این سرزمین به سر می‌بردند از نزدیک با مسلمانان تماس گرفتند و گروه گروه دین اسلام را پذیرفتند.

علاقه ایرانیان به دین مقدس اسلام از همان آغاز ظهور این دین مقدس شروع شد. قبل از این که شریعت مقدس اسلام توسط مجاهدین مسلمان به این سرزمین بیاید، ایرانیان مقیم یمن به آیین اسلام گرویدند و با میل و رغبت به احکام قرآن تسلیم شدند و از جان و دل در ترویج اسلام کوشیدند و حتی در راه اسلام و مبارزه با معاندین نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) جان سپردند.

ابتدا «باذان» و سپس گروهی از ایرانیان که آنها را «ابناء» و «احرار» می‌گفتند مسلمان شدند و اینانی نخستین ایرانیان هستند که وارد شریعت مقدس اسلام شدند. حضرت رسول باذان را هم چنان بر حکومت یمن ابقا کردند و وی از این تاریخ از طرف نبی اکرم بر یمن حکومت می‌کرد و به ترویج و تبلیغ اسلام پرداخت و مخالفین و معاندین را سر جای خود نشانید. باذان در حیات حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در گذشت و فرزندش «شهر بن باذان» از طرف پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حکومت منصوب شد. وی نیز همچنان روش پدر را تعقیب نمود و با دشمنان اسلام مبارزه می‌کرد. اما این که چرا گروهی ایرانی به یمن مهاجرت کرده و در آنجا اقامت گزیدند مربوط به حادثه ای تاریخی است که مختصراً به آن اشاره می‌کنیم، در زمان انوشیروان، دولت حبشه از طریق دریا به یمن حمله آورد و حکومت این منطقه را برانداخت. سیف بن ذی یزن پادشاه یمن به دربار انوشیروان آمد تا از وی یاری جوید و

حبشیان را از یمن بیرون کند. پس از مشورت با درباریان و مشاورینش قرار شد که گروهی از زندانیان محکوم به اعدام را همراه سیف بن ذی یزن به یمن بفرستند تا حبشیان را از آنجا اخراج کنند. تعداد این جماعت را در حدود هزار نفر نوشته اند. و همین جماعت اندک توانستند حبشیان را که عدد آنها از سی هزار هم بیشتر بود از پا در آورند. فرماندهی ایرانیان در یمن به عهده شخصی به نام «وهرز» بود که پس از مردن سیف بن ذی یزن در یمن به حکومت رسید و از دولت ایران متابعت می کرد.

پس از آنکه ایرانیان یمن مسلمان شدند و در زمان حکومت شهر بن باذان شخصی به نام اسود عنسی «در یمن ادعای نبوت کرد و گروهی را دور خود جمع نمود و عده کثیری از اعراب یمن پیرامون وی را گرفتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از مراجعه از حجه الوداع، چند روزی از فرط خستگی مریض شده، بستری گردید. اسود عنسی از مریضی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اطلاع پیدا کرد و پنداشت که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از این ناخوشی رهایی پیدا نخواهد کرد. از این رو ادعای پیغمبری کرد.

ارتداد اسود عنسی نخستین ارتدادی است که در اسلام پدید آمد. عنسی به طرف صنعا حمله کرد. شهر بن باذان ایرانی که حاکم حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و در مرکز صنعا حکومت می راند خود را برای دفع اسود کذاب که بر ضد اسلام قیام کرده بود آماده ساخت. اسود با هفتصد تن سوار به جنگ شهر بن باذان آمد و بین این دو جنگ سختی در گرفت. شهر بن باذان در این جنگ کشته شد و این نخستین فرد ایرانی است که در راه اسلام به شهادت رسید. پس از کشته شدن شهر بن باذان، ریاست ایرانیان را فیروز و دادویه به عهده گرفتند. اینان هم چنان در طریقه اسلام و متابعت از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) ثابت ماندند و روش باذان و فرزندش شهر بن باذان را ادامه دادند. در این بین جریان کشته شدن شهر بن باذان و حوادث یمن به اطلاع رسول رسید و مسلمانان مدینه متوجه شدند که به جز ایرانیان و جماعتی از عرب، سرزمین یمن مرتد شده پیرامون اسود کذاب را گرفته اند.



حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نامه ای به مسلمانان یمن نوشتند و به فیروز و دادویه و جشیش فرماندادند که با اسود مبارزه کنند و فرمان حضرت رسول را به همه مسلمانان برسانند.

سرانجام با همکاری این سه نفر و زن شهرین باذان اسود عنسی به دست فیروز کشته شد و این گونه اسود عنسی توسط ایرانیان یمن سرکوب شد.

هم چنین ایرانیان یمن به مبارزه با گروهی از مرتدین عرب که پس از مرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مرتد شده بودند به رهبری قیس بن عبدی غوث برخاستند و توانستند با کمک برخی از قبایل عرب آنها را شکست دهند.

مسئله برخورد مسلمانان با دولت ایران و سرانجام پیروزی آنان بر حکومت ساسانی یکی از مسایلی بود که عظمت و واقعیت اسلام را در نظر ایرانیان بهتر جلوه گر می ساخت.

در آن زمان دولت ساسانی از بسیاری جهات بر مسلمانان برتری داشت. جمعیت آن روز ایران را در حدود 140 میلیون نفر تخمین زده اند که گروه بی شماری از آنان سرباز بودند. این در حالی است که سربازان اسلام به شصت هزار نفر نمی رسیدند ولی با این همه حکومت ساسانی به دست همین عده برای همیشه محو و نابود شد.

در واقع علت اساسی شکست ایران و مهم ترین عامل شکست حکومت ساسانی را باید ناراضی بودن ایرانیان از وضع دولت و آیین و رسوم اجحاف آمیز آن زمان دانست.

این نکته از نظر مورخین شرقی و غربی مسلم است که رژیم حکومت و اوضاع اجتماعی دینی آن روز به قدری فاسد و خراب بود که تقریباً همه مردم از آن ناراضی بودند.

اجتماع آن روز ایران یک اجتماع طبقاتی عجیبی بود با همه عوارض و آثاری که در این گونه اجتماعات هست، تا آنجا که حتی آشکده های طبقات مختلف با هم فرق داشت. طبقات بسته بود، هیچ کس حق نداشت از طبقه ای وارد طبقه دیگر بشود، کیش و قانون آن روز هرگز اجازه نمی داد که یک بچه کفش دوز و یا کارگر بتواند باسواد شود، تعلیم و تعلم تنها در انحصار اعیان زادگان و موبدزادگان بود. دین زرتشت در اصل هر چه بود، به قدری در دست موبدها فاسد شده بود که ملت باهوش ایران هیچ گاه نمی توانست از

روی صمیم قلب به آن عقیده داشته باشد. بی‌علاقگی مردم ایران نسبت به حکومت و دستگاه دینی و روحانی‌شان، سبب می‌شد که سربازان آنها در جنگ‌ها با میل و رغبت علیه مسلمانان نجنگند و حتی در بسیاری از موارد به آنها کمک کنند. و تمام اینها دلیل بر این است که روح ملی ایرانی‌ها زنده نبود و این روح ملی نه از مذهب و نه از حکومت سرچشمه نمی‌گرفت. اسلام آوردن ایرانی‌ها تدریجی، آرام، آزادانه و آگاهانه بود. هر چه روزگار می‌گذشت بر علاقه و ارادت ایرانیان نسبت به اسلام و بر هجوم روزافزون آنان به اسلام و ترک کیش‌ها و آیین‌های قبلی و آداب و رسوم پیشین افزوده می‌شد. نفوذ تدریجی اسلام در ادبیات فارسی بسیار محسوس است. و نیز تاریخ نشان می‌دهد که هر چه استقلال سیاسی ایرانیان بیشتر شده اقبال آنها به معنویات و واقعیات اسلام فزونی یافته است. طاهریان و آل بویه و دیگران که نسبتاً استقلال سیاسی کاملی داشتند، هرگز به فکر این نیفتادند که اوستا را دوباره زنده کنند و دستورات آن را سرمشق زندگی خود قرار دهند. بلکه برعکس با تلاش‌های پیگیر برای نشر حقایق اسلامی کوشش می‌کردند.

ایرانیان پس از صد سال که فتح ایران به دست مسلمانان گذشت، نیروی نظامی عظیمی را به وجود آوردند. دستگاه خلافت اموی در اثر اجحافات و انحرافات از تعلیمات اسلامی مورد بی‌علاقگی عموم مسلمانان - به جز اعراب متعصب - واقع شد.

ایرانیان با قدرت و نیروی خود توانستند خلافت را از خاندان اموی به خاندان عباسی منتقل کنند. ولی در آن وقت - با این که توانایی و قدرت برای تأسیس حکومت مستقل سیاسی داشتند - نه به فکر تأسیس حکومت مستقل در برابر دستگاه خلافت افتادند و نه به فکر تجدید آیین کهن و دور افکندن آیین جدید. آنها تصور می‌کردند با تغییر خلافت از دودمانی به دودمان دیگر می‌توانند به آرزوی خود که زندگی در ظل یک حکومت دینی اسلامی در پرتو قرآن کریم بود نایل گردند. تا آنکه دوره بنی عباس پیش آمد و از دودمان عباسی نیز ناراضی شدند. ایرانیان هنگامی به فکر استقلال سیاسی افتادند که از حکومت‌های عربی و این که آنها یک حکومت واقعا اسلامی باشند صددرصد مأیوس شدند. اما در عین

حال تنها به استقلال سیاسی قناعت کردند و نسبت به آیین مقدس اسلام سخت وفادار ماندند و اغلب ایرانیان در دوره استقلال سیاسی ایران مسلمان شده اند. تاریخ نویسان اسلامی خاندان های چندی را از ایرانیان نام می برند که تا قرنهای دوم و سوم، بلکه تا قرن چهارم هجری هم چنان به دین زرتشت باقی مانده بودند و در اجتماع مسلمانان محترم می زیسته اند و سپس آن دین را ترک کرده اند. اینها همه می رساند که ایرانیان تدریجا اسلام را پذیرفته اند و اسلام تدریجا و مخصوصا در دوره های استقلال سیاسی ایران در کیش زرتشت غلبه کرده است. خود حکومت های مستقل ایرانی که از لحاظ سیاسی دشمن حکومت های عربی بودند بیش از حکومت های عربی پاسدار اسلام و مؤید و مروج علمای اسلام و مشوق خدمتگزاران اسلام بودند و دانشمندان را در تألیف و تصنیف کتابهای اسلامی و در تعلیم علوم اسلامی کمک می کردند. شور و هیجانی که ایرانیان نسبت به اسلام و علوم اسلامی در طول چهارده قرن اسلام، نشان دادند بی سابقه بود. آنها اسلام را با عقل و اندیشه و خواسته های فطری خود سازگار می دیدند.

ایرانیان از قدیم الایام که اسلام اختیار کردند، بیش از اقوام و ملل دیگر نسبت به خاندان نبوت علاقه و ارادت نشان دادند.

گاهی بعضی از مستشرقین ادعا می کنند که مذهب تشیع از طرف ایرانیان به عنوان عکس العملی در مقابل اسلام، ابتکار و اختراع شد و ایرانیان مذهب شیعه را از این جهت خلق کردند تا زیر پرده تشیع عقاید کهن خود را حفظ و نگهداری کنند.

مسأله ولایت و امامت را باید از منظر قرآن و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بررسی کنیم.

مطالعه در قرآن و سنت قطعی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می رساند که اولاً مقامات معنوی و آسمانی و ولایتی برخی از بندگان صالح مورد تأیید قرآن است. ثانیاً قرآن کریم تلویحا و تصریحا ولایت و امامت را تأکید کرده است و به علاوه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز عترت طاهرین خود را به این مقام معرفی کرده است. پیش از آن که اعراب مسلمان با ملل دیگر برخورد کنند و

عقاید آنها در یکدیگر تأثیر کند، در متن اسلام چنین مسائلی مطرح بوده است. اساس مذهب تشیع در قرآن و سنت، قطعی است و جای هیچ گونه تردیدی از این نظر نیست.

علاوه بر این همان طور که گفتیم ایرانیان با رغبت دین اسلام را پذیرفتند و برای بازگشت به آیین کهن نیازی به پرده تشیع نداشتند و هم چنین همان طور که گفتیم اسلام ایرانیان تدریجی بوده است و نفوذ و سلطه عمیق اسلام بر روح ایرانیان و غلبه آن بر کیش زرتشی بیشتر در دوره هایی صورت گرفته که ایرانیان استقلال خود را بازیافته بودند.

ثانیا اگر ایرانیان به یزدگرد علاقه داشتند و خواستار حکومت او بودند پس چرا به او پناه ندادند. ثالثا فرضا ایرانیان در قرون اول اسلامی مجبور بودند احساسات خویش را مخفی کنند و در زیر پرده تشیع اظهار نمایند. چرا پس از دو قرن که استقلال سیاسی یافتند این پرده را دریدند و احساسات خویش را آشکار نکردند؟ بلکه برعکس هر چه زمان گذشت بیشتر در اسلام غرق شدند و پیوند خویش را با آیین گذشته بریدند.

رابعا این مطلب آن گاه می تواند درست باشد که شیعه منحصر به ایرانی باشد و لااقل دسته اولیهی شیعه را ایرانی به وجود آورده باشد و یا اکثر ایرانیانی که مسلمان شدند مذهب شیعه را اختیار کرده باشند. و حال آن که نه شیعیان اولیه ایرانی بودند (به استثنای سلمان) و نه اکثر ایرانیان مسلمان، شیعه شدند. بلکه در صدر اسلام اکثر علمای مسلمان ایرانی نژاد در تفسیر، یا حدیث، یا کلام، یا ادب سنی بودند و بعضی تعصب شدیدی علیه شیعه داشتند و تا زمان صفوی اکثر بلاد ایرانی سنی بودند. در زمان خلفای اموی که سب علی (علیه السلام) در منابر رایج شده بود مردم ایران نیز تحت تأثیر تبلیغات سوء اموی ها قرار گرفته و اغفال شده بودند و این برنامه شیعی را اجرا می کردند، حتی گفته می شود که پس از آن که عمرو بن عبد العزیز این کار را غدغن کرد، بعضی از شهرستان های ایران مقاومت کردند. اکابر علمای تسنن را تا قبل از صفویه ایرانیان تشکیل می دادند، اعم از مفسر، فقیه، محدث، متکلم، فیلسوف، ادیب، لغوی و ... ابوحنیفه که بزرگ ترین فقهای اهل تسنن است و امام اعظم خوانده می شود یک ایرانی است. هم چنین محمد بن اسماعیل بخاری، سیبویه، جوهری و

فیروز آبادی، زمخشری، ابو عبیده، و اصل بن عطا همه علمای ایرانی سنی بودند. با این حال اکثریت مردم ایران از زمان صفویه به بعد شیعه شدند.

البته در این جهت نمی توان تردید کرد که ایران از هر نقطه دیگر برای بذر تشیع زمین مناسب تری بوده است، تشیع به اندازه ای که در ایران تدریجا نفوذ کرد در جای دیگر نفوذ نکرد.

و هر چه زمان گذشته است آمادگی ایران برای تشیع بیشتر شده است و اگر چنین ریشه ای در روح ایرانی نمی بود، صفویه موفق نمی شدند که با در دست گرفتن حکومت، ایران را شیعه و پیرو اهل بیت نمایند. حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و علت / مسلمان شدنشان یک چیز است، ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم گشته خویش را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردمی باهوش بودند و به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن داشتند، بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند.

مردم ایران بیش از هر ملت دیگر به روح و معنی اسلام توجه داشتند، به همین دلیل توجه ایرانیان به خاندان رسالت از هر ملت دیگر بیشتر بود و تشیع در میان ایرانیان نفوذ بیشتری یافت. یعنی ایرانیان روح اسلام و معنیاسلام را در نزد خاندان رسالت یافتند، فقط خاندان رسالت بودند که پاسخ گوی پرسش ها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بودند.

آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر روح تشنه ی ایرانی را به سوی اسلام می کشید عدل و مساوات اسلامی بود. ایرانی قرنها از این نظر محرومیت کشیده بود و انتظار چنین چیزی را داشت. ایرانیان می دیدند دسته ای که بدون هیچ گونه تعصبی عدل و مساوات اسلامی را اجرا می کنند و نسبت به آن بی نهایت حساسیت دارند خاندان رسالت اند. خاندان رسالت پناهگاه عدل اسلامی، مخصوصاً از نظر مسلمانان غیر عرب بودند. اگر اندکی به تعصبات عربی و تعصباتی که از ناحیه برخی خلفا میان عرب و غیر عرب صورت می گرفت و دفاعی

بیبی

که علی بن ابی طالب (علیه السلام) از مساوات اسلامی و عدم تبعیض میان عرب و غیر عرب مینمود توجه کنیم این حقیقت کاملاً روشن می شود. (1)

## 22. چرا دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره خلافت علی (علیه السلام) اجرا نشد؟

این سؤال را شهید مطهری (رحمه الله) این گونه پاسخ می دهد: این سؤال را به چند صورت می توان توجیه و تفسیر کرد. یکی این که بگوییم مسلمین یک مرتبه همه نسبت به اسلام و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) متمرّد و طاغی شدند، روی تعصبات قومی و عربی. ولی وقایع بعد نشان دهنده این موضوع نیست که مسلمین از اسلام و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به طور کلی روی برگردانند و نتیجه اش بازگشت به حالت اول جاهلیت و بت پرستی باشد. فرض دوم این است که مسلمین نخواستند نسبت اسلام متمرّد شوند ولی نسبت به این یک دستور پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جنبه تمرّد به خودشان گرفتند و این کار را به علل مختلف انجام دادند. مثلاً از روی کینه هایی که نسبت به حضرت علی (علیه السلام) داشتند و یا این که نمی خواستند نبوت و خلافت در یک خاندان قرار داشته باشد. و یا آن که حالت عدم تساهلو سخت گیری و صلابت و انعطاف ناپذیری علی (علیه السلام) را عاملی بیان کرده اند و به واسطه ی این چنین علی نص پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را کنار گذاشتند.

ولی آیا می شود گفت همه مسلمانها متمرّد شدند (حتی در این یک مسأله)؟

حقیقت این است که مسلمین در این مسأله اغفال شدند؛ یعنی عده ای متمرّد شدند، آن عده زیر ک متمرّد عامه مسلمین را در این مسأله اغفال کردند.

قرآن کریم در مورد وجود ریشه خطر در درون جامعه اسلامی چنین هشدار می دهد: **الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا** (2).

این آیه می فرماید امروز کافران از دین شما مأیوس گشتند یعنی از امروز دیگر کافران

.. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ص 57 تا 1132. مائده/3

ص: 99

---

1- خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ص 57 تا 1132

2- مائده/3

نامیدند که از راه کفر، خارج از حوزه اسلام به اسلام حمله کنند. آیاتی در قبل نازل شده بود که همیشه مسلمین را از خطر کفار بیم می داد. اما در این جا بعد از حادثه نصب علی (علیه السلام) به خلافت می گوید دیگر بعد از این بیمی نیست، از ناحیه آنها نگرانی نیست. دو جمله است اول یک واقعیت تاریخ را بیان می کند. در جمله دوم تأمین می دهد که خیالتان راحت از ناحیه آنها راحت باشد.

اما در ادامه آیه می فرماید: «واخشون» از ناحیه آنها بر دین خودتان نگران نباشید اما از من بترسید. از ناحیه خدا ترسیدن یعنی از ناحیه مشیت خدا ترسیدن. قرآن کریم یک اصل کلی دارد و آن این است که همه چیز به مشیت الهی است، هیچ چیزی در عالم واقع نمی شود مگر به مشیت الهی. آیات دیگری توضیح می دهد که مشیت الهی در این جهان سنت و قانون و حسابی دارد. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِ» (1) خدا نعمتی را که بر قومی عنایت می فرماید از آنها نمی گیرد مگر آن که قبلاً خود آن مردم خودشان را عوض کرده باشند یعنی از قابلیت و صلاحیت این نعمت خودشان را انداخته باشند. آن وقت است که خدا نعمتش را سلب می کند.

پس ای مسلمین! بعد از این، دنیای اسلام هر آسیبی که دیده و می بیند، از داخل خودش است. دشمن بیرون هم از داخل کار می کند. از من بترسید به این که اخلاق و روح و معنویات و ملکات و اعمال شما عوض بشود و من به حکم سنتی که دارم که اگر مردمی از قابلیت و صلاحیت افتادند نعمت را از آنها سلب می کنم. احادیثی وارد شده که به خوبی نشان میدهد چگونه جامعه اسلامی از داخل خودش آسیب می بیند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «من بر امت خودم از ناحیه فقر اقتصادی بیم ندارم بلکه از کج فکری، بدفکری، بداندیشگی، جهل و نادانی بر امت خودم بیمناکم». اگر مردم مسلمان، روشن بینی و دوربینی و آینده بینی و عمق بینی و ژرف نگری را از دست بدهند و ظاهربین بشوند آن وقت است که برای اسلام خطر پیدا می شود و نیز پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «من نه از مؤمن بر امت خود

ص: 100

نگرانم و نه از مشرک، اما مؤمن همان ایمانش کافی است که مانع این بشود که آسیبی از ناحیه او برسد، اما مشرک و کافر، آن که از ظاهر و باطنش کفر می ریزد، خدا او را هم به موجب شرکش قلع و قمع می کند. اما آن که من از ناحیه او بیمناک و نگرانم منافقها و دوروهاست، آنهایی که زبان و ظاهرشان رو به یک سو و قلب و باطنشان رو به سوی دیگر است». متظاهر های بی دین، یک جور می گویند و جور دیگر عمل می کنند. قولش معروف است و عملش منکر.

حدیث دیگری از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است که می فرماید: «دو دسته کمر مرا شکستند: عالم پرده در و جاهل متعبد و متنسک.»

از این احادیث بر می آید که دو گروه به جامعه اسلامی آسیب می رسانند و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز از همین دو گروه بیمناک و خائف است. یک دسته عالم، زیرک ولی منافق، ظاهر مسلمان باطن کافر، و یک عده دیگر مسلمان عابد اما بی بصیرت و جاهل و نادان.

از این جا معلوم می شود که چطور جامعه اسلامی از ناحیه یک اقلیت منافق متمرّد و یک اکثریت ساده دل ولی مؤمن و با ایمان به این روز افتاد. یعنی اینها سبب شدند که این تأکیدها و اصرارهایی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) - در مورد خلافت علی (علیه السلام) - کرد در عمل بی نتیجه بماند، یعنی آن عده منافق مردم را از راه منحرف کردند بدون آن که خود مردم بفهمند که از راه منحرف شده اند، آنها اغفال کردند. (1)

### 23. چرا در کنار خواندن نام خدا، ائمه را نیز می خوانید، مثلا در کنار یا الله، یا علی هم می گوید؟

قرآن کریم در این باره می فرماید: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»، هم چنین می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ» (2).

ص: 101

1- پانزده گفتار، شهید مطهری، ص 60 تا 71

2- اسر/110



در این آیات اشاره به اسما حسنی شده است که صفات جمال و جلال ویژه حق هستند. اسما حسنی به معنی نام های نیکوست. این آیات نازل شدند تا مردم بفهمند اسمای حسناى خداوند نام های نیکوی مختلفی است که همه اشاره به ذات واحد حق می کند.

و پندار تعدد را نفی می کنند. به این ترتیب همه این ها تعبیرات مختلفی است که از کمالات بی انتهای آن ذات واحد حکایت دارد.

بی شک همه نامهای او جز اسما حسنی است و این که تعداد معینی از صفات و اسما را ذکر می کنند به خاطر اهمیت آن هاست.

این اسما حسنی نمودار ذات حق تعالی هستند و طبق این آیات ما باید خدا را به وسیله اسما حسنی بخوانیم و هیچ تضاد و تناقضی با احدیت و یکتا بودن خداوند ندارد.

از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد که هر کس خدا را به آن بخواند دعای او را مستجاب می کند، و هر کس آنها را شمارش کند داخل بهشت می شود».

در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر اسما حسنی می خوانیم که فرمود: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (1) «به خدا سوگند ما اسما حسناى خدا هستیم». این حدیث اشاره به آن است که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود ائمه منعکس شده و شناخت آنها به شناخت ذات پاکش کمک می کند.

پس می توانیم نتیجه بگیریم که خواندن نام مبارک ائمه و استمداد از آنها در اصل خواندن نام های مبارک خداوند است زیرا آن بزرگواران و در رأس آنها پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که حبیب الله مطلق است مقربان درگاه خداوند بوده و از هر جهت مرضی او هستند. بنابراین ذکر یا حبیب الله و یا رسول الله و باعلی و یا حجه الله و یا ثار الله و یا بقیه الله و نظایر اینها در حقیقت همان ذکر خدا می باشد و هیچ منافاتی با توحید در عبودیت ندارد و از آن گذشته این بزرگواران باب الله هستند و از طریق حضرات معصومین (علیه السلام) است که انسان می تواند

ص: 102

مسیر توحید را که همان صراط مستقیم است بپیماید. زیرا طبق روایات متعددی صراط مستقیم ائمه (علیه السلام) هستند. از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «والله نحن الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»: «به خدا سوگند ما ایم صراط مستقیم». هم چنین در حدیث دیگری باز از همان امام (علیه السلام) در تفسیر آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فرمود: «الطریق و معرفه الامام»: «منظور راه و شناخت امام است». و باز از حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: اصراط مستقیم، امیر مؤمنان (علیه السلام) است». (1)

در این جا لازم است کلمه ثارالله که یکی از القاب معتبر و مشهور حضرت امام حسین (علیه السلام) می باشد را مختصر توضیح دهیم.

«ثار» به معنی طلب خونی که ظلم ریخته شده است، می باشد. یعنی خونخواهی کردن و عبارت السلام علیک یا ثارالله بدین معنی است که سلام بر تو ای کسی که خون خواهی تو از برای خداست و پسر کسی که خون خواه او خداست (وابن ثاره) و چون حضرت سید الشهداء در بین جمیع خلق مزید اختصاص به پروردگار عالم دارد و اقرب خلق به اوست لذا ثار او را نسبت به خدا می دهند. یعنی ولی دم آن حضرت خداست زیرا که خون شریفش در راه او ریخته گردید و برای اعلاء کلمه توحید و مخالفت قولیه و فعلیه با کفر و فسق، خود و یارانش کشته گردیدند و جایز است که از کلمه ثار نفس خون ریخته شده به ظلم، اراده گردد و اضافه اش به الله اضافه تشریفیه است یعنی اضافه حقیقیه نیست چون / بدیهی است که خداوند منزّه است از جسم و جسمانیت بلکه به واسطه شدت انتساب و کمال قرب آن بزرگوار به حضرت آفریدگار خون او را نسبت به خداوند می دهند تعظیما و تشریفا خصوصا با ملاحظه به این که در راه او ریخته گردیده و بالجمله چنانچه به مساجد، خانه های خدا اطلاق می شود، به خون آن حضرت هم صحیح است خون خدا گفته شود البته مجازا. چنانچه این معنی - استعمال ثارالله در خون حضرت سید الشهداء (علیه السلام) - نزد جمیع پیروان آن حضرت از بدیهیات است و یک نفر یافت نمی شود از خواص و عوام که

ص: 103

---

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 50 و ج 7، ص 28 و پیام قرآن، ج 4، ص 42 تا 45

به طور حقیقی بدانند این استعمال را نه مجازی و قرینه صارفه در کلمه ثارالله همان ضرورت مذهب است که بر هیچ فردی مخفی نیست و هر مسلمانی از ابتدای تکلیف دانسته و یقین کرده که خدای تعالی را صفات سلبيه است. پس در موقع گفتن یا شنیدن «یا ثارالله» یقین دارد که بر سبیل حقیقت نیست بلکه تشریف و تعظیم است. (1)

## 24. یکی از ایرادات وارد بر مسأله ولایت و امامت مولی الموحدين امام المتقين...

### اشاره

24. یکی از ایرادات وارد بر مسأله ولایت و امامت مولی الموحدين امام المتقين حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) این است که اگر علی (علیه السلام) جانشین بلافصل حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است، چرا صریحاً خداوند متعال در قرآن اعلام نکرده است؟

استدلال آنها در مورد وجوب نص بر امامت شخص معین این گونه است که: «احتمال آن می رود که گفته شود اگر خداوند شخص معینی را به امامت برگزیند، مردم از اطاعت و پیروی وی سرباز زنند و خصومت و مخالفت با او را پیشه گیرند؟ در حالی که رافض (مقصود شیعیان) می گویند خداوند چون علی (علیه السلام) را بر امامت برگزید، مردم از پیروی او تمرد کرده و فرمان او سرپیچی کردند و بنای دشمنی و مخالفت را گذاشتند. اگر این مسأله ثابت شد، می گوئیم: مقصود از نصب امام، رعایت مصلحت خلق است، و خداوند می دانسته که اگر کسی را خود به امامت نصب نماید، باعث فتنه و برپایی مفسده و تباهی می شود، و شایسته قرآن است که کسی را نصب ننماید و کار را به انتخاب خود مردم واگذارد!!!»

در جواب باید گفت همان گونه که اهل فکر و ذوق مشاهده می کنند اگر این اشکال بر عقیده تشیع گرفته شود، پس بر بعث تمامی انبیاء و مرسلین باید اشکال و ایراد وارد کرد چرا که حضرت ابراهیم (علیه السلام) و دیگر انبیاء عظام (علیه السلام) نیز تنصیب خداوند متعال بوده اند و مستقیماً از سوی حضرتش مبعوث شده اند ولی مردم تمرد ورزیدند و از پیروی و متابعت آنان خودداری کردند و حتی علناً مخالفت خود را به شکل های مختلفی که در قرآن کریم و یا در تاریخ انبیاء و دیگر منابع موجود است، ظاهر کردند. اگر این مخالفت و عدم

ص: 104

متابعت، دلیل باشد بر این که خداوند امر نبوت و رسالت را، به این جهت، در اختیار امت گذاشته و به جای انتصاب از سوی خود، انتخاب مردم را شایسته دیده است بعثت انبیاء زیر سؤال می رود.

این گروه ابتدا باید به مسأله وجوب اثبات عصمت امام (علیه السلام) برسند و به آن پاسخ دهند زیرا اگر وجوب ثبوت عصمت امام حل شود، این نوع اشکالات محلی برای بحث پیدا نمی کند، به عبارت دیگر اگر ما با دلیل و برهان ثابت کردیم که امام و جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) باید معصوم باشد و عصمت و علم بدان، از امور غیبیه و خفیه است که غیر از خداوند کسی بدان راه ندارد، نتیجه به دست می آید که امام و خلیفه باید منصوص از سوی خداوند باشد. بعد از این مقدمه ابتدا لازم است که به بررسی واژه خلافت بپردازیم به این که: خلافت به معنای نیابت از غیر است که در اثر غیبت منوب عنه یا در اثر مرگ یا عجز وی یا به علت شرافت نایب - یعنی به سبب شرافت خلیفه و جانشین - تحقق می یابد و سرچشمه و منشأ جانشینی اولیاء الهی در زمین از سوی خداوند همین شرافت و بزرگواری انسان در نزد او تعالی بوده است، که در قرآن کریم بدان اشاره فرموده است:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: «بیاد آر) آنگاه که پروردگار تو به ملائکه فرمود: من در زمین خلیفه برگماردم، ملائکه گفتند: پروردگارا می خواهی کسانی را بگماری که فساد کننده و در زمینخونها بریزند و حال آن که ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود: من می دانم چیزی از اسرار خلقت بشر) که شما نمی دانید.» (1)

و یا: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»: (او او (خدایی) است که شما را جانشین

ص: 105

گذشتگان اهل زمین مقرر داشت و رتبه ی بعضی را از بعضی بالاتر قرار داد تا شما را در این تفاوت رتبه ها، بیازماید، که همانا خدا سخت زود کیفر و بخشنده و مهربان است» (1).

و به همین جهت است که مفسران خلافت را منحصر در حضرت آدم (علیه السلام) ندانسته اند، بلکه فرزندان و زیر مجموعه ی ذریه او را نیز در این امر شریک دانسته اند بدین معنا که انسان در اسماء حسنی و صفات علیای الهی، خلیفه و جانشین خداوند در زمین است و هر انسانی به مقدار سعه ی وجودی و قابلیت و استعداد خود، بهره از آن اسماء و صفات برده است و قهرا حضرات معصومین (علیه السلام) از انبیاء و ائمه، مظهریتشان نسبت به سایر انسانها اکمل است و آنان در اظهارات و اسماء حق بالاتر از دیگران بوده و هستند، به ویژه در مورد حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان شیعه (علیه السلام)، مخصوصا حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شده است که نمود اتم و اکمل صفات و اسماء حضرت حق اند. و خلاصه آن که هر موجودی مظهری از مظاهر حق است خصوصا انسان که، خدا صفت است و در قرآن کریم آیات متعددی بر این امر گواهی است و خلیفه الله بودن انسان را تأیید می کند، از جمله: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا»: «اوست (خدایی که شما را در زمین جانشین قرار داد، اینک هر کس کافر شود، زیان کفر بر خود اوست و کفر کافران نزد خدا چیزی جز خشم و غضب حق نیفزاید و کفر کافران چیزی جز خسارت و زیان بر آنها نخواهد افزود)» (2).

و یا آیه مبارکه: «ثم جعلناكم خلائف في الارض من بعدهم لتنظر كيف تعلمون»: «پس ما بعد از (هلاک) آنها شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگریم که تا چه حد عمل خواهید کرد»، (3) و یا آیه مبارکه: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

ص: 106

1- انعام / 165

2- فاطر / 39

3- یونس / 14

بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ): «ای داوود ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا، به حق حکم کنی و هرگز هوای نفس را پیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه سازد، و آنان که از راه خدا گمراه شوند چون روز حساب را فراموش کرده اند به عذاب سخت معذب خواهند شد»، (1) و به علت همین خلافت است که خداوند به انسان اسماء را تعلیم داد و بر و بحر را در برابر او رام و مسخر ساخته و قدرتی به او عطاء نموده که قادر است در کائنات دخل و تصرف کند، ابداع و اختراع نماید و از رموز و اسرار خلقت آگاه شود و پرده بردارد، و به حکومت و قضاوت پردازد. حال خوب است برای تعمق و تأمل بیشتر، مطلب بسیار مهم دیگری را که خلافت انسان از طرف خداوند منوط بدان است، عنوان نمایم و آن مسأله، «قرب به حق» است. قرب آدمی به حق، قرب وجودی است: زیرا حق را ماهیتی نیست، حدی نیست، در مکان و در زمان نیست، بلکه او محیط و حاکم و خالق همه چیز است. و با همه چیز معیت قیومی دارد و بر همه احاطه وجودی دارد، پس او نزدیکترین نزدیکها» به همه چیز است، زیرا معلول و مخلوق اوست. همه چیز تجلی و جلوه و ظهور و مظهر اوست و هیچ حجابی میان حق و خلق نیست چون هر حجابی به وجهی آئینه جمال اوست. پس او به طور یکسان به همه چیز قریب است و در همه چیز متجلی است. به عبارت دیگر، ولی مطلق است ولایت مطلقه حق هم چون چتری است از رحمت که بر ممکنات سایه افکنده و از وجود، بهره مندشان ساخته است.

بنابراین، وجود ممکنات از اشرف تا اخس، از عالی تا دانی و از عقل تا هیولا، همه نور و ظهور و تجلی و نمود واحد حق اند، و حق را شریکی نیست، مثلی نیست، مانندی نیست و شبیهی نیست. در نتیجه حق را حجابینست، یعنی او قریب و محیط و به هر چیزی اقرب و اولی است و همه چیز متولی به ولایت اوست، همه چیز متجلی به تجلی فعلی و اشراقی اوست و او نور همه چیز است، زیرا: «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ - أَنْ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ - إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ - اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»: «براستی او

ص: 107

بر همه موجودات عالم احاطه کامل داشته است (1) - براستی خداوند تعالی، بر احوال همه موجودات عالم (بصیر و) گواه است (2) - براستی پروردگار من به همه نزدیک و دعای خلق را اجابت می کند (3) - خداوند، نور (وجود بخش) آسمانها و زمین است (4) - او اول در آخر هستی و پیدا و پنهان وجود همه است (5).

بنابراین قرب به حق، وصف انسان سالکی است که به مقام ولایت رسیده و از تنگنا و ظلمات انانیت رسته، و به مرحله تسلیم محض و فنای در حق رسیده است و به بقای حق، بقا یافته است تعینات را نفی کرده، محدودیت ظلمات و حجاب ها را طی کرده و به مقام خلافت الهیه در اسماء و صفات رسیده و آئینه ای از اسماء و صفات حق شده، به طوری که، دیدن او، دیدن حق است، شنیدن او، شنیدن حق است، کلام او، کلام حق است، فرمان او، فرمان حق است. غضب او، غضب حق است، و رضایت او، رضایت حق است و او، براستی ولی الله است. پس از این خلافت، خلافت در ظهور است، ظهور اسماء و صفات، ظهور کمالات ذات. این خلافت، خلافت در ظاهر است، زیرا، ذات حق، منزّه و مقدس است از تعین و کثرت، منزّه و مقدس است از امکان و ممکن، منزّه و مقدس است از اسم و رسم و ذات حق، باطن است در عین ظهور. این جاست که باید به پیروی از خلیفه الله الاعظم (علیه السلام) چنین سرود: یا باطنا فی ظهوره و ظاهره فی بطونه: ای آنکه در عین پیدایی ناپیدایی، و در عین ناپیدایی، پیدایی

استاد کل و عارف بالله الأعلی، آقا محمدرضا قمشه ای اصفهانی در رساله الخلفه الکبری بعد الرسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، مبحث خلافت پس از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) را ضمن بیان شش مقدمه تبیین فرموده اند که در این جا خلاصه ای از آن را از منظر جویندگان حقیقت

ص: 108

1- فصلت / 54

2- حج / 17

3- هود / 61

4- نور / 35

5- حدید / 3

می گذرانیم و سپس نتایج حاصله را در چهارده بند، تقسیم می کنیم؛ موضوع خلافت پس از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) با استفاده از ذوق مکاشفین و اصول عرفانی گرفته شده از راه حق و یقین:

1. سرچشمه اخذ رسالت و خلافت و احکام و دستورات آن، گنجینه های علم و دانش حضرت حق تعالی است که این گنجینه ها عبارتند از:

الف) مرتبه الهیه و اسماء و صفات حق تعالی و احکام و لوازم آن.

ب) عالم اعیان ثابت در علم حق تعالی.

ج) مرتبه علم اعلی و قضاء اجمالی.

د) عالم عقول مجرد و ارواح مقدسه.

ه) مرتبه لوح محفوظ و قضاء تفصیلی که از آن جمله، نفوس کلیه باشد.

و) مرتبه لوح محو و اثبات و قدر علمی، که نفوس برزخیه را می توان از آن نوع دانست.

2. خداوند دارای اسم های مستأثری است که آنها را برای خود برگزیده است و کسی جز او از آن ها خبر ندارد، (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) <sup>(1)</sup>، و آن اسمائی است که باعث خشیت بعضی از بندگان دانشمند خداست، مانند: انبیاء و مرسلین و اولیاء مقرب آن ها. چرا که آنان علم به این اسماء دارند و مقتضیات آن ها را می دانند و شاید به همین جهت است که از (عظمت) آن اسماء به خداوند پناه می برند (الهی اعوذ بک منک).

3. رسول کل (و پیامبر همه خلایق) مخصوصا اگر خاتم آنان باشد، لازم است که به عنوان «قطب زمان» مطرح باشد، بلکه با بودن خاتم رسل باید «قطب دایره امکان» نیز باشد، چرا که ممکن نیست این قطب متعدد و مربوط به چند نفر باشد، همان گونه که اهلش به جای خود مقرر داشته اند.

4. رسول کل، مخصوصا اگر خاتم رسل باشد باید که رسالت و خلافت خود را از مرتبه ی حضرت الوهیت و اسماء الهی و صور آن که عبارتند از اعیان ثابت در علم حق، دریافت نماید.

ص: 109



5. خلیفه، جانشین است و جانشین به معنای این است که تمام اختیارات مستخلف عنه خود را داراست. پس از علم به این مسأله باید متوجه باشیم، پیامبر، پیامبر تمامی آحاد مردم است و خاتم پیامبران، رحمت برای تمام جهانیان است یعنی باعث رساندن همه به کمالات شایسته شان می باشد. پس واجب و لازم است که همه را با دلایل کافی و لازم به سوی حضرتحق دعوت نماید و اگر پیروی نکردند با توسل به شمشیر آنان را وادار سازد.

6. از لوازم خاتم النبیین بودن این است که شریعت او، تا روز قیامت ادامه و دوام داشته باشد و شریعتی چنین داشتن، مستلزم آن است که سرچشمه و مأخذ رسالت و خلافتش اول گنجینه، از گنجینه های علم الهی باشد تا بدان وسیله از احوال اعیان جهانیان و احکام و دستورات لازم و کمالات لائق آنان آگاهی داشته و بداند چگونه و به چه وسیله می توان آنان را بدان مقام رسانید و از طرفی باید به نظام کل جهان آگاهی داشته باشد تا متوجه باشد به چه وسیله می توان آنان را بدان مقام رسانید. و چون توان و قدرت ناشی از علم و فرع آن است، و خلیفه خداوند در میان مخلوقات باید از طرف آن بزرگوار، مدار و قطب عالم باشد و این قطب جز یکی را می طلبد. چرا که اگر چنین نباشد نمی تواند دعوت خود را به کل جهانیان ابلاغ نماید. و در صورتی که بتواند، قادر به اقامه دلیل و حجت نخواهد بود و وقتی نتوانست با دلایل کافی و حجت قاطع قیام کند، اجازه اجبار و وادار نمودن آنان در تلقی دعوت خود را نخواهد داشت. به عبارت دیگر شریعت چنین خاتمی تا روز قیامت پایدار است و این پایداری با اقامه حجت و دلیل و رویارویی با بدعت گذارانی که پس از او می آیند باید حفظ و تداوم یابد، بنابراین واجب و بایسته است که چنین پیامبر خاتمی، جانشینی داشته باشد و داعی حق را در دعوت خلق به سوی خدا اجابت کرده و شریعت او پذیرفته باشد و راه او را ادامه دهد، بر مردم اقامه حجت نموده و شریعت آن پیامبر را تداوم بخشیده و حفظ نماید و در صورتی که نپذیرفتند و از آن تخلف ورزیده و اطاعت نکردند با آنان مقابله نماید. بنابراین، بر چنین خلیفه ای هم لازم است که مأخذ خلافتش و سرچشمه ی عملش همان سرچشمه و منشأ اخذ خلافت رسول باشد تا توانایی آن را داشته

باشد که بر آنچه رسول اقتدار دارد، او نیز داشته باشد لذا آن فردی که دارای چنین شرایطی است، قائم مقام پیامبر است و در تمامی احکام اختیارات او را داراست. و چون همانطور که گفته شد قدرت، بر گرفته شده از علم و فرع آن می باشد پس چنین خلیفه ای نیز قطب و مدار دایره امکان بوده و نمی شود در یک زمان متعدد باشند و دارای اختیار جهاد و مبارزه با مشرکان بوده و جز او کسی چنین حقی را ندارد زیرا جهاد و مبارزه و کشیدن شمشیر پس از اقامه حجت و دلیل (بر منکران و عدم پذیرش آنان است و در آوردن حجت و دلیل کافی، کسی به پای او نمی رسد. بعضی از عرفا گفته اند خلافت به خلافت ظاهری و باطنی تقسیم می شود که این درست نیست و برخی از حکما نیز قایل به تعدد خلفا از لحاظ اعلم و اعقل بودن شده اند که پذیرفته نیست، چرا که نمی شود خلیفه و قطب در زمان واحد، متعدد (چند نفر) باشند. پس از آوردن این مقدمه و دانستن آن عرض می کنیم که انتخاب چنین خلیفه ای را به چند صورت می توان تصور کرد:

الف) از طرف مردم مؤمن و مسلمان .

ب) از طرف حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم).

ج) از طرف خداوند تبارک و تعالی.

قول اول باطل است چرا که مردم به جایگاه و سرچشمه اخذ و اقتدار چنین خلافتی علم ندارند و مضافاً این که آدمی را بر اسماء ویژه ی خداوند و اسرار آن راهی نیست. قول دوم نیز باطل است. به دلیل وجوه اسماء مستأثره که ویژه خداوند است و حتی حضرت رسول هم از اسرار و احکام آنها خبر ندارد در حالی که خلافت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ناشی از اسرار آن مقام است. می ماند قول سوم و آن این که تعیین خلافت، شایسته ی ساحت اقدس خداوندی است و براساس آیه شریفه (وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) (1) که فرد مورد نظر پیامبر است، بر خداوند واجب است که چنین جانشینی را برای پیامبر خود تعیین فرماید و امر خلافت و تعیین آن را بر او وحی نماید و بر پیامبر واجب

ص: 111

و جلوه ای از حقیقت غدیر -- است که آن را به مردم ابلاغ کند (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) .. (1)

این آیه شریفه دلالت می کند که نفس رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از قبال بعضی از اصحاب منافق، در این رابطه ترسان بوده است. پس بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تعیین جانشین برای خود واجب است و این مسأله (بنابر دلایلی که گفته شد) از طرف خداوند مشخص و تعیین شده است.

و هنگامی که از متن آیه شریفه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) استفاده کرده و بر جانشینی هیچ یک از اصحاب و غیر اصحاب، غیر از علی (علیه السلام) تأکید نکرده، پس جای شکی باقی نمی ماند که علی (علیه السلام) است که منصوص از طرف حق تعالی است و به جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تعیین شده است.

بنابراین این جا بود که پیامبر بزرگوار فرمود: من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله).

آن بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) تنها نفرمود که هر که من مولای اویم پس علی را به عنوان مولا برایش تعیین کردم (فهدا علی مولاه) فرمود تا به این مسأله اشاره فرماید که تعیین او (علیه السلام) برای جانشینی من از طرف شخص خودم نبود بلکه از طرف خداوند بود که بر من وحی گردید.

لذا با توجه به مطالب مذکور) لازم و واجب است که کسی به جز علی (علیه السلام) منصوص برای موضوع خلافت کبرای رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نباشد چرا که رسول خدا، خلیفه ی خداست و جانشین نیز دارای مقام خلیفه الهی است و حجت خداوند بر تمامی خلائق آسمانها و زمین است.

و به این موضوع نیز باید اشاره کرد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حق ندارد مردم را وادار به عملی کند، مگر این که به اجازه خداوند تعالی باشد، زیرا رسول خداوند از اسرار و رموز اسماء آگاهی ندارد و بر ولی و جانشین او، اضافه بر این مطلب که از اسماء مستأثره هم چون رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و متابعت از او، دریافت دارد و او نمی تواند هیچ حرامی را که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن نهی کرده حلال و هیچ حلالی را که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بدان امر فرموده، حرام نماید.

ص: 112

و در پایان اضافه می کنیم که جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مدار و قطب زماناست و قطب بالاترین و نیکوترین اهل زمان خود است و از او بهتر در آن زمان پیدا نمی شود پس آنکه عمر، متعین را حرام کرد، و ابوبکر، اقرار کرد در حالی که علی در میانشان است، او بهترین اهل زمانش نیست. دلیل باطل بودن خلافت آن دو، است.

این مطالب را بیان کردیم که مزید بر آن دلیل باشد که تعیین جانشین برای پیامبر حق مردم نیست

## نتیجه

الف) چون حضرت ختمی مرتبت، خاتم الانبیاء است، باید شریعتش دائمی باشد.

ب) باید علم او اوسع و اکمل از جمیع باشد و مأخذ علم او مقام اعیان ثابتة و اسماء و صفات است و مقام فناء او مقام احدیت است.

ج) باید قدرت کامل بر اقامه حجت بر حقانیت طریقه ی خود داشته باشد و پس از آن، معاندان را به قوه ی قهریه، تسلیم کند.

د) موجودی که، رابط بین حق و خلق می باشد، او «قطب» است.

ه) خلیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز باید همان قدرت و اقتدار او را داشته باشد، چون قائم مقام اوست.

و) چون شریعت خاتم، دائمی و کامل است، پس انقطاع نبوت تشریح، ملازم انقطاع ولایت نیست.

ز) پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باید صاحب اسم اعظمی در عالم باشد تا وارث شرع احمدی و مقام علم او باشد.

ح) چنین شخصی را صاحب اسم اعظم و وارث شرع احمدی و مقام علم او (صلی الله علیه وآله وسلم) است، امام زمان و قطب دایره امکان است و در مقام بیان حلال و حرام و معارف الهیه و اقامه حجت و برهان، و پس از آن می تواند قیام به سیف کند.

ط) قطب وقت واحد است و هرگز متعدد نمی شود.

ی) خلافت و رسالت به ظاهری و باطنی و اعلم و اعقل منقسم نمی شود و این خود دلیل دیگری بر واحد بودن قطب است.

ک) تعیین چنین خلیفه ای فقط از جانب حق است، چون تنها حق بر باطنها، علم دارد و معصوم را می شناسد؛ یعنی این که خلیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همانند او (صلی الله علیه وآله وسلم) باید باشد و شناخت معصوم، تنها فعل خداست.

ل) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به اذن حق و از طریق وحی، با قاطعیت خلیفه ی خود را معرفی فرموده است.

م) خلیفه مأمور به ابلاغ احکام نبی (صلی الله علیه وآله وسلم) است و بر او نیست که حلال رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را حرام کند و یا حرام رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را حلال کند پس او فقط مأمور به تبلیغ احکام نازل بر رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) است لذا این که عمر بن خطاب، حکم به تحریم متعتین نموده، بهترین دلیل بر بطلان خلافت اوست.

ن) عمر بن خطاب و ابوبکر از یک سو در مقابل نص، اجتهاد کردند، و از سوی دیگر، به برتری علی (علیه السلام) اقرار نمودند. پس زعامت آن ها باطل است.

نتیجه این که تعیین خلیفه به عهده مردم نیست، بلکه امری الهی است و به همین سبب علی (علیه السلام) خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است و بر این امر آیات کریمه قرآنی و احادیث شریف نبوی گواه است.

## **25. برخی عقیده دارند که مسئله عصمت امام مورد اختلاف است و هیچ امر بدیهی اختلاف پذیر نیست،...**

\*25. برخی عقیده دارند که مسئله عصمت امام مورد اختلاف است و هیچ امر بدیهی اختلاف پذیر نیست، پس عصمت امام بدیهی نیست و هیچ دلیلی هم بر عصمت امام وجود ندارد. آیا این عقیده صحیح است؟

علاوه بر فخر رازی امام غزالی هم در ایراد و اشکال کردن به عقاید شیعه و مغالطه کردن ید طولانی دارد. جالب این جاست که این افراد با مغالطه و سفسطه گری می خواهند عقاید بر حق تشیع را مغالطه بنامند اما هیچ گاه حق پنهان نخواهد ماند. یکی از ایراداتی که این فرد بر مسأله امامت وارد می کند مسأله عصمت امام است. استدلال غزالی در معیار العلم

این چنین است: «بعضی از اهل زمان ما می گویند: پیروی از احکام عقل باطل و تقلید امام معصوم لازم است، و چنانچه بگویند عصمت امام امریست ضروری، ادعای دروغی نموده اند زیرا مسأله عصمت امام را به هر دو نفری که عرضه بدارید خواهید دید مورد اختلاف است و هیچ امر بدیهی اختلاف پذیر نیست، پس عصمت امام بدیهی نیست، و چنانچه بخواهند عصمت امام را به برهان اثبات نمایند، دلیل بر عصمت ندارند، بلکه این مغالطه و امثال آن به واسطه آفاتی است که به عقل رسیده، پس این گونه سخنان جاری مجرای جنون و دیوانگی است.»

در جواب می گوئیم: پیروی از احکام عقل نزد امامیه واجب و متبع است، به خلاف اشاعره که حکم عقل را حجت نمی دانند، یعنی مستقلات عقلی را انکار نموده، و احکام را منحصر به سمع و نقل از شارع مقدس می پندارند. شهرستانی در ملل و نحل آورده که اشعری گویند: تمام واجبات شنیدنی است، و عقل چیزی را واجب نمی نماید، و مقتضی تحسین و تقبیح نیست. و معرفت الله به عقل حاصل گردد و به سمع واجب شود، چنانکه می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»: «و ما عذاب کننده نبوده ایم تا وقتی که رسولی بفرستیم» (1) و همچنین سایر واجبات از قبیل شکر منعم، و امتثال عند، و اثبات ثواب و عقاب برای مطیع و عاصی به نقل استوار می گردد.

غزالی خودش در احیاء العلوم می گوید: معتزلان معرفت الله و اطاعتش را به سبب عقل واجب می دانند، ولی اهل حق و سنت (اشاعره معرفت حق تعالی و طاعت حضرتش را به واسطه ایجاب و تشریح شارع واجب می شمارند نه به عقل، زیرا هرگاه عقل طاعت را ایجاب نماید، یا به واسطه این است که فایده ای بر آن مترتب شود که راجع به معبود باشد، و این محال است چون به طاعت و عبادت نیازی ندارد، بلکه کفر و ایمان در حق وی برابر است، و یا فایده طاعت راجع به عبد است و این نیز محال است، زیرا عبد غرضی برای اطاعت ندارد، بلکه طاعت یک نوع مشقت و زحمت می باشد، که باید برای انجام وظیفه،

ص: 115

خویش را به تعب بیندازد، و از شهوات منصرف سازد، و چنانچه عقل ایجاب طاعت کند بدون فایده نیز محال خواهد بود، زیرا عقل چیزی را به عبث و گزاف ایجاد نمی نماید. از بیانات گذشته آشکار می شود که شخص غزالی و استادش جوینی و امامش ابوالحسن اشعری پیروی نمودن از حکم عقل را باطل شمرده، و ایجاب واجبات و تحسین و تقبیح را منحصر به سمعیات دانسته اند، و عجب از دانشمندی که در علوم متنوعه دست داشته و کلمات هر گروهی را دیده یا شنیده باشد سپس این چنین مذهب باطلی که موافق عقیده خودش و استادش می باشد نسبت دهد به کسانی که با آواز بلند مردم را به سوی اطاعت احکام عقلیه دعوت می نمایند.

می گوئیم: تقلید از امام معصوم لازم است چون حکم امام معصوم موافق با حکم عقل سلیم است چنانکه مشهور است: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل و احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد عقلی می باشند چنانکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: «ما من شیء یقربکم الی الجنة و یبعدکم عن النار الا و قد أمرتکم به، و ما من شیء یبعدکم عن الجنة و یقربکم الی النار الا و قد نهیتکم عنه» .

ممکن است اشتباه غزالی از باب اشتراک لفظی باشد، زیرا پنداشته که امام معصوم در خلفت مانند سایر افراد است و عصمت را امر عارضی توهم نموده و برای اثبات آن مطالبه دلیل کرده است با آن که عصمت عبارت است از استعداد ذاتی علم حضوری که با آن تمام موجودات جسمانی و مجرد را می داند، و غفلت و لهو و سهو بر حضرتش عارض نمی شود، (عصمت علمی) بلکه توجه به غیر ذات ذوالجلال را اگر چه به عنوان ارشاد و نصیحت باشد برای خود معصیت می شمارد، چنانکه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «انه لیغان علی قلبی و انی لأستغفر الله فی کل یوم سبعین مره». و چنانچه حق تعالی می فرماید: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ». و از این باب است گریه کردن و غش نمودن و مغفرت خواستن ائمه هده المهدیین

در اثبات این قوه و استعداد برای امام (علیه السلام) می‌گوییم: انسان برای حفظ نظام و انتظامات اجتماعی به قانون و قانون‌گذار و مبین آن نیازمند است، و باید مقنن و مبین کسی باشد که از دیگران برتر و بالاتر باشد، تا از خطا و لغزش ایمن بماند، پس بر خدای تعالی از باب الطیف لازم است فردی را که دارای تأییدات ربانی و فیوضات سبحانی باشد، برای هدایت مردم و حفظ نظام، خلق و نصب فرماید، تا با وجود وی مردم جلب منافع و دفع مفاسد نموده و به درجه رفیع سعادت برسند.

امامت به سه چیز قوام دارد، و با آنها کامل می‌گردد: 1. لازم است بر خداوند تعالی از باب لطف برای هدایت مردم امامی با علم و قدرت و تقوا ایجاد و نصب فرماید، تا مردم با راهنمایی وی از نقص به سوی کمال رفته، و علم و معرفت دین بیاموزند.

2. واجب است بر امام از باب اطاعت مولا و شکر منعم مأموریت را پذیرفته، و تکالیف لازمه و مشقت‌های عارضه را تحمل نماید، و با دوستان مروت و با دشمنان مدارا کند.

3. لازم است بر مردم که اوامر امام را قبول نموده، و در مقام امتثال سرپیچی نکنند، و در راه کمک و مساعدت حضرتش از بذل مال و جان دریغ نداشته، و در اجرای فرامین وی کوشا باشند، پس چنانچه بدسیرتی و زشت‌کرداری مردم سبب گوشه‌گیری و خانه‌نشینی، یا غیبت امام (علیه السلام) گردد لطف حضرت پروردگار، و امام (علیه السلام) تمام است. تنها مانعی که برای پیشرفت سعادت وجود دارد سوء سیریه و زشتی رفتار مردم می‌باشد، چنانکه خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید الاعتقاد می‌گوید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه ما» هر گاه امام دارای مقام عصمت نباشد از خطا ایمن نخواهد بود، و برای رفع خطا به دیگری و او به شخص سومی و آن به چهارمی نیازمند می‌باشد.

و این خود مستلزم تسلسل اجتماعی تعاقبی، و محال است و نیز لازم می‌آید از همه مردم معصیت کارتر باشد چون با مقام امامت جرم معصیت و عقوبت آن شدیدتر خواهد بود، چنانکه مشهور است: «حسنات الابرار سیئات المقربین» و مانند این که اگر خلافی از



سربازی سرزند او را به چند تازیانه و چند روز زندان تنبیه می نمایند، ولی چنانچه همان خلاف از سرلشکری صادر شود وی را به خلع درجه و زندان با اعمال شاقه محکوم می کنند.

و چنانچه امام معصوم از خطا نباشد اطاعت وی بر مردم لازم نخواهد بود، بلکه انکار عمل قبیح واجب است، با آن که خدای تعالی می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (1) پس باید امام اعلم و ازهدو اکمل اهل زمانش باشد، تا به پیروی از حضرتش اختلال نظام و هرج و مرج از جهان مرتفع گردد.

چون عصمت از امور خفیه است و تنها خدای تعالی و رسولش به آن آگاهند پس تشخیص و تعیین امام به عهده خدا و رسول می باشد، و معلوم است پیغمبری که از پدر مهربان تر بر امت بوده، و تمام احکام کلیه و جزئیه را بیان نموده، البته امر امامت را اهمال نکرده است، چنانکه خدای تعالی به وسیله آیاتی چند امام معصوم را معرفی فرموده:

1. از آیه 52 سوره شوری چنین بر می آید که خداوند روح علم حضوری (استعداد ذاتی) را به پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) و وصی بالاستحقاق وی عطا فرموده و عصمت لازم و معلول این روح می باشد.

2. از آیه 33 سوره احزاب چنین بر می آید به اتفاق مفسران این آیه در شأن پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله وسلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و فرزندان ایشان نازل گردیده است پس با این آیه عصمت ایشان ثابت می شود.

3. از آیه 23 سوره شوری بر می آید که این آیه به اجماع مفسران دلالت بر وجوب دوستی و اطاعت اقرباء پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) (علی، فاطمه، حسن، حسین (علیه السلام) دارد.

4. از آیه 67 سوره مائده چنین بر می آید که این خطاب جهت نصب امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده، چون پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) از معاندین به ظاهر مسلمان وحشت داشت، و گرنه پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) احکام مخالف یهود و نصاری را بدون درنگ بیان می فرمود، در این جا خدای تعالی می فرماید: ما تو را از مردم به ظاهر مسلمان منافق حفظ می نمایم.

5. از آیه 55 سوره مائده چنین بر می آید که همه مفسران سنی و شیعه اعتراف دارند که

ص: 118

این آیه در شأن امیر مؤمنان (علیه السلام) نازل شده و حق تعالی به واسطه کلمه «انما» حصر نموده ولایت (امامت) را به حضرت مولی الموحدين علی بن ابیطالب (علیه السلام).

6. از آیه 3 سوره مائده چنین بر می آید که در روز هجدهم ذیحجه، حجه الوداع به واسطه ی نصب امیر مؤمنان (علیه السلام) به امامت دین کامل شده و این آیه مبارکه نازل گردید.

7. آیه 124 سوره بقره این چنین نشان می دهد که حق تعالی در جواب حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: عهد (امامت) به کسانی که مشرک بوده یا باشند نمی رسد، پس غیر علی و فرزندان وی لایق امامت نیستند، چون هر یک سابقه شرک و بت پرستی داشتند.

8 از آیه 24 سوره دهر چنین بر می آید که از دنیاپرستان پیروی مکن و در مقابل فرمان حق (نصب امیر مؤمنان) بردبار باش.

9. از آیه 7 سوره رعد چنین بر می آید که بنا به رأی بیشتر مفسران و گفتار خلفاء راشدین هادی این امت حضرت علی (علیه السلام) است، چنانکه خلیفه اول گفت: «اقیلونی فلسط بخیر کم و علی فیکم» و خلیفه ثانی گفت: کانت بیعه ابی بکر فلته وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه» و نیز در منبر بعد از خطبه گفت: «عجزت النساء ان یلدن علیا لولا علی لهلک عمر و قال اللهم لا تبقنی لمعضله لیس لها علی حیا» .

10. از آیه 119 سوره توبه چنین بر می آید که در این آیه شریفه امر شده است به پیروی از کسانی که معصوم از خطا و دروغ باشند، و این خود منطبق می شود به امیر مؤمنان و فرزندان آن بزرگوار.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله وسلم) به وسیله روایاتی چند به پیروی از امام معصوم تنصیص فرموده:

1. حدیث ثقلین: «قال رسول الله (صلی الله علیه واله وسلم) انی تارک فیکم الثقلین أن تمسکتُم بهما لن تضلوا

بعدی، احدهما أعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما» و مراد از عترت حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و حسن و حسین (علیه السلام) می باشند، زیرا چنانچه از حدیث

ام سلمه آشکار می گردد زوج و سایر خویشاوندان عترت نیستند، ابن حجر عسقلانی در ص 89 صواعق محرقه گوید این حدیث را 28 نفر از صحابه رسول اکرم نقل نمودند.

2. حدیث غدیر: در سال حجه الوداع هنگام مراجعت از مکه به مدینه در مکانی به نام غدیر خم حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه واله وسلم) شرف نزول ارزانی داشته و فرمود از جهاز شتران منبری ترتیب دادند، و چون بر منبر رفت خطبه بلیغی انشاء فرمود و پس از آن خطاب به مسلمان نموده گفت: «یا معشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا بلی» سپس علی را روی دست بلند کرد و قال: «فمن كنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله» تمام علماء عامه و خاصه به درستی این حدیث اقرار و اعتراف دارند.

3. حدیث امامت: حافظ ابو نعیم در حلیه الأولیاء با سند خودش از انس بن مالک روایت می نماید که پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) به من امر نمود به احضار ابو برزه اسلمی، و چون وی حاضر شد پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) به او فرمود و من می شنیدم: «أن رب العالمین عهد الی عهد فی علی بن ابیطالب فقال: انه رایه الهدی، و منار الایمان، و امام اولیایی، و نور جمیع من اطاعنی، یا ابا برزه، علی ابن ابیطالب امینی غده فی القیامه، و صاحب رایتی فی القیامه، و امینی علی مفاتیح خزائن رحمه ربی عزوجل». مراد از نور چیزی است که روشن کننده دیگران و آشکار سازنده خودش باشد، و این اشاره به همان استعداد ذاتی و قوه ای است که امام معصوم دارا می باشد. چنانکه حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: «معرفتی بالنورانیه معرفه الله».

4. حدیث منزلت: قال رسول الله (صلی الله علیه واله وسلم): «یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»، اثبات امامت و عصمت امیر مومنان (علیه السلام) به واسطه این حدیث بسیار آسان است و جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست، چون در عهد حضرت موسی (علیه السلام) هیچ کس فضیلت و مقام حضرت هارون (علیه السلام) را نداشت.

5. حدیث مواخات: قال رسول الله (صلی الله علیه واله وسلم): «یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی اخی فی الدنیا و الاخره و حامل لوائی و هذا علی وصیی فی الدنیا و حامل لواء الحمد غدا فی القیامه»

و قاضی عدتی» و در بعضی نسخ ضبط حدیث این است: «یا علی انت اخی فی الدنیا و الاخره، و انت وصیی، و انت منجز وعدی، و مقضی دینی» و در بعضی دیگر این طور است:

«انت اخی و وصیی، و خلیفتی من بعدی، و قاضی دینی» و هر یک از این عبارات دلالت دارد بر وصایت و خلافت و امام حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام).

6 حدیث طیر: قال رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم): «اللهم ایتنی با حب خلقک الی و الیک، حتی یا کل معی من هذا الطیر، ف جاء علی فاکل معہ» این حدیث از متواترات خاصه و عامه می باشد و از نظر این که خدای تعالی دعای پیغمبر (صلی الله علیه و اله وسلم) را اجابت فرموده ثابت می شود که محبوب ترین مردم نزد خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و اله وسلم)، علی (علیه السلام) است.

7. حدیث شجره: قال رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم): «أنا و علی من شجره واحده و سایر الناس من شجره شتی» و این همان شجرهی طیبه ای است که خدای تعالی می فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ رَبُّ اللَّهِ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» (1)

8 حدیث مبايعت: قد جمع رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم) بنی عبد المطلب و قال: «ایکم بیا یعنی و یوازرنی یكون اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی، فبايعه علی (علیه السلام)» فقام القوم و هم یقولون لابی طالب اطع ابنک فقد امر علینا و علیک.

9. حدیث امارت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) به گروه اصحاب خطاب فرموده و گفت: «سلموا علی علی بامرہ المؤمنین» و الأمره بالكسر الاماره من امر الرجل اذا صار امیرآ، پس اصحاب سلام نموده و مبارک باد گفتند.

10. حدیث مدینه: ابن عساکر در تاریخ خود می گوید: قال رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم): «انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد المدینه فلیاتها من بابها». . حکیم ابوالقاسم حسن بن محمد فردوسی طوسی گوید:

اگر با شدت عقل و تدبیر و رای \*به نزد نبی و وصی گیر جای

ص: 121

بر این زاده ام هم بر این بگذرم\* چنان دان که خاک پی حیدرم

نبی و علی دختر و هر دو پور\* گزیدم و ز آن دیگرانم نفور

11. هنگام جنگ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) امیر مؤمنان (علیه السلام) را در مدینه خلیفه خویش نمود و تا زمان رحلت او را عزل نکرد و به اجماع عقلاء حاجت مردم بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) به خلیفه بیشتر است از حال مسافرت، و چگونه می شود که پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) برای مدت کوتاهی خلیفه نصب نماید، ولی برای حفظ دینی که باید تا قیامت باقی باشد خلیفه و راهنمایی نصب نکند؟!

12. احمد بن حنبل در مسند روایت نموده، قال رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم): «یا بنی ولیعه لتنتهین اولا بعثن الیکم رجلا کنفسی یمضی فیکم امری، و یقتل المقاتله، و یسبی الذریه، فالتفت إلی علی (علیه السلام) فاخذیده فقال: هو هذا مرتین».

این حدیث نظیر آیه مباحله است که حق تعالی حضرت امیر را به منزله نفس پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) شمرده است: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (1)

13. قال رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم) مشیره الی علی (علیه السلام)، و اخذ بیده: «هذا خلیفتی فیکم من بعدی فاستمعوا له و اطیعوه» عتبه بن عامر جهنی گوید: بایعنا رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم) علی قول ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أن محمدا نبیه و علیه وصیه، فای من الثلاثه ترکناه کفرنا الحدیث. از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که علی (علیه السلام) افضل صحابه است از جهت علم و عمل و تقوا و هر کس چنین باشد پیروی از او بر امت لازم است پس امت باید از علی (علیه السلام) پیروی نمایند.

14. حضرت امیر المؤمنان (علیه السلام) پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) ادعای امامت نمود، و شواهدی را برای صدق گفتارش بیان نمود مانند افضلیت، عصمت، ظهور معجزات از قبیل کندن در خیبر، اخبار از امور غیبی مثل قتل ذو الشدیه، و عبور خوارج از نهران، و زنده

ص: 122

بودن خالد بن عویطه تا زمان لشکر کشی به کربلا، پس امامت حضرت نزد اشخاص با انصاف ثابت می باشد. (1)

قال الله تعالى في كتابه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (2)

## 26. کلمه مولا در حدیث غدیر به معنی آزاد شده می باشد و مربوط به مشاجره میان علی (علیه السلام)...

\*26. کلمه مولا در حدیث غدیر به معنی آزاد شده می باشد و مربوط به مشاجره میان علی (علیه السلام) و زید بن حارثه است نه امامت و ولایت علی (علیه السلام). آیا این نظریه صحیح است؟

برخی از اهل سنت می گویند مراد از کلمه «مولا» در حدیث غدیر، «ولاء عتق» است و مولا به معنی «معیق» می باشد. یعنی گویا پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) فرموده است هر که من معتق اویم این علی معیق او است. در بیان مطلب گفته اند: مشاجره ای میان علی (علیه السلام) و زید بن حارثه پیش آمده و علی (علیه السلام) فرمود انت مولای یعنی تو غلام آزاد شده دست منی، زید گفت: نه خیر من مولای رسول خدایم نه مولای تو. این خبر به پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) رسید. حضرت (صلی الله علیه واله وسلم) فرمودند: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه..» آیا این ادعا صحیح است؟ با توجه به این که مولوی هم در دفتر ششم مثنوی در همین مورد چنین گفته است: (3)

زین سبب پیغمبر با اجتهاد\* نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت: «هر کورا منم مولا و دوست\* ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا؟ آن که آزادت کند\* بند رقیق ز پایت بر کند

در پاسخ باید گفت: اولاً ولاء عتق اختصاص به علی (علیه السلام) ندارد بلکه مال همه اقارب پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) است. چون کسی که آزاد شده قبیله ای باشد او را ولاء همان قبیله گویند و زید آزاد شده بنی هاشم است پس او هاشمی بالولاء است و این مختص به علی (علیه السلام) نیست در حالی که حدیث در مقام اختصاص و حصر است.

ص: 123

1- خود آموز منظومه فارسی، زین الدین زاهدی، ج 1، ص 259 تا 269

2- نساء/ 54

3- دفتر ششم مثنوی، ابیات 4552 تا 4554

ثانیا خلیفه دوم یعنی عمر خطاب پس از سخنان پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) در غدیر خم جلو آمده و به علی (علیه السلام) گفت: «هنیئا لک اصیحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه» و نیز عایشه و انصار هم پس از آن به علی (علیه السلام) می گفتند: «ای مولای ما» و واضح است که اینها را نمی توان به ولاء عتق حمل نمود.

ثالثا صدر حدیث این معنا را نفی می کند چون پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) فرمود: الست اولی بکم من انفسکم، که سخن از اولویت به انفس مسلمین است و هیچ ربطی به ولاء عتق ندارد.

بی شک کلمه مولا معانی مختلفی دارد که هیچ کدام از آن معانی به جز اولویت در تصرف برای حدیث غدیر نمی توانند مراد باشند زیرا عقلایی نیست که پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) در آن هوای داغ و سوزان مردم را نگاه داشته و به آنان بگوید: هر کس من دوست اویم این علی پس از من دوست اوست. هر کس من همسایه اویم این علی پس از من همسایه اوست. هر کس من معتق و آزادی بخش اویم این علی پس از من معتق و آزادی بخش اوست و ... این ها جدا خنده دار است. (1)

## 27. به طور کلی میان شیعه امامیه و اهل سنت چه تفاوت هایی وجود دارد؟

تفاوت ها در این زمینه فراوان است که ما در این جا به مهم ترین آنها اشاره می کنیم؛

1. شیعه به امامت معتقد است اما اهل سنت به خلافت اعتقاد دارد.

2. از نظر شیعه امامت یک منصب الهی است همانند نبوت اما از نظر اهل سنت خلافت یک منصب بشری است و انتخاب خلیفه به عهده خود مسلمین می باشد.

3. امامت از نظر شیعه مستلزم بر خورداری از صفت عصمت می باشد اما در نزد اهل سنت لازم نیست که خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) معصوم باشد. 4. در نگاه شیعه امام باید صاحب علم حضوری و علم لدنی باشد و به عبارت دیگر باید ملهم به الهامات غیبی و صاحب مقام تحدیث و به اصطلاح محدث باشد اما در نظر اهل سنت چنین شرطی برای خلیفه رسول خدا وجود ندارد.

ص: 124

5. در نگاه شیعه امامت از اصول دین است که باید به آن علم یقینی داشت زیرا معرفت امام (علیه السلام) به منزله معرفت پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) و معرفت پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) به منزله معرفت خداوند است. اما در نگاه اهل سنت این مسأله از مسایل فروع دین است و امری ظنی است و تقلید در آن جایز می باشد.

حال آنکه حدیث مشهور نبوی بهترین گواه است که امامت از اصول دین است و عدم معرفت امام موجب می شود که انسان بر جاهلیت بمیرد چنان که فرمود: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» .

6. اهل سنت بر خلاف شیعه به تقدیم مفضول بر فاضل اعتقاد دارند که این امر عقلا و غره قبیح است و لذا امامیه این را جایز نمی دانند بلکه بر خلاف مقتضی عقل و نص قرآن می دانند. آنجا که می فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»، (1) و نیز می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (2)

7. شیعه امامیه معتقدند که امام باید منصوب بوده و صاحب اعجاز نیز باشد به همین لحاظ شیعه امام بلافضل را علی بن ابیطالب (علیه السلام) می داند زیرا هم معصوم است و هم منصوب و هم دارای معجزات آشکار می باشد. اما اهل سنت هیچ یک از این موارد را معتقد نیستند و آنها خلیفه بلافضل بعد از رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) را ابوبکر میدانند که براساس بیعت انعقاد آن را جایز دانسته اند. (3)

## 28. معرفی و بیان بعضی از فضایل و کمالات علی (علیه السلام)

### 1. شجاعت علی (علیه السلام):

علی (علیه السلام) در شجاعت و ایثارگری و فداکاری و مجاهدت و تحمل همه گونه بلاها و مشتقتها در راه آرمان های مقدس و والای اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه واله وسلم)

ص: 125

1- زمر 12/

2- یونس (36)

3- اسرار الحکم، ملا هادی سبزواری، ص 513 تا 517



سر آمد روزگار بوده و به اعتراف دوست و دشمن احدی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پای مولا علی (علیه السلام) نمی رسد. برای مثال به پاره ای از مجاهدت های آن حضرت اشاره می کنیم:

الف) در نخستین جنگ مسلمانان (جنگ بدر) که قریب به 72 نفر از بزرگان عرب وقهرمانان نامی قریش کشته شدند، حضرت علی (علیه السلام) با شجاعت تمام و به تنهایی 36 نفر از آن ها را هلاک نمود.

ب) در جنگ احد نیز حضرت علی (علیه السلام) پرچمدار سپاه اسلام بود و یکی پس از دیگری پرچمداران سپاه کفار را نابود می کرد تا شیرازه سپاه کفر از هم پاشید ولی متأسفانه خالد بن ولید از تنگه کوه احد به مسلمین حمله کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به شدت زخمی شد و تنها کسی

که با نود زخم کاری از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دفاع می کرد و دشمن را دفع می کرد علی (علیه السلام) بود. در این جنگ بود که مدال پرافتخار «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» بر سینه و پیشانی مولا (علیه السلام) چسبانیده شد.

ج) در جنگ احزاب نیز حضرت علی (علیه السلام) با شجاعت تمام گروه کثیری از مشرکین را کشته و جنگ را به نفع مسلمانان پایان داد و در رأس مقتولین به دست علی (علیه السلام) عمرو بن عبدود است که تمام مسلمین از جنگ با او هراس داشتند و زمانی که آن حضرت (علیه السلام) به جنگ با او می رفتند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عرضه داشت بارالها امروز تمامت اسلام به میدان تمامت کفر رهسپار شده. و هنگامی که آن حضرت (علیه السلام) در فرصت مناسب عمرو بن عبدود را از پای درآورد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: ضربه علی یوم الخندق خیر من عباده الثقلین.

د) در جنگ خیبر نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پرچم را به دست علی (علیه السلام) داد و در این باره فرمود: پرچم را فردا به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست داشته و او هم خدا و رسول را دوست می دارد. او کرار و غیر فرار یعنی مکرر در مکرر به دشمن می تازد و فرار در قاموس او راه ندارد و از میدان نمی گریزد تا آنکه فاتح شود. در این جنگ حضرت علی (علیه السلام) با یک دست در قلعه خیبر را بر کند.

ه) در جنگ حنین پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) به همراه ده هزار رزمنده سواره نظام به جنگ رفتند اما در میدان جنگ شکست سختی خوردند و همگی پراکنده شدند و تنها نه نفر با پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) ماندند که در رأس آنان علی (علیه السلام) بود که ابو جریول از قهر مانان مشرکین را کشت و دشمنان را پراکنده ساخت و با ندای دوباره پیامبر سپاه مسلمین به جنگ بازگشتند و علی (علیه السلام) حدود 40 نفر از کفار را کشت.

آری، شمشیر علی (علیه السلام) غم‌ها و غصه‌های فراوانی را از دل پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) زدود و به قول مقدس اردبیلی: استحکام بنای دین مصطفوی به شمشیر آبدار دشمن شکار مرتضوی است. مواردی که ذکر شد تنها گوشه‌ای از شجاعت و فداکاری علی (علیه السلام) است. حضرت علی (علیه السلام) در راه خدا از همه بیشتر جهاد و کوشش داشت و بدون شک هر کس شجاع‌تر و مجاهدتر و فداکارتر باشد او از دیگران افضل است پس علی (علیه السلام) از دیگران افضل است.

## 2. دانش علی (علیه السلام)؛

دومین فضیلت علی بن ابیطالب (علیه السلام) این است که آن حضرت پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) داناترین امت اسلامی بوده است و هر کس داناتر باشد افضل از دیگران است پس علی (علیه السلام) افضل از دیگران است.

در اینجا به چند دلیل ثابت می‌کنیم که علی (علیه السلام) اعلم الناس بوده است.

الف) از سویی به اتفاق آراء علی (علیه السلام) دارای هوش و استعداد سرشاری بود و نیروی حدس او که شعبه‌ای از الهام الهی است بسیار قوی بود و رویدادهای آینده را حدس می‌زد. از سوی دیگر حضرت (علیه السلام) از کودکی در دامان پرمهر رسول خدا (صلی الله علیه و اله وسلم) رشد یافته و همیشه از پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) بهره می‌برده، بنابراین حضرت علی (علیه السلام) قابل قابلیتش تام و هم فاعل فاعلیتیش تام بوده و پیداست با وجود این شرایط علی (علیه السلام) آن شاگرد مستعد و خصوصی پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) به چه درجاتی از دانش باید برسد. به ویژه اینکه از کودکی با حقایق و معارف الهی سروکار داشته و دانش در کودکی همانند نقش بر روی سنگ است که از یاد رفتنی نیست و خود فرموده: علمنی رسول الله (صلی الله علیه و اله وسلم) الف باب من العلم و یفتح لی من کل باب الف باب. این

و جلوه ای از حقیقت خدیر برهان یک برهان لمی است یعنی از علت به معلول می رسیم. زیرا داشتن این خصوصیات علت اعلم الناس بودن معلول است.

ب) بارها و بارها صحابه رسول خدا(صلی الله علیه واله وسلم) در امور دچار اشتباه و سردرگمی شده و در احکام شرعی به بن بست رسیده و به علی (علیه السلام) مراجعه می نمودند و به خصوص سه خلیفه بسیار دچار مشکل می شدند که هر بار حضرت علی (علیه السلام) راهگشای آنان بود به طوری که بارها و بارها از خلیفه دوم نقل شده که لولا علی لهلک عمر. این موارد بسیار زیاد و متواتر هستند اما به دلیل اقتضای این مطلب به عنوان مثال به یک مورد اشاره می کنیم و مطالعه موارد دیگر را به عهده خواننده می گذاریم، از ابوبکر نقل شده که مردی یهودی با او ملاقات نموده و از وی پرسید: خدای شما در کجاست؟ ابوبکر گفت: بر بالای عرش است، یهودی گفت: بنابراین زمین از وجود خدا خالی است چون خدایی که در نقطه معینی جای دارد در نقاط دیگر نخواهد بود و این سخن دستاویزی برای یهود شد که اسلام را مسخره کند. ولی در بین راه با علی (علیه السلام) ملاقات نمود و عرضه داشت: خدا در کجاست؟ علی (علیه السلام) فرمود: خدا خود کجایی و مکان را آفریده پس خود محکوم به مکان نیست، او خود زمان را آفریده پس محکوم به زمان نیست بلکه برتر از مکان و زمان و همه سنن ماده و مادیات است و ... این جا بود که یهودی مسلمان شد. و نیز از ابوبکر راجع به ارث برادر و خواهرمیت سؤال شد ولی جوابی نداشت تا این که مولا علی (علیه السلام) حکم شرعی را بیان نمود. آری این دو نمونه ضعف خلیفه را در مسایل معارف دین و احکام اسلامی و شرعی به خوبی روشن می کند.

ج) به اتفاق شیعه و سنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله وسلم) در حق علی (علیه السلام) فرمودند: اقضا کم علی، یعنی قاضی ترین شما در دین علی (علیه السلام) است و بدون تردید قضاوت بدون علم شایسته نیست پس علی (علیه السلام) داناترین امت است.

د) همه علما اسلام مستقیم یا غیر مستقیم شاگردان مکتب علی (علیه السلام) هستند. برای مثال مفسران اسلام عموماً از ابن عباس تفسیر را آموخته اند و به کلام او اخذ می کنند و ابن عباس

شاگرد مکتب مولا علی (علیه السلام) است که خود می گوید: شبی از شبها علی (علیه السلام) از آغاز شب تا به صبح راجع به باء بسم الله برایم سخن گفت. آن گاه فرمود اگر بخواهم، هفتاد بار شتر کتاب از تفسیر بسم الله درست می کنم.

متکلمین اسلام از معتزله و اشاعره و امامیه عموماً از علی (علیه السلام) استفاده کردند.

علماء علم نحو شاگرد این مکتب اند چون حضرت علی (علیه السلام) قواعد کلی نحو را به ابوالاسود دؤلی آموخت.

فقهای اسلام عموماً شاگردان مکتب علی (علیه السلام) بودند زیرا که امام جعفر صادق (علیه السلام) که رئیس مذهب امامیه است فرزند علی (علیه السلام) و شاگرد آن مکتب است و سایر ائمه مذاهب یعنی ابوحنیفه - مالک بن انس - احمد بن حنبل - محمد بن ادریس شافعی هم مستقیمه و غیر مستقیم شاگردان امام صادق (علیه السلام) هستند.

عرفایی که دارای عرفان صحیح می باشند به امام العارفین منتهی می شوند و به قول ابن ابی الحدید معتزلی: ان قیل جهاد و حرب فهو علی سید المجاهدین و المحاربین.

ان قیل وعظ و تذکیر فهو ابلغ الواعظین و المذکرین.

ان قیل فقه و تفسیر فهو رئیس الفقهاء و المفسرین.

ان قیل عدل و توحید فهو امام اهل العدل و الموحدین.

و لیس علی الله بمستنکران یجمع العالم فی واحد.

پس مولا علی (علیه السلام) معلم همگان است البته این با دید ظاهری است و گرنه با دید باطن علی (علیه السلام) دومین شخصیت جهان امکان و آموزگار همه انبیاء و فرشتگان است و خود شاگرد مکتب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

ه) خود مولا علی (علیه السلام) در مواردی خبر داده از این که او داناترین افراد امت به شمار می آید. به عنوان نمونه یک جا فرموده: سلونی قبل أن تفقدونی فانی بطرق السماء اعلم من بطرق الأرض. و این ادعا را پس از علی (علیه السلام) هر که بر زبان آورد رسوا شد. جای دیگر فرموده: اگر مردمان مرا حاکم قرار داده بودند هر آینه میان اهل تورات بر طبق تورات آن ها

و میان اهل انجیل طبق انجیلشان و میان اهل زبور طبق زبورشان و میان مسلمین طبق قرآن حکم می نمودم، سوگند به ذات حق آیه ای از قرآن نمی یابید که در شب نازل شده باشد یا در رزو، در زمین هموار یا کوهسار مگر این که من از آن خبر داشته و از شأن نزولش هم اطلاع دارم.

آری تمام اینها دال بر جامعیت مولا نسبت به معارف و احکام الهی در طولتاریخ بشریت است

### 3. علی (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است:

سومین فضیلت علی (علیه السلام) آنست که حضرت نفس و جان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خوانده شده. توضیح این که وقتی مسیحیان نجران لجاجت نموده و زیر بار اسلام نرفتند دستور مباحله صادر شد. قرآن فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ...» (1) حال به اتفاق همه مفسرین منظور از ابناء در آیه حسن و حسین (علیه السلام) است و از نساتنا وجود مبارک صدیقه طاهره (سلام الله علیها) است و منظور از انفسنا وجود نازنین حیدر کرار علی (علیه السلام) است. منظور از این که علی نفس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است یکی بودن این دو نفس نیست زیرا اتحاد باطل است بلکه منظور از انفسنا یعنی علی، جان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و مساوی آن حضرت در کمالات به جز نبوت است و بدون تردید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از همگان افضل است و علی (علیه السلام) مساوی افضل الناس است و مساوی الافضل، افضل می باشد. پس علی (علیه السلام) از همگان افضل است و خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده: یا علی انک تری ما اری و تسمع ما اسمع الا انک لست بنبی بل انت وصی و انک لعلی خیر.

### 4. جود و بخشش علی (علیه السلام):

چهارمین فضیلت مولا علی (علیه السلام) این است که آن حضرت پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با سخاوت ترین مردم بودند تا آنجا که سه شبانه روز حضرت (علیه السلام) با همسرش زهرا (سلام الله علیها) و دو فرزندش حسن و حسین (علیهم السلام) روزه گرفته و نان خویش را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و خود با آب افطار نمودند و آیه در حق آنها نازل شد که:

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ..»

ص: 130

و نیز یک بار حضرتش تمام مایملک خویش را در راه خدا انفاق نمود و آن هنگامی بود که حضرت از تمام دنیا و ما فیها چهار درهم داشت که یکی را شه گری را در روز و درهم سوم را پنهانی و چهارمی را آشکارا انفاق فرمود، آیه نازل شد: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» (2)

مولا علی (علیه السلام) اجیر می شد و به مزد کار می کرد. آن گاه محصول کار خویش را صدقه می داد و خود گاهی از شدت گرسنگی سنگ بر شکم می بست و بر این مطلب بزرگ ترین دشمن علی (علیه السلام) معاویه شهادت داده آن جا که می گوید: اگر علی انباری از طلا و انباری از گاه داشته باشد نخست انبار طلا را در راه خدا انفاق نموده و هیچ برای خود نگاه نخواهد داشت. آری الفضل ما شهدت به الأعداء.

خود علی (علیه السلام) فرموده: ای سفیدها (نقره ها و دراهم) و ای زردها (دینارها و طلاها) بروید غیر از علی را فریب دهید که علی (علیه السلام) فریب شما را نخواهد خورد.

و باز مولا علی (علیه السلام) در حالی که بر جهان پهناور اسلام فرمان می راند و همه اموال در اختیار او بود ولی بیت المال را با دست مبارک میان اهلس قسمت نموده. سپس خود آنجا را جارو نموده و بر آن نماز می گذارد. و از این نمونه های کوچک و بزرگ در زندگی علی (علیه السلام) فراوان است که اگر همه را ذکر کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

## 5. زهد و وارستگی علی (علیه السلام):

پنجمین فضیلت علی (علیه السلام) این است که آن حضرت (علیه السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) زاهدترین و وارسته ترین انسان نسبت به مطامع و متاع دنیوی بوده و هر کس چنین باشد افضل است. پس علی (علیه السلام) افضل است. برای روشن شدن این موضوع باید گفت به تواتر از علی (علیه السلام) نقل شده که او سید و مولای ابدال است. یعنی انسان های عابد و دل از دنیا بریده و سالکان سبیل عشق برای شناخت مراحل سیر و سلوک الی الله به سوی

مولا بار سفر می بستند و شیوه سیر و سلوک را از حضرتش می آموختند و مقامات عارفین را آن حضرت (علیه السلام) برای مردم بازگو نموده و رییس العارفین است و در زهد علی (علیه السلام) همین بس که وی از نظر خوراک و پوشاک از خشن ترین لباس ها و غذاها استفاده می کرد و هرگز سیر نخورد. و عبید الله بن رافع می گوید: روزی بر حضرت وارد شدم انبان نانی را که به مهر مخصوص آن حضرت مهور گردیده بود پیش آورد و از میان انبان نان جوین خشکی را بیرون آورده و از آن تناول کرد، من عرض کردم: یا امیرالمؤمنین این نان جوین را که کسی نمی خورد پس چرا مهر زده و در انبان قرار دادی؟ حضرت فرمود: از این دو فرزندم حسن و حسین می ترسم که مبادا دلشان به حال من بسوزد و این نانها را به روغن زیتون یا روغن حیوانی چرب نمایند، این شیوه تنها در علی (علیه السلام) یافت می شود و دیگران طاقت چنین امری را ندارند و نیز نعلین حضرت از لیف خرما بوده و حضرت (علیه السلام) پیراهن خود را به دست خویش وصله می زد.

خیلی کم در کنار نان خشکی جوین از خورشت هم استفاده می نمود و معمولاً خورشت حضرت نمک یا سرکه بود و گاهی از سبزیجات استفاده می کرد و اگر از این هم بالاتر می رفت با شیر غذا می خورد و حضرت معمولاً گوشت تناول نمی کرد مگر به ندرت و شعارش این بود شکم خود رامقبره حیوانات قرار ندهید، این نیز مشخص است که هر کس وارسته تر باشد برتر خواهد بود. البته باید توجه داشت که وابستگی به دنیا مذموم نیست بلکه ما به خوراک و پوشاک و مسکن و ... کاملاً وابستگی داریم و بدون آنها حیات استمرار ندارد ولی دلپستگی مذموم است و از خود مولا نقل شده که تمام الزهد کلمتین من القرآن « لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ »<sup>(1)</sup>

## 6. عبادت علی (علیه السلام):

ششمین فضیلت مولا (علیه السلام) این است که حضرتش (علیه السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) عابد ترین انسان بود و در این بعد هم معلم بشریت بوده و مردمان نماز شب و مناجات های با خدا را از وی آموختند و ناله های شبانه او در نخلستان های کوفه معروف

ص: 132

خاص و عام است و پیشانی حضرت پینه بسته بود. علی بن ابیطالب عبادتش موسمی نبود بلکه در طول عمر شریفش بر نوافل و مستحبات مداومت داشت و این خود ارزش دیگری است تا آنجا که در جنگ صفین در خطرناک ترین شب که به اسم لیله الهمیر معروف گشته برای حضرت (علیه السلام) بساطی از پوست فرش نمودند و میان دو لشکر به نماز ایستاد در حالی که تیرها از هر طرف پرتاب می شد ولی حضرتش (علیه السلام) اعتنا نمی کردند. مولی عبادتش صوری نبود بلکه یک معراج به تمام معنا بوده و در هنگام عبادت به قدری غرق در ذات حق شده و از جمیع ماسوا منقطع میشد و کمال انقطاع برای حضرتش (علیه السلام) حاصل می شد که در اثناء نماز تیر را از پای مبارک حضرت (علیه السلام) بیرون کشیدند و آن حضرت (علیه السلام) متوجه نشدند.

و نکته مهم تر این که مولا (علیه السلام) این عبادات را برای ترس از جهنم و یا میل به بهشت انجام نمیداد بلکه خدا را شایسته عبادت دیده و می پرستید، علی (علیه السلام) عاشق عبادت بود و با عبادت عشق می کرد که خود فرموده: الهی ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک و لکن راتیک اهلا- للعباده فعبدتک. و در دعای کمیل می فرماید: فهبني صبرت علی حرنارک فکیف اصبر علی فراقک. و جای دیگر می فرماید: گروهی خدای را از ترس جهنم می پرستند که این عبادت بردگان است و گروهی خدای را از برای رسیدن به بهشت می پرستند که این عبادت سوداگران است و گروهی خدا را برای خدا می پرستند و این عبادت احرار و آزادگان است.

## 7. حلم علی (علیه السلام):

هفتمین فضیلت و کمال مولا (علیه السلام) این است که علی (علیه السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حلیم ترین و بردبارترین انسان بود و آن چنان که معروف است احدی را در مقابل بدیها و اسائه ادبهايش مقابله به مثل نکرده و بدی نکرد و این مهم است زیرا اسائه در برابر اسائه، و سزای بدی را با بدی دادن شرع بلامانع است و به قول قرآن: «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْکُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْکُمْ»<sup>(1)</sup> و نیز احسان در برابر احسان خوب است ولی

ص: 133



چندان مهم نیست و به قول قرآن: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (1) اما احسان در برابر اسائه و سزای بدی را با نیکی تلافی کردن مهم و کمال انسانی است و مولا علی (علیه السلام) این گونه بود. به عنوان نمونه در قضیه جنگ جمل هنگامی که حضرت پیروز شده و به مروان حکم دست یافت با همه ی بغض و عداوتی که مروان نسبت به علی (علیه السلام) داشت اما مولا (علیه السلام) او را مورد عفو و بخشش قرار داد.

و در همان جنگ جمل وقتی که مولا (علیه السلام) عبدالله بن زبیر را اسیر ساخت او را عفو نمود در حالی که وی به مولا (علیه السلام) دشنام داده و ناسزا می گفت و علی (علیه السلام) فرمود: زبیر از جنگ با ما پشیمان بود ولی پسرش او را تحریض نمود. و نیز سعد بن عاص را مورد عفو قرار داد با این که از دشمنان سرسخت مولا (علیه السلام) بود. و نیز در جنگ جمل وقتی که بر عایشه یعنی برافروزنده آتش جنگ دست یافت پس از پیروزی در جنگ حضرت ابدا معترض عایشه نشده بلکه به احترام رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) او را همراه بیست زن محترمانه به مدینه فرستاد و نیز از مردم بصره که در جنگ جمل علیه امام شرکت کرده بودند پس از پیروزی مورد عفو قرار داد و نیز در جنگ صفین هنگامی که لشگریان معاویه بر شریعه شدند یاران علی (علیه السلام) را از آب ممانعت کردند اما هنگامی که به فرمان مولا (علیه السلام) لشگر معاویه از کنار شریعه آب پراکنده شدند و اصحاب علی (علیه السلام) بر آن مسلط شدند خواستند مقابله به مثل نموده و مانع شوند از ورود اصحاب معاویه به شریعه، ولی علی (علیه السلام) اجازه نداده و فرمود: گوشه ای از آبراه را باز کنید تا آنها و حیواناتشان از آب استفاده کنند زیرا که تیزی شمشیر ما آنها را بس است. یعنی ما مردانه می جنگیم. و نیز بر خوردهای شگفت انگیز مولا- علی (علیه السلام) با قاتل خود ابن ملجم مرادی لعنه الله معروف خاص و عام است و زمانی که مالک اشتر یکی از شاگردان مکتب علی (علیه السلام)، در کوچه های کوفه وقتی خار و خاشاک و یا خاکروبه بر سر و روی او ریختند به مسجد آمده و برای آن شخص استغفار نمود. اگر شاگردان علی (علیه السلام) اینگونه بزرگواری نشان می دهند پس علی (علیه السلام) باید در اوج قله لطیف عفو و حلم باشد.

ص: 134

## 8. خلق و خوی علی (علیه السلام):

هشتمین فضیلت علی (علیه السلام) این است که آن حضرت (علیه السلام) از لحاظ اخلاق و برخورد با مردم شریف ترین کس بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، و همان گونه که خود در نهج البلاغه متقین را ستوده که غم های آنان در درون دلهایشان و شادی آنها در چهره شان است خود از همه مردمان گشاده روی تر و خنده روتر بود تا آن جا که عمر خطاب یا عمر وعاص او را به شوخ و مزاح بودن نسبت دادند در عین حالی که حضرتش بسیار با هیبت بودند. صعصعه بن صوحان می گوید: علی وقتی که در میان ما و با هم بودیم همانند یکی از ما به شمار می آمد و عمل می کرد، بسیار نرم خوی بود، بسیار بسیار متواضع و خاکسار بود و بسیار خواهش پذیر و خویشتن دار بود ولی در عین حال مردی باجلال و ابهت بود به گونه ای که ما در مقابل وی خود را همانند اسیر دست بسته در اختیار دژخیمی خشن می دیدیم که هر آن شمشیرش را بالای سر اسیر گرفته و می خواهد سر از بدن او جدا کند. آری علی بن ابیطالب (علیه السلام) جامع اضداد بوده است. معاویه بن ابی سفیان به قیس بن سعد گفت: خداوند ابوالحسن [یعنی علی (علیه السلام)] را رحمت کند زیرا که وی مردی خوش خلق و گشاده روی بود و اهل مزاح و شوخی بود. قیس گفت: معاویه بدان که علی با آن همه طلاق و وجه و گشاده رویی از شیر خشمگین پرهیبت تر بود و این هیبت علی هیبت معنوی و تقوا بود نه آن گونه که فرومایگان شام از تو حساب می برند که با زور شمشیر و سرنیزه هیبت تو در دل های آنها جای گرفته. شگفتا این علی (علیه السلام) کیست؟ آری علی مظهر خداست. خشم و قهر علی مظهر خشم و قهر خداست و رحم و مهربانی علی مظهر رحمت الله است.

## 9. علی (علیه السلام) اقدام الناس در ایمان است:

نهمین کمال مولا- علی (علیه السلام) این است که حضرت از همه مسلمانها زودتر ایمان آورده و از مردها نخستین کسی که به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گروید، علی (علیه السلام) بود. با این که هنوز به سن بلوغ ظاهری و جسمانی نرسیده و به قول قرآن: «السابقون السابقون أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (1) سلمان فارسی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که فرمود: اولین

ص: 135

انسانی که فردای قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد خواهد شد همان اولین انسانی است که در این دنیا اسلام را پذیرفت و به من ایمان آورد و او علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

انس بن مالک می گوید: پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و علی (علیه السلام) روز سه شنبه یعنی یک روز بعد ایمان آورد و این ایمان آوردن در آن شرایط بزرگترین افتخار محسوب می شود. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به دختر گرامیش فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: تو را به همسری مردی در آوردم که در اسلام آوردن بر همه سبقت گرفته و در دانش از همه داناتر است.

خود علی (علیه السلام) روزی بر منبر خطابه فرمود: انا الصدیق الأكبر انه ابوبکر که اهل سنت او را صدیق نامند و انا الفاروق الاعظم انه عمر خطاب که سنی ها او را فاروق اعظم خوانند). من ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد و مسلمان شدم قبل از اینکه ابوبکر مسلمان شود. مولا (علیه السلام) این سخنان را در حضور گروهی از صحابه فرمود و احدی از صحابه سخن وی را انکار ننمودند. عبدالله بن حسن روایت کرده که علی (علیه السلام) فرمود: من اولین کسی هستم که پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به قبله نماز گزاردم و نخستین کسی هستم که به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ایمان آوردم و بر من سبقت نگرفت در نماز مگر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم). علاوه بر همه این ها مولا علی (علیه السلام) در منزل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و جزء اصحاب سر حضرت (علیه السلام) به شمار می رفت و در برابر فرامین رسول خدا به تمام معنای کلمه مطیع و ممثل بود و لحظه ای از در مخالفت در نیامد در حالی که ابوبکر فرسنگها با حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فاصله داشت. آنگاه خیلی بعید است که قبل از علی (علیه السلام) اسلام بر ابوبکر عرضه شده و وی ایمان آورده باشد به ویژه که قرآن گفته: «وَأَذِّنْزُ عَشِيْرَتِكَ الْآقْرَبِينَ»<sup>(1)</sup> و علی (علیه السلام) جزء اینهاست ولی ابوبکر نیست.

اما در این مورد اشکالی وارد می کنند، می گویند اسلام علی (علیه السلام) قبل از بلوغ بوده و چنین اسلامی ارزش ندارد پس اسلام علی (علیه السلام) ملاک افتخار نیست.

جواب این که می گویند اسلام علی (علیه السلام) قبل از بلوغ بوده صحیح نیست زیرا کل سن

ص: 136

شریف علی (علیه السلام) 66 یا 65 سال بوده و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از روز بعثت تا رحلت 23 سال زندگی کرد و علی (علیه السلام) پس از پیامبر تقریباً سی سال زنده بود آنگاه (12 = 65 - 53 ، 13 = 66 - 53 ، 53 = 30 + 23) سن مبارک علی (علیه السلام) در هنگام بعثت و نزول وحی آسمانی دوزاده یا سیزده سال بوده و شرعه بلوغ در چنین سنی امکان دارد و علاوه بر امکان، واقع هم شده چون معصوم که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) باشد خبر داد که «زوجتک اقدمهم سلما و اکثرهم علما». و اما این که گفتند چنین اسلامی ارزشی ندارد کاملاً اشتباه است بلکه ارزش دارد زیرا گاهی که کودکی از لحاظ سن خردسال است از لحاظ کمال عقلی بسیار رشد یافته می باشد و لذا مانعی ندارد که مکلف باشد و شاهدش هم این که ابوحنیفه از ائمه مذاهب اربعه فتوا داده به صحت اسلام صبی و اگر علی (علیه السلام) در این سن کم اسلام آورده دلیل بر کمال وی است نه نقص به چند دلیل:

1. اطفال در سنین کودکی طبیعت میل به والدین داشته و تنها آنها را دوست می دارند پس اگر کودکی در سنین کودکی از امور مادی و دنیوی به اعراض نموده و فقط به ذات حق متوجه شود دلیل بر کمال او به شمار می رود و لذا کودکان تیزهوش و ملتفت به مسایل عقلی را ما نابغه می شماریم.

2. طبیعت بچه ها با دقت و تأمل و اندیشه در امور عقلیه و تکالیف الهیه و مسأله مبدأ و معاد منافی بوده و به بازی و لهو و لعب متمایل است. پس اگر کودکی از امور ملائم با طبع خویش اعراض و به امور منافیه روی آورد دلیل بر نهایت درجه کمال اوست. پس علی (علیه السلام) اکمل الناس است. شگفتا که در همه ابعاد دیگر این گونه کارهای استثنايي را از اطفال دلیل بر نبوغ و استعداد سرشار آنها می دانند ولی در مورد ایمان علی حسد و تعصبات باطله مانع از این حکم می گردد!!!

#### 10. فصاحت علی (علیه السلام):

دهمین فضیلت علی (علیه السلام) این است که حضرت کامل ترین انسان در فصاحت و بلاغت بوده و در این میدان هم گوی سبقت را از تمام سخن سرایان نامی عرب ربوده است تا آن جا که بزرگان فصاحت و بلاغت اعتراف کرده اند به این که: کلام

علی (علیه السلام) مادون کلام خالق و مافوق کلام مخلوقات است. مردمان انواع و اقسام فنون بلاغت را از علی (علیه السلام) آموختند. تا آن جا که معاویه گفت: غیر از علی (علیه السلام) کسی فصاحت را در قریش پایه گذاری نکرده است.

و اصبغ بن نباته در بیان فصاحت علی (علیه السلام) گفت: من صد خطبه از خطبتهج البلاغه علی (علیه السلام) را حفظ نمودم و عبد الحمید بن یحیی، کاتب معروف عرب وقتی از او پرسیدند این فصاحت و مهارت در سخنرانی را از کجا آموختی؟ در جواب گفت: از آنجا که هفتاد خطبه از خطب علی (علیه السلام) را از حفظ دارم.

### 11. استواری علی (علیه السلام) در رأی:

فضیلت دیگر علی (علیه السلام) بر دیگران این است که آن حضرت بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) استوارترین انسانها در رأی و نظر بود، اندیشه ای صائب داشت، در تدبیر و اداره امور بهترین فرد بود از لحاظ انجام هر کاری در مواقع خودش آشناترین فرد بود و همین علی (علیه السلام) بود که در مقام مشورت به عمر فرمود خودت در جنگ با رومیان یا ایرانیان آن روز شرکت نکن بلکه نمایندگان را بفرست به علت این که اگر دشمن بداند که خود خلیفه مسلمین در جبهه حضور یافته و در میان لشگر است با تمام وجود می کوشند که او را نابود سازند و بگویند این رهبر اسلام است و اگر او را بکشیم مردم متفرق خواهند شد ولی اگر خودت در مرکز اسلام باشی ولو یک لشگر شکست بخورد می توانی لشگر دیگری را تجهیز نموده و به جنگ بفرستی، و همین علی (علیه السلام) عثمان را به کارهایی که صلاح وی و مسلمین در آن باشد راهنمایی نمود ولی عثمان گوش نکرد تا این که مسلمانان انقلابی خشمگین او را محاصره نمودند و کشتند. پس علی (علیه السلام) اسد الناس رأياً است و هر کس چنین باشد او افضل از دیگران است. پس علی (علیه السلام) افضل است.

### 12. علی (علیه السلام) و اقامه حدود الهی:

دوازدهیم منقبت و کمال علی (علیه السلام) این است که حضرتش در راه اجرای حدود الهی حریص ترین مردمان بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفت. و در این راه به احدی رحم ننموده و جانب وی را مراعات نمی کرد و دوستی ها و خویشیها او را از اجراء حدود الهی مانع نمی شد و در ذات حق بسیار خشن بود حتی از پسر عمویش

عبدالله بن عباس هم رفع ید نکرد و حتی جانب برادرش عقیل را مراعات ننمود و منزل گروهی از قبیله مصقله بن هبیره و جریر بن عبدالله بجلی را خراب نمود و گروهی را به دار آویخت و دست و پای گروهی را قطع نمود [اینها محارب با خدا و رسول خدا و مفسد فی الأرض بودند و حد شرعی محارب به نص قرآن همین امور است و احدی از صحابه در این جهت با علی (علیه السلام) مساوی و برابر نبود پس علی (علیه السلام) افضل الناس است.

### 13. علی (علیه السلام) و حفظ قرآن:

سیزدهمین امتیاز علی (علیه السلام) بر دیگران این است که حضرت (علیه السلام) در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به حفظ قرآن مشغول شد در حالی که احدی از صحابه به این امر اشتغال نداشتند و حضرت (علیه السلام) نخستین کسی است که قرآن را جمع آوری نمود و اهل سنت می گویند: علی (علیه السلام) که از بیعت متأخر بود و دیرتر بیعت کرد برای این بود که در منزل مشغول جمع قرآن بود و قراء سبعة مانند ابی عمرو بن ابی العلاء و عاصم و ... در قرائت قرآن به علی (علیه السلام) اسناد می دادند چون اینها در قرائت از ابی عبدالرحمن سلمی استفاده می کردند و او شاگرد علی (علیه السلام) بوده، پس علی (علیه السلام) از دیگران افضل است.

### 14. علی (علیه السلام) و خبرهای غیبی:

چهاردهمین امتیاز علی (علیه السلام) بر دیگر صحابه عبارت است از خبر دادن مولا (علیه السلام) در مواضع زیادی از امور غیبیه و این مقام برای احدی از صحابه حاصل نشد پس حضرت (علیه السلام) از همگان افضل است. اینک چند نمونه از اخبارات غیبیه علی (علیه السلام) را به اختصار بیان می کنیم:

الف) حضرت علی (علیه السلام) در جنگ نهروان از کشته شدن مردی به نام ذوالثدیه خبر داد که به حقیقت پیوست، این خبر را پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز داده بود.

ب) پیروان حضرت علی (علیه السلام) در جنگ نهروان به علی (علیه السلام) عرض کردند: خوارج نهروان از آب گذشته و به سمت ما می آیند، حضرت فرمود: هنوز از آب عبور نکردند. جندب بن عبدالله از دی پیش خود گفت: اگر رفتیم دیدیم که اهل نهروان از آب گذشته اند [و العیاذ بالله علی (علیه السلام) دروغ گفته من اول کسی خواهم بود که با علی می جنگم، ولی هنگامی که به آب رودخانه رسیدیم ندیدیم که نهروانیان از آب عبور کرده باشند. حضرت (علیه السلام) فرمود: ای

برادر ازدی آیا حق بر تو واضح شد؟ آری علی (علیه السلام) از ما فی الضمیر اشخاص خبر می داد و با این که ازدی تنها پیش خود حدیث نفس کرده بود ولی علی (علیه السلام) از آن آگاه بود.

ج) حضرت (علیه السلام) خبر داد که در ماه رمضان کشته خواهد شد و چنین شد و نیز خبر به مستولی شدن حجاج بر مردم کوفه و ظلم های بی حد او داد، و خبر داد از قطع دست و پای ابن مسهر و آویختن او بر درخت خرما که در زمان معاویه این عمل انجام گرفت و نیز خبر داد از این که میثم تمار را بر در منزل عمر و بن حریث به دار می زنند و نیز خبر داد از ذبح نمودن جناب قنبر و چنین شد که حجاج وی را ذبح نمود. اینها گوشه ای از خبرهای غیبی علی (علیه السلام) بود در رابطه با حوادثی که بر سر اشخاص می آید.

د) به حضرت (علیه السلام) خبر دادند که خالدبن عرفطه در وادی القری مرده، حضرت (علیه السلام) فرمود: هنوز نمرده است و نخواهد مرد تا زمانی که فرماندهی سپاه گمراهی آسپاهی که به جنگ حسین بن علی (علیه السلام) آمدند را به عهده بگیرد و پرچمدار سپاه وی حبیب بن حماز باشد و پرچم به دست از در همین مسجد که به باب الفیل معروف است وارد می شود، این قصه گذشت و سالها طول کشید تا این که عمر سعد مأمور شد که لشگری تجهیز نموده و به جنگ حسین بن علی (علیه السلام) برود، لشگری مجهز شد که در مقدمه لشگر خالدبن عرفطه بود و پرچمدار سپاه حبیب بن حماز بود وی با همان پرچم از باب الفیل که مولا (علیه السلام) خبر داده بود وارد مسجد شد.

ه) روزی مولا (علیه السلام) بر بالای منبر خطبه می خواند. در اثناء فرمود: سلونقیبل أن تفقدونی: پیش از آن که از میان شما بروم هر چه می خواهید پرسید، به خدا سوگند از من سؤال نمی کنید از گروه هدایت یا ضاللتی مگر این که به شما خبر دهم از رییس آن گروه و عمال و کارگزاران او تا روز قیامت. مردی از پای منبر بر خواسته عرضه داشت: یا علی به من بگو بر سر و ریش من چند عدد موی وجود دارد؟ حضرت فرمود: دوست من محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا از این سخن خبر داد، بدان که بر هر عدد از موی سر تو فرشته ای است که تو را لعنت می کند و بر هر موی ریش تو شیطانی است که تو را گمراه می کند و در منزل تو گوساله ای است که

پسر دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی حسین بن علی (علیه السلام) را خواهد کشت و این ماجرا گذشت تا حادثه کربلا پیش آمد و وی متولی قتل حسین (علیه السلام) شد.

### 15. استجاب دعای علی(علیه السلام):

پانزدهمین امتیاز مولا علی (علیه السلام) بر دیگر صحابه در این بود که حضرت (علیه السلام) مستجاب الدعوه بودند آن هم بلافاصله دعایشان مستجاب می شد و احدی از اصحاب در این امر با حضرت (علیه السلام) مشترک نبودند و هر کس این چنین باشد او افضل الناس است. پس علی(علیه السلام) افضل الناس است.

خبرهای متواتر در این زمینه از مولا(علیه السلام) نقل شده از جمله این که حضرت (علیه السلام) در حق بسر بن ارطاه نفرین کرد، نفرین علی (علیه السلام) مستجاب شد و بسر دیوانه شد.

و از جمله این که مردی بود به نام عیزار که متهم به جاسوسی برای لشکر معاویه بود. مولا(علیه السلام) به او فرمود: می گویند تو جاسوس معاویه هستی، وی گفت: دروغ می گویند، حضرت فرمود: اگر تو دروغ می گویی خدای تو را کور سازد، و طبق نقل یک هفته طول نکشید که کور شد.

و از جمله این که گروه زیادی از صحابه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در داستان غدیر خم شاهد و ناظر بودند و دوازده نفر از انصار به نفع مولا شهادت دادند ولیانس بن مالک سکوت

کرد، مولا فرمود: ای انس چه چیز تو را از شهادت دادن مانع می شود در حالی که تو هم همان سخنان را که این دوازده نفر شنیده اند، شنیده ای؟ عرض کرد: یا علی من پیر مرد شده و آن خاطره را فراموش کرده ام. حضرت فرمود: بار الها اگر انس دروغ می گوید او را به مرض پیسی مبتلا کن به گونه ای که رسواکننده باشد و حتی عمامه هم نتواند آن را بپوشاند و طولی نکشید که انس به مرض برص مبتلا شد. و نیز زید بن ارقم هم این شهادت را کتمان نموده و بینایی خود را از دست داد و جز اینها وقایع مشهوری است که در کتب ثبت و ضبط است.

### 16. معجزات مولا علی (علیه السلام):

شانزدهمین ویژگی منحصر به فرد مولا (علیه السلام) در میان صحابه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) عبارت است از معجزات فراوانی که به دست مبارک حضرت (علیه السلام) به وقوع



پیوسته و هر کس چنین باشد او افضل الناس است. پس مولا علی (علیه السلام) افضل است و پاره ای از معجزات حضرت سخن گفتن با اژدها و کندن در قلعه خیبر و رد شمس و محاربه با جنیان و ....

### 17. قرابت مولا علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم):

هفدهمین فضیلت علی (علیه السلام) آن است که حضرت (علیه السلام) نزدیک ترین انسان به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از لحاظ نسبت بوده چون پسر عموی ابوینی بوده و هر کس به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک تر باشد او افضل است پس مولا (علیه السلام) افضل است و نیز حضرت (علیه السلام) از قبیله بنی هاشم بوده و هر کس از این قبیله باشد پس او افضل است چون پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده: خداوند از فرزندان اسماعیل قریش را انتخاب فرمود قریش جد دوازدهم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و از فرزندان قریش هم هاشم را برگزید هاشم جد دوم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده پس هاشم برگزیده خدا است و واضح است که این یک امتیاز است. پس هر کسی به هاشم منتسب باشد افضل است. [البته از این حیث افضل است ولی ملاک عمل خود انسان است.]

### 18. علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است:

هجدهمین افتخار مولا (علیه السلام) در میان صحابه عبارت است از برادری علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم). هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) میان صحابه دو به دو عقد اخوت ایجاد نمود و هر کسی را با کس دیگر که در شرافت و فضیلت برابر بودند با هم برادر ساخت. پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مشاهده نمود که علی (علیه السلام) افسرده خاطر شده است، فرمود: یا علی سبب این ملامت چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) تو میان صحابه دو نفر دو نفر عقد اخوت ایجاد کردی ولی مرا تنها گذاشتی، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یا علی من تو را برای خودم نگاه داشته ام که با تو عقد برادری ببندم. سپس فرمود: آیا دوست نداری که تو برادر من و وصی من و جانشین من پس از من باشی؟ عرض کرد: چرا یا رسول الله، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) با علی (علیه السلام) عقد اخوت بست نه با سایر صحابه پس علی (علیه السلام) از دیگران افضل خواهد بود.

## 19. دوستی علی (علیه السلام) واجب است:

نوزدهمین فضیلت مولا علی (علیه السلام) بر جمیع صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این است که محبت و دوستی آن حضرت (علیه السلام) بر دیگران فرض و واجب است و این امتیاز برای احدی از صحابه نیست و دلیل وجوب محبت و مودت مولا (علیه السلام) آن است که حضرت (علیه السلام) از اولی القربی - صاحبان قرابت به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - است و قرآن مودت آنها را فرض فرموده، آن جا که می گوید: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » (1) پس دوستی ذوی القربی و در رأس آنها علی (علیه السلام) بر ما مسلمانان واجب است و بی شک هر کس واجد این صفت باشد از دیگران افضل است. پس علی (علیه السلام) از دیگران برتر است.

## 20. علی (علیه السلام) و یاری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم):

بیستمین ویژگی منحصر به فرد مولا علی (علیه السلام) از میان صحابه حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این است که علی (علیه السلام) تنها کسی است که از سوی خدا مدال افتخار یاری کننده پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به او داده شد و این افتخار نصیب احدی از صحابه دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشد و دلیل، مطلب قرآن است آن جا که می فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» (2) که منظور از صالح المؤمنین به اتفاق همه مفسران علی (علیه السلام) است و مولا معانی گوناگونی دارد که در این جا مراد از مولا ناصر و یاری رسان است زیرا که قدر مشترک میان خدا و جبرئیل و علی (علیه السلام) نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همین امر بوده و علی را سومین از سه کس یاری کننده قرار داده و با آوردن کلمه هو مولا .. حصر را فهمانیده پس این افتخار از آن علی (علیه السلام) است و هر کس یاری کننده پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد از دیگران افضل است پس علی (علیه السلام) افضل است.

## 21. علی (علیه السلام) و انبیاء:

افتخار دیگر مولا (علیه السلام) در این است که حضرت با انبیاء پیشین برابر بوده پس از سایر صحابه افضل است زیرا بالاتفاق انبیاء الهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) افضل بوده اند و علی (علیه السلام) مساوی افضل است پس مساوی الافضل، افضل می باشد و دلیل بر این که علی (علیه السلام) با انبیاء سلف برابر بوده حدیث نبوی است که بیهقی در سنن خود نقل نموده که

ص: 143

1- شورا/23

2- تحریم/4

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم)) فرمود: من احب أن ينظر الی آدم فی علمه [وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا] (1) و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه [إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ] (2) و الی موسی فی هیبتہ و الی عیسی فی عبادتہ فلینظر الی علی بن ابیطالب. پس علی (علیه السلام) دارای دانش بی پایان جناب آدم و دارای تقوای فوق العاده جناب نوح و دارای حلم شگفت آور جناب ابراهیم و دارای هیبت عظیم موسوی و دارای عبادت طاقت فرسای عیسوی می باشد و احدی از صحابه این افتخار را ندارند.

## 22. علی (علیه السلام) از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم):

بیست و دومین امتیاز مولا (علیه السلام) بر جمیع صحابه این است که در موارد فراوانی از فضیلت علی (علیه السلام) و کمالات حضرت بر دیگران، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)) خبر داده و به امامت علی (علیه السلام) پس از خود تصریح نموده است که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

الف) حدیث طیر مشوی: که شرح آن قبلاً بیان شد. این حدیث را انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و ابورافع غلام رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابن عباس نقل نموده اند و ابی جعفر اسکافی و ابو عبد الله بصری برای اثبات افضلیت علی (علیه السلام) بر ابوبکر و دیگران به این حدیث تکیه نموده اند و ابو عبد الله بصری مدعی شد که این حدیث در میان صحابه مشهور است و احدی سخن وی را انکار نکرد، پس این روایت متواتر می باشد.

ب) حدیث منزلت: که شرح آن قبلاً توضیح داده شد. توضیح این که جناب هارون افضل مردم زمان خویش در نزد موسی بود. پس جناب علی (علیه السلام) هم افضل زمان خود در نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد بود.

ج) حدیث غدیر: که قبلاً توضیح دادیم و گفتیم که مراد از مولا در این حدیث اولی به تصرف بودن است و هنگامی که علی (علیه السلام) از هر انسانی نسبت به جان خودش اولی به تصرف باشد در جان و مال مؤمنین پس او از دیگران افضل خواهد بود و همگان باید تحت

ص: 144

1- بقره/ 31

2- هود/ 75

د) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ذو الثدیه را بهترین خلق و بهترین خلیفه و جانشین پیامبران خواهد کشت و در روایتی فرمود: او را بهترین انسان امت من خواهد کشت، و مولا علی (علیه السلام) او را کشت. و به فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: خدا بر اهل زمین نظر نموده و آگهی یافت و از میان آنان پدرت را انتخاب فرموده و او را پیامبر قرار داد سپس بار ثانی نظر فرمود و از میان زمینیان شوهرت علی (علیه السلام) را اختیار فرمود و مرا فرمان داد که تو را به ازدواج او در آورده و او را وصی و جانشین خویش سازم.

عایشه می گوید در محضر پیامبر بودم، علی (علیه السلام) وارد شد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: هذا سید العرب. عایشه می گوید: عرض کردم یا رسول الله شما خود سید عرب نیستید؟ فرمودند: انا سید العالمین و هذا سید العرب.

انس بن مالک روایت می کند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود: انت اخی و وزیری و خیر من اتر که بعدی تقضی دینی و تنجز موعدی [یعنی دیون مرا ادا کرده و وعده های مرا وفا می کنی، و علی (علیه السلام) پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ندا داد هر کس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) طلبی دارد یا به نزد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) امانتی دارد از من بخواهد تا ادا کنم.]

مردی از عایشه راجع به جنگ جمل پرسید او جواب داد که به قضا و قدر الهی بود و من مجبور بودم، دوباره آن مرد راجع به علی (علیه السلام) سؤال نمود، عایشه گفت: از من راجع به کسی سؤال نمودی که محبوب ترین انسان پیش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و همسر محبوب ترین زن در نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: آیا راضی نیستی از این که من تو را به همسری بهترین فرد امتم در آوردم. سلمان روایت می کند؛ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خیر من اترک بعدی علی بن ابیطالب. عبدالله بن مسعود نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر. ابوسعید خدری نقل می کند که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: افضل امتی علی بن ابیطالب.

### 23. علی (علیه السلام) لحظه ای به خدا کفر نورزید:

امتیاز منحصر به فرد دیگر مولا (علیه السلام) از میان همه صحابه آن است که علی (علیه السلام) آنی به خدا کفر نورزید بلکه از هنگامه ی بلوغ و بلکه پیش از آن موحد و مؤمن به خدای یگانه بود. برخلاف سایر صحابه که در دوران جاهلیت تمام آنها مدتی را به کفر و بت پرستی سپری کرده اند و واضح است که انسانی که حتی یک لحظه کافر نبوده به مراتب افضل است از انسان هایی که سالیان متمادی را در کفر به سر برده و پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند.

### 24. خدمات علی (علیه السلام) به اسلام:

مولا علی (علیه السلام) از همه صحابه بیشتر به اسلام و مسلمین و جامعه اسلامی و بلکه بشریت خدمت نموده و هر کس این چنین باشد ارزش او عندالله و عند الرسول و عند الخلق از همگان بیشتر است. پس علی (علیه السلام) افضل است.

کافی است به گذشته برگردیم و فداکاری های مولا علی (علیه السلام) و جنگهای سخت آن حضرت (علیه السلام) با مشرکین و تحمل مصائب طاقت فرسا در راه اسلام و گشودن بلاد و کشورهای بسیار به دست علی (علیه السلام) و تقویت شوکت اسلام و مسلمین به دست علی (علیه السلام) را مورد مطالعه دوباره قرار دهیم تا تصدیق کنیم این از شمشیر زدن های مولا (علیه السلام) که یک ضربت شمشیرش در جنگ خندق افضل عبادت جن و انس آمده، آن از زهد مولا که همه زاهدان و سالکان سبیل الله و ریاضت کشان افتخار رهروی راه علی (علیه السلام) را دارند و آن از جود و سخاوت علی (علیه السلام) که تمام مایملک خویش را در راه خدا انفاق نمود و آن از حسن خلق علی (علیه السلام) و آن از عبادات و شب زنده داری های علی (علیه السلام) و آن هم از دانش بی پایان مولا- علی (علیه السلام).

### 25. علی (علیه السلام) و کمالات روحی و جسمی:

بیست و پنجمین امتیاز مولا علی (علیه السلام) این است که آن حضرت (علیه السلام) جامع همه کمالات بوده و در این امر احدی از صحابه با او همسان و همآورد نبوده پس علی (علیه السلام) افضل است.

به طور کلی کمالات سه شعبه دارد: الف) کمالات نفسانیه و روحی، ب) کمالات جسمانیه و بدنی، ج) کمالات خارجیه.

کمالات نفسانی علی (علیه السلام): علی (علیه السلام) در این بخش به نهایت درجه کمال رسیده بود زیرا کمالات نفسانی عبارتند از علم و دانش، زهد و وارستگی، شجاعت و قهرمانی، سخاوت و بخشندگی، حسن خلق و عفت چشم و زبان و همه اعضاء و جوارح و ... و مولا علی (علیه السلام) در این امور شبیه و همانندی پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نداشت بلکه گوی سبقت را در میدان مسابقه خیرات از همگان ربوده بود.

کمالات جسمانی علی (علیه السلام): با این که مولا علی (علیه السلام) قلیل غذا بوده و خشن ترین خوراکی ها را می خورد و خشن ترین لباس های را می پوشید و بیشتر وقت ها روزه دار بود و همه شبها را به عبادت سپری می کرد همچنان شیر بیشه شجاعت بود و در میدان نبرد زهره ابطال از شنیدن نام علی (علیه السلام) آب می شد و پشت گردنکشان می لرزید. حضرت (علیه السلام) در کوبیدن پهلوانان نامی عرب و جدا کردن سرهای آنها مهارت تام داشته، ضربت مولا (علیه السلام) هرگز خطا نداشت و هیچ گاه دوباره ضربت نمیزد بلکه با یک ضربت کار حریف را می ساخت و مولا علی (علیه السلام) در قلعه خیبر را کند. با این که هفتاد نفر انسان قوی و نیرومند از نقل آن ناتوان بودند و ...

کمالات خارجی: یکی از کمالات خارجی نسبت مولا علی (علیه السلام) است که احدی با علی (علیه السلام) در نسب شریفش مساوی نبود. آن حضرت پسر عموی ابوینی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است و نیز حضرت (علیه السلام) هم از جانب پدر و هم مادر هاشمی بود و این افتخار بزرگی است که نصیب دیگر صحابه نبود. یکی دیگر از کمالات خارجی مسأله دامادی است. مولا علی (علیه السلام) داماد رسول خدا و همسر سید زنان عالمیان است و منزلت زهرا (سلام الله علیها) در نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر کسی پوشیده نیست تا آن جا که هر گاه فاطمه (سلام الله علیها) وارد می شد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از جای بر می خواست و استقبال می کرد که با احدی از زنان دیگر این عمل را انجام نداد و مکرر می فرمود سید زن های جهانیان در بهشت چهار نفرند و یکی از آن ها فاطمه (سلام الله علیها) است. پس دامادی مولا هم حسابی ویژه دارد.

یکی دیگر از کمالات خارجیّه دارا بودن اولاد و فرزندان صالح است. مولا علی (علیه السلام) از این بعد هم بی نظیر بود زیرا خداوند به او فرزندان عطا فرمود به نام های حسن و حسین (علیه السلام) که هر دو امام و پیشوای برحق بوده و هر دو سید و آقای جوانان اهل بهشت می باشند و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این دو نور دیده اش را در نهایت درجه دوست می داشت تا آن جا که گاهی پشت خود را بر زمین قرار می داد و خود را مرکب می ساخت برای این که حسنین سوار شوند. سپس خداوند به حسن (علیه السلام) فرزندان داد که هر کدام در بزرگواری و انسانیت ضرب المثل بودند همانند حسن مثنی، حسن مثلث، عبدالله بن حسن مثنی و نفس زکیه و... و به امام حسین (علیه السلام) فرزندان عطا فرمود که هر کدام به نوبه خویش امام و جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودن و نه تن از فرزندان امام حسین (علیه السلام) امامت خلق را داشتند یعنی زین العابدین (علیه السلام)، محمد بن علی (علیه السلام)، امام صادق (علیه السلام)، امام کاظم (علیه السلام)، امام رضا (علیه السلام)، امام جواد (علیه السلام)، امام هادی (علیه السلام)، امام حسن عسگری (علیه السلام) و حضرت حجت (عجل الله تعالی شریف) و هر کدام از اینها در نشر علم و حکمت و عرفان و فضیلت بی نظیر بودند تا آن جا که بزرگان علم و عرفان افتخار خدمت آنان را داشتند.

و این امتیازات تنها برای علی و اولاد علی (علیه السلام) هست و احدی در این فضایل با آنان شریک و هم‌آورد نبوده و نخواهد بود. (1)

## 29. فضایل علی (علیه السلام) از زبان قرآن

فضیلت دیگر امام علی (علیه السلام) وجود آیات فراوانی است که مصداق آنها علی (علیه السلام) می باشد. برای نمونه به چند مورد به اختصار اشاره می کنیم:

الف) آیه 100 سوره توبه: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»: «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار...» تمام علمای شیعه و بسیاری از علمای اهل تسنن به سبقت علی (علیه السلام) در ایمان و اسلام معترفند.

ص: 148

ب) آیه 44 سوره اعراف: «... فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»: «... در این هنگام ندا دهنده ای در میان آن ها ندا می دهد که لعنت خدا بر ستمگران باد» در روایات اسلامی که در تفسیر و توضیح آیه فوق آمده است، مؤذن (ندا دهنده) غالباً به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تفسیر شده است. یکی از علمای اهل سنت به سند خود از ابن عباس نقل می کند که علی (علیه السلام) در قرآن نام هایی دارد که مردم آنها را نمی دانند، از جمله مؤذن در آیه شریفه «فأذن مؤذن بينهم»: «علی است که این ندا را می دهد و می گوید الا لعنه الله علی الذین کذبوا بولایتی و استخفوا بحقی»: «لعنت خدا بر آنها باد که ولایت مرا تکذیب کردند و حق مرا کوچک شمردند».

لازم به یادآوری است که علی (علیه السلام) در دنیا نیز این منصب را از طرف خدا و پیامبر (علیه السلام) داشت، در فتح مکه مأموریت پیدا کرد که سوره براءت را در موسم حج با صدای رسا برای همه مردم بخواند. بنابراین همان طور که نمایندگی از سوی پیامبر (علیه السلام) در مراسم حج و ابلاغ سوره براءت یکی از بزرگ ترین افتخارات علی (علیه السلام) محسوب می شود و همان طور که مبارزه با ظالمان و ستمگران از برجسته ترین فضایل است. تصدی این منصب در قیامت که دنباله همان برنامه است نیز فضیلت آشکاری محسوب می شود.

ج) آیه 207 سوره بقره: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»: «بعضی از مردم (با ایمان و فداکار هم چون علی (علیه السلام) در ليله المبيت به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است».

شان نزول آیه در رابطه با علی (علیه السلام) است. این آیه هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مشرکان فرار کرده بود و به سوی غار می رفت درباره علی (علیه السلام) که در بستر پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوابیده بود، نازل گردید.



و جلوه ای از حقیقت خدیر در آن شب خدا جبرئیل و میکائیل را به زمینفرستاد تا حافظ و نگهبان علی (علیه السلام) باشند. هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی (علیه السلام) نشستند بودند جبرئیل گفت: «به به آفرین به تو ای علی (علیه السلام) خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحث می کند».

د) آیه 274 سوره بقره: «الَّذِينَ يُتَّقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً...»: «آنها که اموال خود را به هنگام شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند....»

در احادیث بسیاری آمده است که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده است زیرا آن حضرت (علیه السلام) در همی در شب، و در همی در روز، و در همی آشکار، و در همی در نهن انفاق می کرد.

ه) آیه 4 سوره تحریم: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ»: «زیرا خداوند یار اوست و هم چنین جبرئیل و مؤمنان صالح». از روایات متعددی استفاده می شود که مصداق اتم و اکمل آن (مؤمنان صالح) منظور «امیر مؤمنان علی (علیه السلام)» است.

و) آیه 54 سوره فرقان: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا...»: «او کسی است که از آب انسانی را آفرید او را نسب و سبب قرار داد و نسل او را از این طریق گسترش داد». قابل توجه این که حدیث معروفی وجود دارد که در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده است، طبق این حدیث آیه فوق درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی (علیه السلام) نازل شده، چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دخترش فاطمه (سلام الله علیها) را به همسری علی (علیه السلام) در آورد و به این ترتیب علی (علیه السلام) هم پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و هم همسر دخترش بود، و این معنی «نسبا و صهرا» است.

ز) آیه 15 سوره انفال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ»: «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبه رو شوید به آنها پشت نکنید» در میان امتیازات فراوانی که علی (علیه السلام) داشت و گاهی خودش به عنوان سرمشق برای دیگران به آن اشاره می کرد همین مسأله عدم فرار از میدانجهد است. آن جا که می فرماید: «من هیچ گاه از برابر انبوه دشمن فرار نکردم (با این که در طول عمرم

در میدان های زیادی شرکت کردم و هیچ کس در میدان جنگ با من روبه رو نشد مگر این که زمین را از خویش سیراب کردم». پس مصداق مسلم آیه حضرت علی (علیه السلام) می باشد.

ح) آیه 12 سوره شمس: «إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا»: «آن گاه که شقی ترین آنها بپا خاست» در بعضی از روایات آمده است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود: (من اشقی الاولین؟: سنگدل - رین افراد اقوام نخستین که بود؟ علی در پاسخ عرض کرد: عاقر الناقه: آن کسی که ناقه ثمود را به هلاکت رساند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: صدقت، فمن اشقی الاخرین؟: راست گفתי، شقی ترین افراد اقوام اخیر چه کسی است؟ علی (علیه السلام) عرض کرد: نمی دانم ای رسول خدا- پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می کند و پیامبر اشاره به قسمت بالای پیشانی حضرت کرد).

ط) آیه 55 سوره مائده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»: «سرپرست و رهبر شما تنها خداست، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده اند و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند». شأن نزول آیه در رابطه با حضرت علی (علیه السلام) است. زمانی که در رکوع نماز انگشتر خود را به سائل بخشید. سپس آیه نازل شد. این آیه حصر را می رساند. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «علی پیشوای نیکان است، و کشنده کافران، و هر کس او را یاری کند خدا یاریش خواهد کرد، و هر کس دست از یاریش بردارد، خدا دست از یاری او بر خواهد داشت».

ک) آیه 3 سوره مائده: «... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»: «... امروز کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند، بنابراین از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم....»

این آیه در روز غدیر خم و پس از آن که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را به عنوان ولایت و امام و جانشین به مردم معرفی کرد، نازل شد و جانشینی علی (علیه السلام) را عامل اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت خداوند بر دین اسلام و ناامیدی و یأس کافران از زوال دین دانسته است.

ل) آیه 67 سوره مائده: «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ...»: «ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملا به مردم) برسان و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای ...»

این آیه نیز مربوط به خلافت و جانشینی حضرت علی (علیه السلام) است که در روز غدیر خم نازل شده است. طبق آیه انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت است و بدون ابلاغ آن رسالت ناتمام می ماند. در این روز و بعد از نزول آیه بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین بعد از خود به مردم که از حج باز می گشتند معرفی کرد و فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه.

م) آیه 1 و 2 سوره معارج: «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»: «تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند». هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را در روز غدیر خم به خلافت منصوب فرمود، چیزی نگذشت که این مسأله در بلاد و شهرها منتشر شد.

«نعمان بن حارث فهری» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و گفت: تو به ما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم ما هم شهادت دادیم، سپس دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی ما همه اینها را نیز پذیرفتیم، اما با اینها راضی نشدی تا این که این جوان (اشاره به علی (علیه السلام) است) را به جانشینی خود منصوب کردی، و گفتم من کنت مولاه فهذا علی مولاه، آیا این سخنی است از ناحیه خودت یا از سوی خدا؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست این از ناحیه خداست. «نعمان» روی برگرداند در حالی که می گفت: خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما بباران. این جا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت و همین جا آیه فوق نازل گشت.

ن) آیه 43 سوره رعد: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»: «آن ها که کافر شدند می گویند تو پیامبر نیستی، بگو کافی است خداوند و کسانی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد آن هاست گواه (من) باشند».

در بسیاری از روایات آمده است که منظور از من عنده علم الكتاب، علی بن ابیطالب (علیه السلام) و ائمه هدی (علیه السلام) است. ابوسعید خدری می گوید از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره «قال لذي عنده علم من الكتاب (که در داستان سلیمان (علیه السلام) وارد شده است) سؤال کردم فرمود: ذاک وصی اخی سلیمان بن داوود: او وصی و جانشین برادرم سلیمان بود، عرض کردم «قل کفی باللہ شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب» از چه کسی سخن می گوید و اشاره به کیست؟ فرمود: ذاک اخی علی بن ابیطالب: او برادرم علی بن ابیطالب است. (1)

### 30. اگر پیامبران و ائمه اطهار (علیه السلام)، معصوم هستند به چه دلیل این همه استغفار می کردند و ظلمت نفسی می گفتند؟

1. گاهی به سبب ترک اولی و عدم اجرای یک امر ارشادی بوده است.

2. گاهی چون از دیدگاه مخالفان و مشرکان گناه کار محسوب می شدند برای رفع شبهه و تردید عامه مردم که ناشی از بینش مشرکان نسبت به حضرات معصومین (علیه السلام) بوده است، استغفار می کردند در حالی که هرگز گناهکار نبوده و هیچ گناهی از آنها صادر نمی شد.

3. گاهی به سبب کثرت مشاغل و وظایف و امور دنیوی از دیدگاه احدیت طلب غفران می کردند تا در مقام حضور آنان کمترین غباری ننشیند، زیرا آنان هم بشر بودند و زندگی بشری داشتند.

4. گاهی به سبب تعلیم به دیگران از طریق غیر مستقیم شیوه عبودیت و دعا کردن و راز و نیاز خالصانه را می آموختند به طوری که ادعیه در فرهنگ اهل بیت، قرآن صاعد نام دارد.

ص: 153

---

1- تفسیر نمونه، ج 24، ص 280/ج 8 ص 105/ج 15، ص 128/ج 2، ص 46 و 267/ج 6، ص 181/ج 7، ص 114/ج 27، ص 55 و 61/ج 4، ص 441 و 266/ج 5، ص 3/ج 25، ص 7/ج 10، ص 254

5. گاهی در مقام خب و اوج درک عظمت حق تعالی، به فقر و جودی خویش نظر می کردند و از این لحاظ پیوسته خود را محتاج و نیازمند و مقصر می یافتند و حقیقتاً چنین راز و نیاز می کردند.

6. به مصداق (حسنات الابرار، سیئات المقربین) استغفار مقربین از جنس و از نسخ استغفار ابرار و دیگران نیست، آنچه مسلم است عبد بودن، توجه به عبد بودن خود مهم ترین عامل تعالی است لذا قرآن کریم برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) شأن عبد بودن را تأکید فرموده و در تشهد نیز نمازگزاران به آن اقرار می کنند. و عبد در برابر مولی، صفر است، فقیر است، محتاج است، لذا پیامبران و ائمه که عبد حقیقی هستند پیوسته در مناجات هایشان به این امر با آن الفاظ اقرار کرده اند و به هیچ وجه در این مقام این الفاظ معانی سطحی و اولیه و عرفی خود را ندارند. می فرماید (وجود ک ذنب).

7. قرآن کریم در آیه 55 سوره غافر و آیه 19 سوره محمد آشکارا به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دستور استغفار می دهد. پس در اجرای دستور خدای متعال پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیوسته استغفار می کردند. و می فرمودند: (انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر والله فی کل یوم سبعین مره). من دلم زنگار می گیرد و روزی هفتاد بار استغفار می کنم.

### **31. اگر امامت و ولایت علی (علیه السلام) از ارکان ایمان است چرا صریحاً در قرآن نیامده است؟**

1. قرآن قانون اساسی اسلام است و لذا کلیات و عناوین اصلی اسلام را بیان کرده و ذکر موارد و مصادیق و جزئیات را خدای متعال به عهده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گذاشته، لذا قرآن به تنهایی کافی نیست بلکه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) همگان را به قرآن و سنت فراخوانده است.

2. قرآن محتاج تفسیر و تبیین است و رسول خدا مفسر و مبین قرآن بوده است.

تعداد رکعات نماز، شیوه خواندن نماز، شیوه و چگونگی حج و طهارت و جهاد و سایر مسایل عمده شریعت و دیانت در قرآن نیامده و به عهده رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نهاده شده و آن حضرت در افعال و اقوال و تقاریر خود همه آنچه را نیاز بوده است به امت خود ابلاغ فرموده است.

3. قرآن محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و شأن نزول و سبب نزول دارد و همه امت

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این را یقین دارند، پس راه فهم درست قرآن علاوه بر علم به لغت عربی و ادبیات عرب، دانستن علم الحدیث و حدیث شناسی و علم تفسیر و تاریخ قرآن و تاریخ اسلام نیز می باشد.

4. به اقرار ابن عباس سیصد آیه از آیات قرآن در شأن علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده است. بسیاری از این آیات دارای عنوان خاص هستند و لذا برای علمای امت بسیار مشهور هستند.

مانند آیه (یوم الدار، آیه ولایت، آیه اکمال دین، آیه تبلیغ، آیه نجوی، آیه علم الکتاب، آیه محسودون، آیه تطهیر، آیه لیله المبیت، آیه اول سنل سائل، آیه اول عنکبوت) و برای شرح بیشتر به جلد سوم الغدیر، علامه امینی از ص 156 تا 162 رجوع کنید.

5. علاوه بر شأن نزول و احادیث مربوط، تفسیر آیات قرآن کریم روایات مستقل و مشهوری در مورد امامت و ولایت علی (علیه السلام) به وصایت از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از سوی پیامبر بزرگوار صادر شده از جمله: (حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث یوم الدار، حدیث طیر مشوی، حدیث سفینه نوح، حدیث لوح جابر و ده ها حدیث دیگر) که در کتب روایی اهل سنت نیز موجود است از جمله: سنن ترمذی جلد 5، مستدرک حاکم جلد 3، تاریخ دمشق ابن عساکر جلد 3، خصایص نسایی، اسدالغابه ابن اثیر جلد 4، و دهها کتاب دیگر.

6. قرآن با همین سبک فعلی معجزه است و غیر قابل تحریف می باشد بعید نیست اگر اسم خاصی در قرآن وجود می داشت، قرآن تحریف می شد.

### 32. برترین فضایل اختصاصی علی (علیه السلام)

1. تولد در درون کعبه.

2. از شانه و دوش مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) بالا رفتن و تطهیر کعبه از بتها.

3. خداوند حضرت زهرا (سلام الله علیها) را به علی (علیه السلام) تزویج کرد، در حالی که هر دو معصوم مطلق اند.

4. خداوند به حضرت زهرا (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) دو فرزند معصوم و صاحب مقام خلافت و ولایت عطا کرد.

ص: 155

5. خداوند قدرت جسمانی ویژه ای به علی (علیه السلام) عطا فرمود که در همهغزوات، اسلام و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمین را به اذن خدا عزت بخشید.
6. علی (علیه السلام) پدرزنی چون پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) داشت که خاتم الانبیاء و افضل از همه انبیاء است و به همین سبب وصی او علی (علیه السلام) افضل اوصیاء الهی است. آری این فضائل را پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم نداشته است.
7. آخرین مورد، شهادت در ماه رمضان و ایام قدر در مسجد که خانه خدا است و در حال نماز در محراب عبودیت و عبادت و بندگی خدا.

بی شک فضایل اختصاصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز کثیر است از جمله:

1. خاتمیت
2. آوردن دین کامل و جامع و جاوید.
3. آوردن قرآن، کتاب الهی معجزه ای همیشگی و راهنمایی ابدی.
4. پدر زهرا مرضیه (علیه السلام) که کوثر خلقت است.
5. وجود مبارکش اولین در خلقت و آخرین در بعثت است و لذا آن حضرت غایت آفرینش است.
6. آن حضرت رحمه للعالمین است، صاحب خلق عظیم و پیامبر بهترین امت ها است.
7. در سیر الهی معراج به مرتبه ای از مراتب قرب و کمال نایل شد که هیچ نبی مرسل و ملک مقربی را به آن مرتبه راهی نبوده و نیست. البته علی (علیه السلام) طبق آیه مباحله (نفس رسول الله) است و لذا از او هیچ جدایی و انفکاک و انفصالی ندارد. به همین سبب از قرآن نیز جدایی و انفصالی ندارد و این پیام روشن حدیث نورانی ثقلین است.

### 33. واسطه فیض بودن ائمه (علیه السلام) را توضیح دهید.

روایاتی دلالت دارد بر اینکه نور وجود حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله وسلم) و نور وجود حضرت وصی (علیه السلام) قبل از همه مخلوقات خلق شده اند و سایر موجودات براساس ترتب و تقدم و اشرف و اعلی بودن به طفیل این انوار مقدس موجود شده اند. البته همه مخلوقات

عین فقر و ربط و احتیاج و وابستگی به حضرت حق هستند. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: خداوند انبیاء را بر ملائکه برتری داد و من را بر تمامی انبیاء و رسولان برتری بخشید و بعد از من از مقام و برتری مخصوص شما و امامان پس از شما است. ای علی اگر ما نبودیم خداوند نه آدم، نه حوا، نه بهشت، نه جهنم، نه آسمان و نه زمین را هرگز خلق نمی کرد. (امام سجاد(علیه السلام) فرموده اند: خداوند به واسطه ما آسمان را از افتادن به زمین نگه می دارد و به واسطه ما زمین را از اضطراب حفظ نموده و به واسطه ما باران را نازل می کند و رحمت خود را منتشر می نماید و برکات زمین را بیرون می آورد و اگر زمین از وجود ما خالی گردد، اهل خود را فرو می برد).

علی (علیه السلام) فرمود: (ما صنایع و تربیت یافتگان پروردگارمان هستیم و مردم صنایع و تربیت یافته ما هستند.) (1)

این روایات بیانگر این است که وجود موجودات و وصول فیض از جانب حق تعالی به جمیع مخلوقات، به برکت نور و وجود حضرات معصومین است. به همین جهت پیوسته در زمین و در جهان باید انسان کاملی که دارای ولایت مطلقه است موجود باشد تا واسطه دریافت فیض حق و رساندن فیض و رساندن فیض وجود به خلق باشد. عنایت الهی اقتضا دارد که هر موجودی به کمال برسد و غایت خاص خود را نایل گردد. (2)

آری قرآن کریم می گوید: هر موجودی از راه تکوین و آفرینش به سوی کمال و سعادت خاص خود هدایت می شود. قهرا انسان هم در مسیر هدایت تکوینی آفریده شده است اما به دلیل عقل و اراده و اختیار و آزادی هدایت تکوینی برای کمال و سعادت او کافی نیست لذا عنایت و لطف الهی هدایت تشریحی را نیز از طریق وحی و نبوت، و از طریق رسالت و امامت بهانسان ارزانی فرمود. امامت و ولایت در جهت حفظ و نگهداری این و در جهت هدایت و تربیت انسانها از عصر خاتمیت نبوت، در راستای تحقق بخشیدن

ص: 157

1- نهج البلاغه، نامه 28

2- سوره اعلی، طه/ 50 - بقره/ 148



به اهداف انبیاء و رسولان الهی و تعلیم و اجرای قرآن کریم پیوسته و تا یوم القیامه در استمرار خط توحید و هدایت الهی استمرار دارد. و از این طریق:

1. قرآن ناطق پیوسته موجود است.

2. رابطه میان خدا و خلق مستمرهبرقرار است و هرگز قطع نخواهد شد.

3. فیض الهی از این طریق پیوسته به عالم ممکنات افزایه می گردد.

4. ولایت چون مظهر اسم (ولی) است و از اسماء اله است لذا هرگز منقطع نمی گردد، ظهور قیامت پس تا آن زمان پیوسته ولایت الهیه، مظهر عینی و خارجی دارد و آن همان امام معصوم و حجت الله است که هرگز زمین از او خالی نخواهد بود. تا نهایتاً آرمان انبیاء تحقق یابد و توحید و عدل و امنیت و حق و علم و ایمان به معنی حقیقی اش در سراسر جهان برپا گردد و انسانیت در وجود انسان ها ریشه دوانیده همه آنها را به قله رفیع کمال برساند.

قرآن کریم در آیات 30 تا 33 سوره بقره، غایت آفرینش انسان را این می داند که پیوسته بر روی زمین جانشین از سوی پروردگار وجود داشته باشد. (انی جاعل فی الأرض خلیفه). این کلام الهی دلالت بر دوام و استمرار دارد و تمام اعصار و دوران و زمانها را فرا می گیرد. البته بدیهی است که مراد هم انسان نیستند بلکه خلیفه خدا انسان کامل و برجسته و شاهد و امام و اسوه ای است که مظهر جامع و کامل همه اسماء و صفات الهی است. این انسان که خلیفه خداست حتی بر ملائکه نیز تقدم وجودی و شرافت و برتری وجودی و نوری و علمی دارد، ضرورت دوام و استمرار خلیفه خدا بر روی زمین همانا ضرورت دوام و استمرار فیض خدای متعال است زیرا وصول این فیض محتاج به واسطه ای قابل است و هیچ موجودی جز خلیفه خدا چنین قابلیت را ندارد پس واسطه فیض حق به خلق همانا خلیفه خدای متعال است که زمین هرگز از وجود او خالی نیست و او حجت خدا بر خلق است. (1)

### 34. بعضی از مقامات اولیاء معصوم (علیه السلام)

در آیه 49 سوره آل عمران و آیه 110 سوره مائده، خداوند متعال به حضرت عیسی (علیه السلام)

ص: 158

نسبت خلق و ایجاد و زنده نمودن میت را می دهد. حتی اگر بگوییم فعل، فعل خداست که بدست پیامبرش جاری ساخته و به او نسبت داده است، نتیجه می شود که نسبت خلق و ایجاد به غیر خدا دادن مستلزم هیچ شرکت و محالی نیست. در روایات معتبر نسبت خلقت به ملائکه داده شده است. امام باقر (علیه السلام) فرمود: «سپس خداوند دو فرشته خلق کننده (خلاقین) را مأمور ساخته و به آنها می گوید آنچه خدا اراده کرده نر یا ماده خلق کنید» (1).

در همان کتاب و همانجا در حدیث شماره 6 می فرماید: «سپس خداوند دو فرشته خلق کننده را مأمور ساخته پس آن دو می گویند پروردگارا چه چیز خلق کنیم، نر یا ماده؟».

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «خداوند کار را به فرشته ای واگذار نمود پس آن فرشته آسمان و زمین هفتگانه را بیافرید و چون دید که اشیاء مطیع او شده اند گفت: کیست مانند من؟» (2).

پس نسبت خلق و آفریدن هم به حضرت عیسی داده شده و هم به ملائکه و تردیدی نیست که انبیاء و ائمه (علیه السلام) از همه ملائکه برترند. بنابر این نسبت خلق و احیاء و فیض رسانی و رزق بخشی و هدایت و نجات به ائمه (علیه السلام) نسبتی کامل حق و جایز است و هیچ کفر و شرکی را موجب نمی شود. بی تردید همانگونه که قرآن و حدیث می فرماید و عقل حکم می کند این گونه نسبت ها همه یعنی به اذن خداوند نه مستقل و بالذات است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند مشیت به خود مشیت آفرید و سپس اشیاء را به سبب مشیت آفرید» (3). یعنی مشیت مخلوق اول است و بدون واسطه و قبل از همه اشیاء خلق شده است.

و سپس سایر اشیاء به واسطه و به سبب مشیت از سوی خدای متعال آفریده شده اند. با توجه به سایر احادیث آشکار می گردد که مراد از مشیت مقام نورانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه (علیه السلام) است. این روایات متعدد است از جمله روایاتی از امام صادق (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) و

ص: 159

1- کافی، ج 6، ص 16، حدیث 7

2- وسایل شیعیه، ج 1، ص 76، حدیث 11

3- اصول کافی، ج 1، ص 110، حدیث 4

این احادیث می گویند: اولین مخلوق نور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و ائمه (علیه السلام) است. پس مراد از مشیت وجود نوری و نورانیت ذات مقدس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت و ائمه عصمت و طهارت (علیه السلام) می باشد. و چنین مقامی ناشی از نهایت کمال و قرب وجودی و ولایت مطلقه الهیه آن بزرگواران است که احدی با آنان قابل مقایسه نمی باشد و چرا چنین نباشد که بی شک آنان اشرف ممکنات هستند و طبق قاعده عقلی امکان اشرف، در سیر نزولی خلقت تا موجود اشرف و شریف تحقق نیابد هرگز موجود اخس و خسیس تحقق نخواهد یافت.

بنابراین اولین مخلوق بی شک اشرف مخلوقات است به همین سبب او هم سبب خلقت سایر موجودات است و هم واسطه در ایصال فیض از مبدأ فیاض به سایر مخلوقات.

آری مقام مشیت همان مقام نورانیت حضرات معصومین و مقام سببیت آنان در آفرینش همه اشیاء و مقام وساطت فیض است که مختص آنان است. پس اولین مخلوق که مشیت نوریه است سرچشمه ایجاد و آفرینش سایر موجودات است و واسطه فیاضیت و رساندن فیض همیشگی حضرت حق تعالی به سایر اشیاء و واسطه و سبب متصل خلق و حق از یک سو و حق و خلق از سوی دیگر است لذا پیوسته این سبب متصل و این واسطه فیض فیاض باید موجود باشد و این است که همه عالم و عالمیان جیره خواران آن رحمت عمومی و سلطان افاضه فیض و فیض رسان از مبدأ فیاض علی الاطلاق هستند. حاصل سخن اینکه اولین مخلوقات سبب متصل و واسطه نافذ و مؤثر در ایصال هر فیضی به جمیع مخلوقات زمینی و آسمانی در همه امور اعم از فیض وجود، فیض علم، فیض ایمان، فیض رحمت، فیض ارزاق و سایر مقدرات همچون آمال و امراض و ابتلائات هستند. در عین حال نه کفر است و نه شرکت است و نه ممکنی واجب شود و نه حلول و اتحادی موجب آید، که اینها محال ذاتی هستند. بلکه طبق حدیث امام صادق (علیه السلام): «خداوند ابا دارد از اینکه اشیاء را به

ص: 160

پس هر امری که به ظهور می رسد حتما توسط اسبابش بوده، بنابراین حق تعالی مسبب الاسباب و رب الارباب است و ملائکه و پیامبر (صلی الله علیه وآله) و حضرت زهرا(سلام الله علیها) و ائمه (علیه السلام) واسطه و سبب هستند و به هیچ وجه در افعال و آثار و اراده هایشان مستقل نیستند. پس هر گونه تفویض و استقلالی مردود و باطل است. همچنانکه تعطیل فیض الهی و محدود کردن فعالیت و خالقیت خدای تعالی به آغاز آفرینش نیز که موجب بسته شدن دست خدا می باشد نیز باطل و مردود است. (2)

لذا در روایات تعابیر متنوع و ژرفی برای معصوم وارد شده که دقت در آنها بسیار ضروری است.

### 35. چهارده روایت نورانی در مقام ائمه (علیه السلام).

1. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ای علی، همانا اولین مخلوق عقل است.

2. در زیارت است: سلام بر تو ای سرچشمه حیات.

3. در قرآن است: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (3).

4. در قرآن امام زمان (علیه السلام) به ماء تعبیر شده است. (4)

5. در روایات ائمه (علیه السلام) را تفسیر «ماء معین» گفته اند.

6. در روایت پیامبر (صلی الله علیه وآله) تدبیر کننده امر خدا معرفی شده. (5)

7. در روایت تعابیر حجه الله، باب الله، لسان الله، وجه الله، عین الله، ولاه امر الله، یدالله، جنب الله برای معرفی ائمه معصوم (علیه السلام) آمده است. یدالله قدرت خدا است و جنب الله به

ص: 161

---

1- کافی، ج 1، ص 183، حدیث 7

2- مائده / 64

3- انبیاء / 30

4- ملک / 30

5- اصول کافی، ج 1، ص 451، حدیث 40

ولایت الهیه تفسیر شده است. (1)

8. ولایت ائمه (علیه السلام) همان ولایت خداست. (2)

9. امام صادق (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند اسماء حسنی ما هستیم. (3)

10. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ما ولی امر خدا و گنجینه ی علم خدا و صندوق وحی خدا هستیم. (4)

11. خزانه دار علم خدا ما هستیم. (5)

12. نور خدا در آسمان و زمین ائمه (علیه السلام) هستند. (6)

13. به برکت ائمه (علیه السلام) درختان بارور شده و میوه ها می رسند و نهرها جاری می گردد و باران می بارد و گیاه می روید و به وسیله عبادت ائمه (علیه السلام) خدا عبادت می شود و اگر ائمه (علیه السلام) نبودند خدا پرستش نمی شد. (7)

14. کسی که حدیثی از احادیث ائمه را نپذیرد و یا از آن بدش آید و انکار ورزد و پذیرندگان و معتقدان را تکفیر کند، به سبب انکارش از ولایت ائمه (علیه السلام) خارج می گردد. (8)

ای کاش با دقت در مضامین دعای شریف کمیل، سمات، صباح، ندبه، شعبانیه، و زیارت جامعه کبیره و سایر ادعیه و زیارات می اندیشیم و از اقیانوس ژرف این معارف ناب توحیدی حداقل الفاظ مربوط به مقامات معنوی و مدارج غیبی و الهی ائمه هدی (علیه السلام) را استخراج می کردیم و گاهی در آن الفاظ نورانی تأمل می کردیم و از مقام نورانیت حضرات

ص: 162

1- همان، ص 145، حدیث 7 و 8

2- همان، ص 145، حدیث 11

3- همان، ص 143، حدیث 4

4- همان، ص 192، حدیث 1

5- ادامه همان مورد 1

6- اصول کافی، ج 1، ص 194، حدیث 1

7- همان، ص 144، حدیث 5

8- اصول کافی، ج 2، ص 223، حدیث 7

### 36. مقام ولایت کلیه الهیه چیست؟

ائمه (علیه السلام) به سبب مقام ولایت احاطه بر جمیع موجودات و اشراف به همه کائنات دارند. السلام علی المستقرین فی امر الله. ولی خدا، در عالم امر الهی استقرار دارد و احاطه دائمی بر اشیاء و اشخاص و افکار و اعمال و نیازهای افراد دارد و به اذن خدا بر جمیع کائنات محیط است.

ائمه اهل بیت (علیه السلام) ستون های دین و پناهگاه کسانی هستند که به آنها پناه ببرند و کشف المضطربین یعنی پناه بی پناهان و بیچارگان و درماندگان می باشند. (2)

خداوند هیچ عملی را قبول نمی کند مگر به واسطه معرفت ائمه معصومین از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم). زیرا آنان اسم الله اند بلکه عین جمیع اسمای حسناى خداوند هستند. همان اسمایی که خدا را باید به وسیله آنها خواند. پس خواندن هر یک از امامان عین خواندن

خداوند است، زیرا اینان کلمات وجودی خداوند و مظاهر صفات ربوبی هستند، ظهور رحیم و رحمان و رحمت و رأفت و محبت حقند و وسیله تقرب و التجا و تمسک به هر اسمی از اسمای الهی حضرات ائمه (علیه السلام) هستند. (3)

امامان شیعه وارث جمیع فضایل انبیاء هستند. از این جهت از جمیع انبیای قبل از خاتم الانبیاء افضل و برتر هستند، به زیارت شریف وارث دقت کنید، به زیارت اربعین امام

حسین (علیه السلام) تأمل کنید، آشکارا به این وراثت اذعان شده است. نور مقدس خاتم الانبیاء واسطه فیض در خلقت جمیع موجودات است. و از سویی نور مقدس حضرت زهرا (سلام الله علیها) و همه ائمه (علیه السلام) از جلوه ها و تجلیات و پرتوهای همین نور هستند، آن نور با هر نور واحدی است که از روزنه های وجود مقدس حضرت زهرا (سلام الله علیها) و حضرت علی (علیه السلام) و سایر ائمه

ص: 163

1- ولایه المتقین، سید زین العابدین طباطبایی، 109 تا 234

2- نهج البلاغه، خطبه 237

3- ترجمه تفسیر المیزان، ذیل آیه 180، اعراف

اطهار (علیهم السلام) طلوع نموده است و هرگز خاموش نمی گردد و هرگز غروب نمی کند. اولیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در روایات مختلفی آمده است. به همین سبب آن حضرت حبیب الله است چون اولین جلوه فاحش آن اعراف است. و عالی ترین مراتب و درجات قرب را حائز است. (دنی و تدلی) یعنی عالی ترین مراتب ولایت الهیه را دارا می باشد. به همین جهت کاملترین شریعت و کاملترین اتمام حجت به وسیله آن حضرت به بشریت هدیه گردیده است.

بر همین اساس است که بر خلاف نبوت آن جناب که ختم گردید، ولایتش تا دامنه قیامت استمرار و تداوم خواهد داشت و این یکی از اسرار غدیر و یکی از اسرار غیبت حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) است. زیرا: لولا الحجه لساخت الارض باهلها. پس همه مراتب و مظاهر و آثار و جلوه های ولایت الله، ولایت رسول الله و ولایت ائمه (علیهم السلام) و ولایت حضرت زهرا (سلام الله علیها) و ولایت مسلمان و ولایت سایر اولیاء غیر معصوم از آثار و نتایج محبت الهی است که در محبت رسول خدا و ائمه هدی جلوه گر است و نشان آن هم اطاعت و پیروی از خدا و رسول خدا و ائمه هدی و قرآن است. اساس دینداری و عبودیت محبت پروردگار جهان است. (1)

محبت واقعی همان دین است و دین چیزی جز محبت واقعی نیست. محبتی که انسان را از گناه دور کند و به اطاعت خدا و رسول خدا سوق دهد. قطعا اگر این گونه نباشد غفران الهی را در پی خواهد داشت. محبت موجب می گردد که انسان برای رسیدن به قرب الهی وسیله ای را طلب کند، واسطه ای را جستجو نماید و چه وسیله ای مؤثرتر از ایمان، نماز، زکات، روزه، حج، صلّه رحم، انفاق و سایر اعمال نیک و ولایت اهل بیت و شفاعت نیکان و جهاد و مجاهده در مسیر حق. (2)

و در رأس همه دوری از گناه، توبه، تقوا و پاکی از آلودگی هاست که آدمی را به درجاتی از قرب الهی نزدیک می سازد. اطاعت از امامان و اولیاء نیز همچون اطاعت از خدا

ص: 164

1- آل عمران/31

2- مائده/35 و بنی اسرائیل/57

و انبیاء و قرآن وسیله ای است که باعث تقرب می شود. (1)

حدیث قدسی است که: «كنت كنزه مخفيه فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف» (2) طبق این حدیث مشیت که فعل حق است نام های گوناگون دارد. از جمله: ظهور اول، نفس رحمانی، وجود مطلق انبساطی، فیض مقدس الهی، اضافه اشراقیه، ذکر اول، عقل اول و مشیت کلیه، در حدیث است که «خلق الله المشیه قبل الاشیاء ثم خلق الاشیاء بالمشیه» (3)

همچنین در حدیث وارد شده که «نحن موضع مشیه الله» (4) و در زیارت جامعه کبیره آمده: «بکم ينزل الغیث و بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض»، «و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الأرواح و انفسکم فی النفوس و آثار کم فی الاثار و قبورکم فی القبور». آری واسطه در افاضه فیض وجود بر همه اشیا و موجودات در همه عوالم حقیقت محمدیه (صلی الله علیه و آله وسلم) است، در مرتبه نورانیت در سلسله مراتب اشیا در قوس نزول و در قوس صعود نیز علت غایی آفرینش و خلاصه عالم امکان است.

یکم فتح الله و بکم یختم» فاتحه و خاتمه است. اول الانبیاء در خلقت و آخرین آنها در بعثت است؛ در شأن او فرمود: «لولاک لما خلقت الافلاک»، نام پنج نور مقدس بر عرش نوشته شد که موجب استقرار عرش گردید و موجب قبولی توبه حضرت آدم صلی الله شد. آری در باطن و ملکوت اشیا عالم و در ظرف معنویت و عالم معنا به اذن خدا، بر همهاشیا مادی، برزخی، علوی و سفلی احاطه معنوی دارند.

### 37. ولایت تکوینی و تشریحی را توضیح دهید.

ولایت به کسر (واو) به معنی دوستی و ولایت به فتح (وام) به معنی سرپرستی و تسلط بر تصرف و تصدی است. محبت و دوستی با خاندان رسالت بر اساس فرمایش قرآن بر همه

ص: 165

1- رجوع شود به خطبه 110 نهج البلاغه و تفسیر نمونه، ج 4 و 12

2- منبر الوسیله، ص 53، به نقل از بحار الانوار، ج 87، ص 344 و جامع الاسرار، ص 102

3- توحید صدوق، ص 147، باب 11، حدیث 19

4- بحار الانوار، ج 100، ص 348



بحث ما در مورد ولایت به معنای تسلط و بر تصرف و تصدی است که بر دو قسم می باشد، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی.

ولایت تکوینی از مقامات معنوی اولیاء خدا می باشد. همانطوری که ولایت تشریحی از مناصب رسمی آن بزرگواران است. به عبارت دیگر ولایت تشریحی مقام و منصبی قانونی است که از طرف خداوند به عنوان یک مقام رسمی عطا شده است. این مقام قراردادی و جعلی به خاطر اراده شئون اجتماعی از جانب خدا داده می شود مانند مقام نبوت و مقام زعامت

ولایت تکوینی بر اثر طی طریق عبودیت و بندگی و قرب الهی و تکامل روحی حاصل می گردد به گونه ای که ولی بر آنچه ولایت دارد به اذن خدا تسلط و تصرف پیدا می کند. بنابر این ولایت تشریحی یک مقام وضعی و قراردادی است که نتیجه آن تسلط بر امور شرعی است. ولایت تکوینی کمال روحی و خصوصیت وجودی است که نتیجه آن نوعی تسلط بر موجودات و جهان می باشد. نکته مهم اینکه ولایت چه تشریحی و چه تکوینی تنها به اذن خداوند و به اراده خداوند تحقق می یابد و هیچ یک از اولیاء الهی در ولایت خود مستقل و به خود وانهاده نیستند. مثلاً در حوز هولایت تشریحی هیچ یک از انبیاء و اولیاء (من عندی) و به میل خودشان و از پیش خودشان این اراده و استقلال را ندارند که آنچه را خودشان بخواهند حلال اعلام کنند یا آنچه را خودشان بخواهند حرام اعلام کنند. به عبارت دیگر خداوند تشریح احکام را به آنان تفویض نموده زیرا هیچ انسانی و هیچ موجودی بدون اراده خداوند نمی تواند مستقلاً مبدأ هیچ امری باشد.

### اقسام ولایت تشریحی:

1. ولایت بر تشریح احکام، آشکار است که مبدأ تشریح و قانونگذاری خداوند متعال است که از طریق وحی احکام الهی و اوامر و نواهی را به پیامبران برگزیده خودش رسانده

ص: 166

و آنان را مأمور به ابلاغ و اجرای آنها نموده، شک تشریح احکام تنها از آن خدا است و هرگز خداوند این منصب را به کسی تفویض و واگذار نکرده. (1)

به همین سبب سنت رسول خدا در حلال و حرام در طول احکام قرآن حجت تشریحی است. البته در مواردی بسیار محدود خداوند درخواست پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را تأیید و امضاء فرموده است. البته با توجه به عصمت قطعی و مسلم و علم لدنی و ارتباط با غیب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و در راستای اذن و اراده خدای متعال، خداوند برای ابراز عظمت و بزرگی پیامبرش در برخی موارد تشریح یک رشته احکام را از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمان داده و تأیید و امضاء فرموده است. به طوری که به همگان دستور داده آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای شما آورده بگیرید و آنچه را نهی کرده خودداری کنید. (2)

پس همه مسلمین موظفند اوامر و نواهی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را شنیده و اطاعت کنند. مثلاً امام صادق (علیه السلام) می فرماید: خداوند ده رکعت نماز به صورت دو رکعتی در شبانه روز واجب کرده بود ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر هر یک از نمازهای ظهر و عشاء دو رکعت و بر نماز مغرب یک رکعت افزود، لذا واجبات دو دسته اند: الهی و نبوی، فرض الله و فرض النبی. همچنین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نافله های یومیه را 34 رکعت قرار داد. روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را مستحب فرموده. هر مست کننده ای را تحریم نمود، چون خداوند شراب را تحریم فرموده. به هر حال آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد تشریح احکام انجام داد، فقط تقاضا و طلب و درخواست بود و با تصویب الهی جنبه تشریح یافتند.

2. زعامت سیاسی و اجتماعی و قضائی و اداره امور مالی و اقتصادی جامعه در جهت اداره سالم و عادلانه و بر حق امت مسلمان، البته رهبری پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام معصوم (علیه السلام) انتخابی نبوده است بلکه از جانب خدا این موهبت به مسلمین عنایت گردیده. (3)

ص: 167

1- ونس / 15، نجم / 3

2- حشر / 7

3- نساء / 59 و احزاب / 6 و نساء / 65 و توبه / 103

3. مرجعیت دینی در معارف و احکام اسلامی همچون تعلیم و تشریح قرآن و بیان سنن احکام دین اسلام. لذا هم متن قرآن و هم سنت معصوم برای مسلمین سند و حجت شرعی است. (1)

ولایت تکوینی: ناشی از عبودیت و کمال و قرب معنوی است و کسی که به این مقام رفیع نایل شود به فرمان و اراده و اذن الهی می تواند در جهان و انسان تصرف کند. ولایت تکوینی مانند سایر اوصاف معنوی مراتب و درجات دارد که برخی درجات آن اکتسابی است. یکی از آثار عبودیت، توحید، بندگی خالصانه و عمل به شریعت مقدس اسلام رسیدن به درجاتی از قرب و ولایت تکوینی است. صفای باطن، طهارت نفس، اخلاقیات متعالی کمالات روحی خاصی را در پی دارد که به موجب آن انسانمی تواند

الف) به اذن خدا در جهان و انسان تصرف کند.

ب) به اذن خدا از ضمائر و قلوب آگاه شود.

ج) به اذن خدا بر اعمال انسان گواه باشد.

آری بندگی خالصانه و آگاهانه آثاری عمیق دارد از جمله:

1. مهار و کنترل نفس اماره.

2. رسیدن به بینش عمیق.

3. تسلط بر نیروی خیال و افکار پراکنده و حضور قلب.

4. رؤیت خویشتن جدای از بدن.

5. تسلط بر بدن خویش و قوت اراده در حدی عجیب.

6. تسلط بر طبیعت و صدور معجزات به اذن خدا.

7. مشاهده حقایق لطیف برزخی. (2)

ص: 168

---

1- جمعه/2 و نحل/44 و حشر/7

2- بقره/183 و 102، 97، 60، 249، 251، عنکبوت/45 و 69، انفال/29، حدید/28، مومن/7، صافات/171، 173، مجادله/21، یونس/8، نمل/38، 39، 40، انبیاء/81 سبأ/12، 13، یوسف/93، 96، آل عمران/49، مائده، 11، شعراء/63، قمر/1 تا 3، کهف، فاطر/1، مریم/17، 21، 18، نجم/13، 14 و خطبه قاصعه «187» بخش یازدهم، اصالت روح در قرآن از جعفر سبحانی

امامت، لطف الهی، قرآن می فرماید: «و ماهر گز مجازات نخواهیم کرد مگر آنکه پیامبری مبعوث کنیم» (1)

در مسائلی که عقل قادر به درک آن نیست خداوند رحمان و رحیم بدونبعثت رسولان و بیان احکام و وظایف کسی را مجازات نمی کند زیرا عقاب بدون بیان قبیح است و از خدای حکیم محال می باشد، و اصل برائت همین است. پس پیوسته باید از سوی خدا بیان کننده احکام و وظایف وجود داشته باشد و اتمام حجت صورت گیرد. در آیه 33 سوره انفال خداوند می فرماید: «و خداوند تا تو در میان آنها هستی، مجازاتشان نخواهد کرد و تا استغفار می کنند». پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و استغفار، پیامبر و توبه از اصلی ترین عوامل نجات بشر از عذاب الهی هستند. پس پیامبر از مظاهر لطف و رحمت الهی است. و ارسال پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) مایه رحمت برای همه عالمیان بوده است. (2)

همچنین از آیات لطف الهی را استنباط کرده اند که لطف عبارتست از تمامی آنچه موجب نزدیکی عبد به طاعت حق و دوری او از معصیت گردد بدون اجبار و نفی اراده و اختیار او. زیرا یکی از اهداف خلقت انسان عبودیت آزادانه و آگاهانه است. دینداری بدون اکراه و اجبار است. لذا غرض الهی به مقتضای عدل وجود و احسان حکیمانه، هدایت و ارشاد بندگان به مصالح حقیقی و حفظ آنها از مضار و مفاسد حقیقی است و این غرض جز با بعثت ها دیان و رسولان تحقق نمی یابد. پس از بعثت خاتم الانبیاء این غرض از طریق نصب امامان معصوم (علیه السلام) حاصل می گردد، پس نصب امام معصوم (علیه السلام) نیز همچون بعثت رسولان لطف الهی است و مقتضای عدل و حکمت و تکلیف و امر و نهی و وعده و وعید

ص: 169

1- اسراء / 15

2- انبیاء / 107

الهی بر بندگان می باشد. پس وجود امام لطف است و تصرف او در عالم هستی به اذن خدا، از طریق ولایت تکوینی و هدایت باطنی لطفی دیگر است. وجود امام همچون پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) لطف الهی است که هرگز خدای رحیم و رحمان، لطف خود را دریغ نمی کند، فیض و وجود و احسان خود را دریغ نمی کند پس پیوسته امام معصوم (علیه السلام) به عنوان مظهر رحمت خدا بر عالمیان و به عنوان اسباب خیر و برکات آسمان و زمین و به عنوان وسیله دفع عذاب و بلا و به عنوان جبل الله و ثقل اصغر و عامل اتمام حجت بر بندگان خدا وجود دارد، و به سبب عبادت و عصمت و ولایت امام معصوم (علیه السلام) آثار بد و منفی اعمال بندگان دفع می گردد، در غیر این صورت، ساخت الارض باهلها، فریادرسی و کمک و دستگیری و نجاتاز گرفتاری ها چه مادی و چه معنوی و تحقق فلاح و کمال و سعادت کلی همه به برکت امام معصوم (علیه السلام) است. (1)

بی شک بشر همیشه به امام و رهبر نیازمند است و به حکم عقل و براساس ضرورت عقلی واجب است که خداوند پیوسته امام و رهبر مورد نیاز بشر را نصب فرماید زیرا این امر لطف است و لطف بر خدای حکیم علیم واجب است. زیرا توسط امام و رهبر الهی است که مردم هدایت می شوند، عدل و حق اجرا می گردد و از ظلم و ستم جلوگیری می شود. توحید و خداپرستی حاکم می شود، شرک و کفر برچیده می شود و حدود و احکام و فرامین الهی به مرحله اجرا در می آید و در یک کلام جامعه بشری به اطاعت خدا نزدیک و از معصیت دور خواهد شد و این است معنای لطف، پس امامت لطفی است الهی که در همه اعصار وجودش از ناحیه خدا واجب و ضروری است. نکته مهم اینکه اصل وجود امام لطف است چه ظاهر و مشهور باشد و چه غائب و مخفی زیرا: امام حافظ شریعت است، مفسر و مبین قرآن است، واسطه فیض است، صاحب مقام هدایت به امر و هدایت باطنی است. توجه به او، یاد و ذکر او موجب بیداری، هدایت و ارشاد است، و هر لحظه انسان مؤمن در حال انتشار ظهور و فرج است بنابراین خود را از معاصی پرهیز می دهد، در هر

ص: 170

صورت دخل و تصرف امام منوط به وجود امام است.

پس وجود امام واجب است هر چند غائب باشد. علامه حلی فرمود، لطف بودن امامت سه رکن دارد:

1. آفریدن امام و قدرت و علم و امامت دادن به اوست که این رکن بر خداوند لازم است و چنین نیز فرموده است.

2. قبول و پذیرش این مسئولیت سنگین و امانت و عهد الهی است که بر عهده امام است و چنین هم شده است.

3. اطاعت و یاری کردن امام رکن سوم است که بر عهده مردم مؤمن می باشد، که نمونه های فراوانی از وفای به عهد و بدعهدی مردم در تاریخ اسلام وجود دارد. (وعدمه منا)، پس اصل وجود امام لطف است گرچه غائب باشد و عدم تصرف امام هم از ناحیه ما است چون لطف از طرف خدا آن است که امام را معین فرموده و معرفی کرده است و به همگان او را شناسانده است. و آنچه بر ما واجب است، شناسایی او برای خود و شناسایی او به دیگران است، تبلیغ فرهنگ و تفکر امامت و مهدویت همراه با دلیل و برهان است. آموزش و تعلیم دادن امامت و نشر اندیشه ناب امامت است به گونه ای که خود و دیگران علاوه بر معرفت نسبت به امام، محبت حقیقی او را هم بدست آوریم و هرگاه معرفت و محبت باشد، اطاعت و پیروی را ثمر خواهد داد. (1)

### 39. مقصود از مصحف و کتاب علی (علیه السلام) چیست؟

مصحف علی (علیه السلام) همان قرآن کریم است که به ترتیب نزول جمع آوری شده است. به نظر یعقوبی علی (علیه السلام) پس از جمع آوری قرآن، آن را بر هفت جزء تقسیم کرد، اما مقصود از کتاب علی (علیه السلام) مجموع احادیث نبوی است که علی (علیه السلام) شخصا از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیده، یعنی کتابی است نقلی و حدیثی که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) شخصا برای علی (علیه السلام) املاء فرموده و علی (علیه السلام) کتابت و نگارش کرده است. این کتاب دست به دست در خاندان رسول

1. ترجمه کشف المراد، ص 508، 509 و شرح کشف المراد، ص 406 تا 411

ص: 171

---

1- ترجمه کشف المراد، ص 508، 509 و شرح کشف المراد، ص 406 تا 411

اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می گشته است و یکی از منابع علم ائمه (علیه السلام) به شمار می رود و طبق نقل محدثین شیعه امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) با رجوع به آن برخی از احکام را بیان فرموده اند. پس کتاب علی (علیه السلام) کتابی است به املائی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و خط مبارک علی (علیه السلام) و آن چیزی غیر از قرآن است. آری هیچ جا و در نزد هیچ کسی دانشی استوارتر از دانش کسانی که جبرئیل بر آنان نازل می شد پیدا نمی گردد. علاوه بر مصحف علی (علیه السلام) و علاوه بر کتاب علی (علیه السلام) آن حضرت کتاب دیگری به نام صحیفه دارد که احکام دیانت در آن جمع گردیده است. (1)

حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیز دارای مصحفی است که در آن علوم می را که از پدر بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز از طریق تحدیث از جبرئیل (علیه السلام) فرا گرفته برای ائمه اطهار (علیه السلام) به یادگار گذاشته است.

طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام) این کتاب نیز به املائی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و خط علی (علیه السلام) است. این کتاب جامعه نام دارد و در آن حلال و حرام وارد نشده و کلمه ای از قرآن در آن نیست. دانش های موجود در این کتاب از دانش های معمولی نیست. (2)

در کتاب شریف اصول کافی 8 حدیث در این مورد در جلد دوم کتاب حجت باب ذکری از صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه (سلام الله علیها) وارد شده است. این کتاب ها همگی مربوط به کتابت و نگارش علی (علیه السلام) است. که مشتمل بر احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است، علی (علیه السلام) اولین حافظ قرآن است، اولین کسی است که به ضبط احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همت کرد، اولین کسی است که به جمع و تدوین و نگارش و کتابت قرآن پرداخت و اولین کسی است که به جمع و نوشتن احادیث نبوی اقدام فرمود، جمله معروفش این است: «به خدا سوگند آیه ای در قرآن نیست مگر آنکه می دانم برای چه، در کجا و در حق چه کسی نازل

ص: 172

---

1- راهنمای حقیقت، استاد سبحانی، فصل منزلت قرآن نزد شیعه

2- پاسخ جوانان شیعی، ص 68

شده است. خدایم به من دلی دانا و زبانی گویا عطا کرده است» (1).

#### 40. آیا علی (علیه السلام) و سایر امامان (علیه السلام) علم غیب می دانستند؟

40. آیا علی (علیه السلام) و سایر امامان (علیه السلام) علم غیب می دانستند؟ پس چرا استفاده نمی کردند، مثلاً- از شهادت خود جلوگیری نمی کردند؟

بی تردید علم غیب به طور مطلق و استقلالی مختص حق تعالی است. اما علم علی (علیه السلام) و سایر ائمه (علیهم السلام) نیز جای هیچ شک و تردید ندارد، اعلم امت پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) و سپس سایر معصومین از اهل بیت رسول خدا بودند. اما از سوی دیگر تسلیم محض اراده خدا بودند، اراده آنان فانی در اراده خدا بود، شهادت را آگاهانه، آزادانه و از روی کمال اراده و اختیار می خواستند و از آن استقبال می کردند، آنان هر چه می کردند تکلیف الهی خود می دانستند و جز رضای خدا و حفظ قرآن و اسلام مطلوب دیگری نداشتند. البته آنان عبد کامل و مطیع خدا و رسول خدا بودند و آنچه داشتند نیز فیض و لطف و عنایت ویژه خدا نسبت به آنان بوده است، پس علم آنان نیز تابع اراده الهی بوده، آنان اهل ذکر و عالمان و راسخین در علم و وارثان علوم انبیاء می باشند و علی (علیه السلام) سرور و امیر همه اهل ایمان است. او باب مدینه علم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است. او باب حکمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است. قرآن می فرماید: «دانای غیب اوست، هیچ کس را از غیب خویش مطلع نمی سازد مگر آن کس که برگزیند از پیامبر...» (2).

طبق این آیه شریف خدای متعال رسول خود را از غیب مطلع می گرداند. در قرآن از علوم غیبی پیامبران سخن گفته شده است. (3).

در تاریخ اسلام نیز خبرهای غیبی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی (علیه السلام) مشهور است. (4).

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علم الکتاب در نزد برادرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

ص: 173

1- همان، ص 137

2- جن 26 و 27

3- نوح 26 و 27، یوسف 41 و 95، کهف 60 تا 82، آل عمران 49، صف 6

4- نهج البلاغه، خطبه 12 و 58 و 128



امام باقر (علیه السلام) فرمود: «علم غیب (علم الهی برای ما گسترده است و بدانیم و برچیده شود و ندانیم.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «امام چون خواهد چیزی را بداند، خدا به او اعلام می کند.»

روایات متعددی در این مورد در کتاب اصول کافی، کتاب حجت بابهای مختلف آمده است.

آری ائمه (علیهم السلام) اجمعین به اذن خدای متعال و نه به طول مستقل، هر شب جمعه افزایش رتبه علمی دارند، ملائکه با آنها سخن می گویند، در شب قدر ملائکه و روح بر آنها نازل می شود، همه علوم ملائکه و انبیاء و رسولان را می دانند، به مرگ خود آگاهند و به اراده خود می میرند، به ائمه (علیهم السلام) چیزی پنهان نیست.

خدای متعال هر علمی را که به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) داده به وی امر کرده تا آن را به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) یاد بدهد و وی در علم او شریک است، نتیجه اینکه علم غیب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) متکی به علم و اراده پروردگار است. یعنی آنجا که خدا بخواهد، آنها می دانند، به عبارت دیگر علم اولیاء تابع مصلحت الهی است. آنچه را که خدا صلاح بداند به اولیاء خود تعلیم می دهد.





## مهمترین دیدگاه های شیعه در مورد حضرت علی (علیه السلام)

1. حدیث ثقلین (قرآن و عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تا قیامت از هم قابل جدایی نیستند).

شرط لازم و کافی هدایت و کمال پیروی و تبعیت از این دو گوهر گرانبها است.

2. شیعه مولود طبیعی اسلام است زیرا امامت یکی از تعالیم قرآن و پیامبر گرامی اسلام است، حتی لفظ شیعه را جناب پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیروان حضرت علی (علیه السلام) عطا فرمود.

«والذی نفسی بیده إن هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامه» (1).

3. امامت و نبوت در اسلام تاریخ مشترک دارند یعنی تاریخ تشیع و تاریخ اسلام را نمی توان از هم جدا کرد، آغاز دعوت علنی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سر آغاز وصایت علی (علیه السلام) است. (2) (حادثه یوم الدار).

4. علی (علیه السلام) از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و وزیر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند، علی (علیه السلام) برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همچون هارون برای موسی (علیه السلام) بود. (3)

5. اولین حادثه علنی و اجتماعی مهم زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) با معرفی (علیه السلام) به عنوان جانشین پیامبر همراه بود. آخرین حادثه علنی و اجتماعی و مهم زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم با معرفی علی (علیه السلام) به عنوان ولی و سرپرست امت پیامبر همراه بود.

ص: 177

1- ذیل آیه 7، سوره بینه

2- ذیل آیه 224، سوره شعراء

3- حدیث منزلت، ذیل آیه 29 و 30، سوره طه

«اولی یوم الدار و دومی یوم الغدیر است» (1)

6. معیار حق بودن تأیید و تصدیق قرآن و سنت است، شیعه نیز چیزی جز قرآن و سنت نبوی را معیار قرار نمی دهد، زیرا حق تابع نظر افراد نیست، تابع رأی و پسند اکثریت نیست، البته ممکن است گاهی اکثریت تابع حق باشد و گاهی اکثریت تابع حق نباشد. (2)

7. هرگونه مملو در عقاید از نظر قرآن مردود است، هرگز هیچ بشری حتی اشرف خلائق حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز در صفات و افعال با خدای احد و واحد، انباز و شریک نبوده و نیست. به طریق اولی علی (علیه السلام) هم که تربیت شده رسول خداست، عبد خداست، و در هیچ شأنی از شئون خود استقلال ندارند بلکه مخلوق و مربوب خدای متعال هستند. (3)

8 شیعیان علی (علیه السلام) قرآن را کتاب الهی و معجزه نبوی و سند نبوت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند و می گویند این کتاب در حال حاضر تنها کتاب آسمانی و بر حق است که هرگز تحریف نشده و نخواهد شد. قرآن، کتاب الله و قانون اساسی اسلام و سند شریعت اسلام و ثقل اکبر است که طبق حدیث ثقلین تمسک به آن و عترت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) که ثقل اصغرند تنها راه سعادت و هدایت است. (4)

9. صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان قرآن است. (5) و طبق فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صلوات کامل صلواتی است که آل محمد را نیز شامل شود و این مطلب در (صحیح بخاری، ج 4، ص 118 و ج 6، ص 27 و ج 7، ص 157 و نیز در الصواعق المحرقة ابن حجر هیثمی، ص 146 آمده است).

«اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم إنک حمید مجید»

1. حدیث غدیر، ذیل آیه 67، سوره مائده 2. هود/40 و سبا/13، و انعام/116 و یوسف/103 3. مائده/77 4. حجر/9 5. احزاب/56

ص: 178

---

1- حدیث غدیر، ذیل آیه 67، سوره مائده

2- هود/40 و سبا/13، و انعام/116 و یوسف/103

3- مائده/77

4- حجر/9

5- احزاب/56

در همین مورد شافعی چنین سروده است:

يا اهل بيت رسول الله حبيكم\* فرض من الله في القرآن انزله

كفاكم من عظيم القدر انكم\* من لم يصل عليكم لا صلوه له

پس باید از صلوات ابر که مورد نهی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است دوری کنیم.

و طبق فرمایش آن حضرت اینگونه بگوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

10. شیعه معتقد است:

الف) امامت مجعول به جعل الهی است که توسط پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا امام (علیه السلام) قبلی یا خود آن امام به واسطه نصوص و معجزات به مردم معرفی می شود و به هیچ وجه امامت انتخابی نیست..(1)

ب) امام حتما باید معصوم باشد.(2)

ج) امام باید از طرف خدا تأیید شده باشد.(3)

د) زمین هرگز از امام که حجت خداست خالی نیست.(4)

ه) امام بر اعمال امت احاطه علمی دارد.(5)

و) امام براساس هدایت الهی به همه نیازهای بندگان خدا عالم و آگاه است. به همین جهت مرجع حقیقی امت، امام است، زیرا او اهل الذکر است و خداوند امر فرموده از اهل الذکر پرسید.(6)

ز) امام افضل همه افراد بشر است از لحاظ کمالات نفسانی و معنوی و اخلاقی و جمیع

ص: 179

---

1- قره 124/ و سجده 24/ و انبیاء 73/

2- بقره 124/ و جن 27/

3- انبیاء 73/ و سجده 24/

4- اسرا 71/

5- توبه 94/

6- انبیاء 7/ و نحل 43/

### ترجمه گزیده ای از خطبه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در غدیر خم:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روز پنجشنبه 18 ذی حجه پس از انجام عمل حج به غدیر خم (مکانی است بین مکه و مدینه در نزدیک جحفه) رسیدند، جبرئیل از جانب خدا بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و گفت: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ <sup>صَلِّ</sup> وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ <sup>آء</sup>»، (2) خداوند دستور داد که علی (علیه السلام) را برای مردم به عنوان امام، پیشوا و راهنما معرفی کند و آن چه درباره او از ولایت نازل شده به همگان برساند و همچنین وجوب پیروی از علی (علیه السلام) را به آنان اعلام کند. پیامبر دستور دادند جلو رفته ها را برگردانند و آن هایی را که رسیده اند و در همان مکانند، نگه دارند و زیر پنج درخت از درختانی که در آن جا بود خالی نگه دارند و کسی در آنجا ننشیند.

آن روز، روز گرمی بود و مردم قسمتی از عبایشان را زیر پا و قسمتی را بر سر نهاده بودند، برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم با انداختن پارچه بر روی یک درخت، سایبانی فراهم نمودند. هنگامی که وقت نماز فرا رسید مؤذن اذان گفت و نماز ظهر را در سایه آن درختان برگزار کردند. چون حضرت از نماز فارغ شد در میان مردم به پا خاست و خطبه ای را با صدای بلند طوری که همه بشنوند بیان فرمودند: «سپاس و ستایش مخصوص خداوند است و ما از او کمک می خواهیم و به او ایمان می آوریم و بر او توکل می کنیم. ما از بدی های نفس و زشتی های کردارمان به پروردگار خود پناه می بریم. او خداوندی است که اگر کسی را گمراه کند، آن کس راهنمایی نمی یابد و اگر کسی را هدایت فرماید آن کس گمراه کننده بی نخواهد داشت.

من گواهی می دهم که معبودی نیست جز آفریدگار یکتا که بخشنده و مهربان است و شهادت می دهم که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بنده و فرستاده اوست. ای مردم! خدای مهربان و آگاه مرا

ص: 180

1- امام شناسی، ج 1، ص 238 تا 242

2- مائده / 67

خبر داده است که عمر هر پیامبری بیش از نصف عمر پیامبر پیشین نیست. نزدیک است مرا دعوت کننده الهی و پیک اجل در رسد و چیزی نمانده است که دعوت حق را اجابت کنم. من مسئولم و شما نیز مسئولیت دارید. در مورد این وظیفه ی رسالت از من می پرسند. از شما هم می پرسند. من از شما سؤال می کنم: در پیشگاه خداوند درباره من چه خواهید گفت؟ آیا وظیفه رسالت را ادا کرده ام و شما را به راه راست و دین خدا فراخوانده ام؟»

مردم یک صدا جواب دادند: «ما گواهی می دهیم که تو همانا تبلیغ کردی و اندرز گفتی و فراوان کوشیدی، خداوند به تو پاداش دهد.»

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بار دیگر برای توضیح و تأکید بیشتر فرمود: «آیا شهادت نمی دهید که معبودی جز خدای یکتای بی همتا نیست و محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) بنده و رسول اوست و بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت، حق و مسلم است و بدون شک و تردید خواهد آمد؟» همگی پاسخ دادند: «چرا، به این ها گواهی می دهیم.»

آن گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «خداوندا! شاهد باش!» سپس پرسیدند: «آیا همگی سخن مرا می شنوید؟»

گفتند: آری، می شنویم.

فرمود: «بدانید من در رستاخیز پیش از شما کنار حوض کوثر می رسم. شما بر من وارد خواهید شد و آن حوضی است پهناور که وسعت آن به اندازه مساحت بین صنعا(یمن) و بصری (دمشق) است، بر لب آن حوض جام های بی شماری است به تعداد ستارگان. اکنون که چنین است و روز پاداشی در پیش و می بایست روز قیامت به پیامبر خود ملحق شوید، به هوش باشید که در مورد دو چیز گرانقدر که میان شما می گذارم چگونه رفتار می کنید!»

در این هنگام از میان انبوه جمعیت شخصی با صدای بلند خطاب به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد: «ای محمد! این دو چیز گران بها که می گویی چیست؟»

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پاسخ داد: «کتاب خداوند که رشته ای است پیوسته، از یک سر به دست اوست و از یک سر به دست شما. پس به کتاب خدا چنگ زنید تا گمراه نشوید. و دوم



عترت من است. پروردگار مهربان و آگاه، مرا خبر داده است که این دو شیء گران قدر (قرآن مجید و خاندان نبوت) هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در رستاخیز پهلوی حوض کوثر بر من وارد شوند و من نیز همین را آرزو داشته، از خداوند بزرگ درخواست کرده ام. پس به شما سفارش می کنم که این دو امانت گرانبهایه و پراج را پشت سر مگذارید که به هلاکت و شقاوت خواهید رسید. و از آن دو نیز فاصله بگیرید که سرانجامی بد خواهید داشت»..

پس از آن دست علی (صلی الله علیه وآله وسلم) را گرفت و بلند کرد، طوری که سپیدی زیر بغل آن دو

نمایان شد، آن گاه به دنبال سخنان خود چنین فرمود: «ای مردم! از شما می پرسم: چه کسی نسبت به مؤمنان حتی از خودشان سزاوارتر به تصرف در امور و سنجش مصلحت هاست؟» همگی گفتند: «خدا و رسول دانانترند».

آن گاه فرمود: «خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان. و من به مردم اولای از خودشان هستم. پس هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست». این جمله را سه بار تکرار فرمودند و به قول احمد حنبل چهار مرتبه) سپس فرمودند: «پروردگار! رفتار دوستانه داشته باش با هر که علی (صلی الله علیه وآله وسلم) را دوست دارد و رفتار خصمانه داشته باش با آن که علی را دشمن می دارد. یاری کن هر که علی (صلی الله علیه وآله وسلم) را یاری کند و از یاری دریغ کن در مورد هر که علی را از یاری دریغ کند و هر جا علی (صلی الله علیه وآله وسلم) برگردد، حق را به گردش بگردان. هان ای مردم! آن چه را که به شما گفتم) حاضران به غیبان برسانند».

هنوز دریای جمعیت، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را احاطه کرده بود که فرشته وحی این آیه را آورد و او را مأمور ساخت که برای مردم بخواند. محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) با لهجه روح پرور خود چنین خواند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (1)، امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم. و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم. سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با صدایی که گویی از اعماق طبیعت بر میخواست فریاد

ص: 182

کشید: «الله اکبر! دین کامل شد و نعمت خداوند به تمامه بر مردم نازل گردید و پروردگار به رسالت من و امامت علی (علیه السلام) پس از من خشنود شد».

در این هنگام، مردم دسته دسته به حضور امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) می رسیدند و دست مردانه ی او را به عنوان پیشوای خویش می فشردند و با او بیعت می کردند. رؤسای قبایل، سران عشایر و طوایف و بزرگان مهاجر و انصار به خدمتش بار می یافتند و رهبریش را تهنیت و تبریک می گفتند. کسانی از میان این جمع بیشمار زیادت از همه از امامتش اظهار خوشوقتی می کردند، که از اینان ابوبکر ابی قحافه و عمر بن خطاب را می توان اسم برد. مخصوصا ابوبکر و عمر به وی چنین اظهار می کردند: به ای پسر ابوطالب! تهنیت باد تو را که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. (1)

## آماری از موضوعات و کلمات در خطبه غدیر

با نگرشی در سرتاسر خطبه سه جهت مهم مورد توجهمان قرار خواهد گرفت:

اول: آماری از موضوعات مورد نظر حضرت و تعداد جملائی که درباره هر یک آمده است، و شرح آن چنین است:

1. صفات خداوند تعالی: 110 جمله.
2. مقام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): 10 جمله.
3. ولایت امیر المؤمنین: 50 جمله.
4. ولایت ائمه (علیهم السلام): 10 جمله.
5. فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام): 20 جمله.
6. حکومت حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه شریف): 20 جمله.
7. شیعیان اهل بیت و دشمنان ایشان: 25 جمله.
8. بیعت با معصومین (علیهم السلام): 10 جمله.

ص: 183

. حلال و حرام، واجبات و محرمات: 20 جمله.

دوم: آماری از کلمات و اسماء به کار رفته در خطبه که اهمیت آن ها را جلوه می دهد:

1. نام امیر المؤمنین (علیه السلام) چهل بار به عنوان «علی (علیه السلام)» تصریح شده است.

2. کلمه «ائمه (علیهم السلام)» ده بار صریح آمده است.

3. نام امام زمان (عج الله تعالی فرجه شریف) چهار بار به عنوان «مهدی (علیه السلام)» ذکر شده است.

البته اکثر خطبه درباره امیر المؤمنین (علیه السلام) است که به صورت ضمیر یا اشاره یا عطف آمده است، و نیز درباره ائمه (علیهم السلام) مطالب بسیاری به صورت ضمیر و عطف به مطالب قبل ذکر شده است. هم چنین مطالب بسیاری درباره حضرت بقیه الله (علیه السلام) آمده است. منظور از ذکر موارد فوق، تصریح های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به این اسماء مبارک است که اهمیت فوق العاده آن را می رساند.

سوم: آماری از آیات قرآنی که به عنوان شاهد و یا برای تفسیر در خطبه آمده است.

آیات قرآنی به کار رفته در خطبه 50 مورد است که با یک نظر دقیق، اهمیت آن مخفی نخواهد بود. در یک خطبه 50 آیه ذکر کردن و به تبیین و تفسیر هر یک پرداختن ریشه های سخن و استحکام این سند دایمی اسلام را برای جهانیان روشن می نماید. (1)

### امامت و ولایت امیر المؤمنین در خطبه غدیر

در غدیر برای امیر المؤمنین (علیه السلام) فقط خلافت و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به معنای جلوس در مکان او بعد از رحلتش (اعلام نشده است، بلکه تمام شئونی که صاحب اختیار تام بر مردم باید داشته باشد - همان ها که شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دارا بودند - برای جانشین او هم اعلام شده است.

«امام» در خطبه غدیر یعنی کسی که جوابگوی جمیع مایحتاج بشر است، و این قدرت از

جانب خداوند به او اعطا شده است. برای تبیین آنچه به عنوان «امامت» در قالب امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه غدیر منظور شده است به جهات زیر بر می خوریم:

الف) حکومت و ولایت مطلق بر مردم به عنوان صاحب امر و واجب الطاعت، و این معنی به تعبیرهای زیر به چشم می خورد: امیر المؤمنین، امام، ولی مردم در حد خدا و رسول، خلیفه، وصی، مفروض الطاعت، نافذ الامر.

ب) هدایت مردم به سوی خداوند که به تعبیرهای زیر آمده است:

\* او هدایت کننده است.

\* به حق هدایت می کند و به آن عمل می نماید.

\* باطل را از بین می برد و از آن منع می کند.

\* به سوی خداوند دعوت می نماید.

\* به آنچه رضای خداست عمل می کند.

\* از معصیت خداوند نهی می نماید.

\* بشارت دهنده است.

ج) پاسخ گویی به نیازهای علمی مردم، که لازمه اش علم به جمیع مایحتاج مردم است. این مطلب به تعبیر زیر آمده است:

\* او دربردارنده علم من است، و بعد از من به شما می فهماند و برای شما بیان می کند. \* جانشین و خلیفه من بر تفسیر قرآن است.

د) جنگ با دشمنان که یکی از شئون امام است، به این دو عبارت آمده است:

\* او جنگ کننده با دشمنان خداست.

\* او قاتل ناکثین و مارقین و قاسطین است.

ه) «امامت» با چنین معنای وسیعی که در خطبه غدیر آمده است دارای پشتوانه الهی و امضای پروردگار است، و او اعطا کننده این قدرت است. در این باره به عبارتهای زیر بر می خوریم:

\* او امام از جانب خداوند است.

\* ولایت او از جانب خداوند است که بر من نازل کرده است.

\* خداوند او را نصب نموده است.

\* او به امر خداوند با دشمنان می جنگد. (1)

## فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه غدیر

### اشاره

مناقب و فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) - با این همه کتمان و منع از انتشار آن - در گوش همه جهانیان طنین انداز است، و دوست و دشمن و مسلمان و غیر مسلمان آن ها را ثبت کرده اند، و برای هیچ کس قابل انکار نیست. در این باره خطبه غدیر متضمن دو جهت مهم است:

### اول: اثبات فضیلت مطلق و بینهایت برای امیر المؤمنین (علیه السلام)

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در خطبه غدیر سخنی در فضیلت علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمودند که هیچ کس نمی تواند بالاتر از آن بگوید و آن عبارت است از فضیلت او بر همه مردم تا آخر دنیا - به جز شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - با فضایی بی انتها و غیر قابل مقایسه با فضایل سایر مردم، فضایی که اعطا کننده آن پروردگار جهان و اعلام کننده اش شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است. معنای این سخن آن است که هر فضیلتی در شأن او بگویند کم گفته اند و کلا عقل بشر قاصر از درک عظمت و جلالت اوست. در این باره به سه جمله پر محتوا در خطبه غدیر بر می خوریم:

1. خداوند علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بر همه مردم فضیلت داده است.

2. علی (علیه السلام) را بر همه فضیلت دهید، که او افضل مردم بعد از من از هر مرد وزنی است

تا مادامی که خداوند روزی را نازل می کند و مخلوقات باقی هستند.

3. فضایل علی بن ابی طالب (علیه السلام) - که خداوند در قرآن نازل کرده است - بیش از آن

ص: 186

است که من همه را یک جا بشمارم، پس هر کس از فضایل او به شما خبر داد و معرفت آن را داشت از او بپذیرید.

پیداست که قید «بامعرفت» متضمن نکته مهمی است، و آن این که اگر کسی اهل معرفت در باب مناقب اهل بیت (علیهم السلام) نباشد ممکن است دقت کافی و توجه لازم در معنای احادیث نکند و در نتیجه معنایی نامناسب با عظمت ایشان از آن بفهمد. از طرف دیگر نباید بدون در نظر گرفتن ظرفیت افراد و شرایط زمانی و مکانی و سطح فکرهای مختلف مردم هر فضیلتی در هر جمعی گفته شود. بنابراین بصیرت و معرفت لازم در این باره بسیار مهم است.

## دوم: ذکر بعضی فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در خطبه غدیر به آنها اشاره فرموده اند، جنبه های اساسی و مهم از مناقب آن حضرت است که اتصال کامل او به خدا و رسولش را به مردم می فهماند.

این جنبه ها در چهار عنوان قابل جمع است:

1. اول بودن و پیشگامی علی بن ابی طالب (علیه السلام) در دین خدا، که این موضوع در جهات زیر متبلور شده است:

\* اول کسی است که اسلام را قبول کرد.

\* اول کسی است که خدا را عبادت کرد.

\* اول کسی است که نماز خواند.

2. فداکاری های او در راه خدا، که در خطبه به این صورت بیان شده است:

\* او یاری کننده ترین مردم نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

\* او یاری کننده دین خداست.

\* او دفاع کننده از رسول خداست.

\* اوست که با خوابیدن در جای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جان خود را فدای او کرد.

3. رضایت الهی از او، و این مطلب را حضرت در قالب دو جمله فرموده است:

\* خداوند عز و جل و من از او راضی هستیم.

\* هیچ آیه رضایتی در قرآن جز درباره او نازل نشده است.

4. اختصاصیات او، که در خطبه غدیر به جهات زیر اشاره شده است:

\* لقب «أمیر المؤمنین» مخصوص اوست.

\* او «جنب الله» است.

\* او عزیزترین مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

\* او سزاوارترین مردم نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

\* او نزدیکترین مردم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

\* او از پیامبر و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اوست.

\* سوره «هل أتی» درباره او نازل شده است.

\* سوره «والعصر» درباره او نازل شده است.

این فضایل نشان دهنده آن است که با وجود شخصی این چنین متصل و مقرب در پیشگاه خدا و رسولش هیچ کس - با هر درجه و مقامی - سزاوار منصب امامت و ولایت نیست، تا چه رسد به نالایقان و بی فضیلتانی مانند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و ... (1)

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً»

ص: 188

1- اسرار غدیر، محمد باقر انصاری، ص 183 تا 185

1. آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، رضا برنجکار، کتاب طه، قم، 1385.
2. آموزش عقاید، محمد تقی مصباح یزدی، بین الملل، چاپ بیست و یکم، تهران، 1385.
3. آیین صبح، باورهای شیعه، محمد سلطانی، تبلیغات اسلامی، قم، 1382.
4. اسرار الحکم. ملا هادی سبزواری، انتشارات مطبوعات دینی، چاپ اول، قم، 1383.
5. اسرار غدیر، محمدباقر انصاری، نشر مولود کعبه، چاپ اول، قم، 1374.
6. الغدیر، علامه امینی، ترجمه محمد تقی واحدی، بنیاد بعثت، چاپ اول، تهران، 1386.
7. امام امیر المؤمنین از دیدگاه خلفا، حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی، ناشر مؤلف، مشهد، 1375.
8. امامت و رهبری، استاد مرتضی مطهری، صدرا، چاپ سی و پنجم، تهران، 1386.
9. امام شناسی، سید محمد حسین حسینی تهرانی، مجلدات اول و دوم، حکمت، تهران.
10. بررسی احوال و آثار حکیم متأله محمدرضا قمشه ای (رساله دکتری)، خلیل بهرامی قصرچمی.
11. پاسخ جوانان شیعی به پرسش های وهابیان، محمد طبری، مشعر، چاپ دوم، تهران، 1386.
12. پانزده گفتار، استاد مرتضی مطهری، صدرا، چاپ اول، تهران، 1380.
13. پیام قرآن، آیت الله مکارم شیرازی، چاپ سوم، تهران، 1377.
14. تاریخ تحلیلی اسلام، دکتر محمود طباطبایی اردکانی، اساطیر، تهران.
15. تفسیر نمونه، 27 جلد، زیر نظر استاد ناصر مکارم شیرازی، دار الکتب السلامیه، چاپ ششم، قم، 1368.
16. جاذبه و دافعه علی (علیه السلام)، استاد مرتضی مطهری، صدرا. چاپ اول، تهران، 1354.



17. حساس ترین فراز تاریخ یا داستان غدیر، جمعی از دبیران مشهد، آفاق، چاپ پانزدهم، تهران، 1376.
18. خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد مرتضی مطهری، صدرا، چاپ سیزدهم، تهران، 1366.
19. خود آموز منظومه فارسی، جلد 1، زین الدین زاهدی، دارالعلم، دین و دانش، مشهد.
20. راهبرد اهل سنت به مسئله امامت، آقا محمد علی کرمانشاهی، انصاریان، قم، 1373.
21. راهنمای حقیقت، جعفر سبحانی، مشعر، چاپ سوم، تهران، 1386.
22. رساله الولایه آقا محمدرضا قمشه ای (صهباى قمشه ای)، صدوقی «سهها».
23. رساله در موضوع الخلافت الکبری، آقا محمدرضا قمشه ای، کتابخانه ملک، مشهد، بی تا.
24. سلفی گری (وهابیت و پاسخ به شبهات)، علی اصغر رضوانی، انتشارات مسجد جمکران، قم، 1384.
25. سیمای وهابیت، عبدالله محمد، ترجمه سیده خدیجه مصطفوی، ناشر سیده خدیجه مصطفوی، چاپ اول، مشهد، بی تا.
26. شرح جامع تجرید الاعتقاد، جلد 6، بحث امامت، احمد امینی نجفی، نشر مرتضی، قم، 1369.
27. شرح کشف المراد، علی محمدی، انتشارات دار الفکر، چاپ دوم، قم، بی تا.
28. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، سید جلال الدین آشتیانی، امیر کبیر، چاپ سوم، تهران، 1370.
29. شیعه، سید محمد حسین طباطبایی، صدرا، تهران، 1357.
30. شیعه پاسخ می دهد، سید رضا حسینی نسب، مشعر، چاپ دهم، 1383.
31. غدیر خورشید ولایت، حسین دیلمی، مؤسسه انتشارات حرم، چاپ ششم، قم، 1386.
32. غدیر شناسی، محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی تحقیقات امیر المؤمنین، چاپ سوم، قم، 1383.
33. فرقه وهابیت، فاطمه الوندی، تهران، 1383.
34. فرقه وهابیت و پاسخ به شبهات آنها، محمد حسن قزوینی، ترجمه علی دوانی، جلد اول، سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم، تهران، 1368.
35. فصلنامه دانشگاه آزاد اسلامی، سال ششم، شماره پانزدهم، زمستان 1381، مقاله حقیقت غدیر، مرزبان کریمی سورشجانی، خلیل بهرامی قصرچمی، ص 145 تا 166.



36. فضایل اهل بیت (علیهم السلام)، حسین کریمی، انتشارات حرف اول، چاپ اول، 1373.
37. کشف المراد، شرح تجرید الاعتقاد (ترجمه)، ابوالحسن شعرانی، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، چاپ هفتم، 13720
38. مصباح الهدایه الی الولایه و الخلافه، سید روح الله الموسوی، امام خمینی (ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).
39. معارف اسلامی 2. علی رضا امینی، محسن جوادی، انتشارات معارف، چاپ اول، قم، 1379.
40. منبر الوسیله، سید ابوالقاسم دهکردی، دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول، 13790
41. نسیم معرفت، (مهدویت)، حسین گنجی، طوبای محبت، قم، 1384
42. نقدی بر اندیشه وهابیان، سید حسن موسوی قزوینی، ترجمه حسن طارمی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اداره کل انتشارات و تبلیغات، چاپ اول، 1366
43. نکته ها از گفته ها، استاد فاطمی نیا، بخش فرهنگی مسجد حسینیه الزهرا(س)، چاپ دوم، مشهد، 1378.
44. نگاهی به رساله ولایت و خلافت آقا محمدرضا قمشه ای، مرزبان کریمی، مقاله بلاطیع، 1377.
45. وهابیت بر سر دوراهی، ناصر مکارم شیرازی، مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم، 1384
46. یادداشت هایاستاد مطهری، صدرا، چاپ اول، تهران، 1378.
47. 82 پرسش، سید عبدالحسین دستغیب، یاسر، چاپ هفتم، تهران، 1360.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

